



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

الأصول الأربعة

في
تَرْدِيدِ الوَقَايِيهِ

تأليف

حكيم معراج الدين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الاصول الأربعة في ترديد الوهابية

نويسنده:

حكيم معراج الدين

ناشر چاپی:

حكيم معراج الدين

ناشر دیجيتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	الاصول الأربعة فی تردید الوهابیه
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	مسأله امکان کذب باری تعالی
۸	گوشه ای از عقاید وهابیت در احکام
۸	قول وهابیت در گوشت مردار
۹	در نجاست آب
۹	منافق بودن وهابیت
۱۰	شباهت خوارج و وهابیت
۱۱	قول وهابیت در تقلید
۱۱	منظور از شعائر الله چیست؟
۱۲	آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی
۱۳	آیه شریفه و لو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفر الله لهم الرسول
۱۴	شفاعت
۱۴	وهابیون به دنبال خاموش کردن نور الهی
۱۶	گفتار علمای اهل سنت در زیارت کردن
۱۷	تبرک جستن خلفاء به آنچه از رسول اکرم بجای مانده بود
۱۸	توسل به ارواح صلحاء و استمداد از آنها
۱۸	قول اهل سنت در حیات و شعور روح
۱۹	احادیثی از عایشه و ابوهریره و ابن عباس در مورد زیارت قبور
۲۰	قول قاضی بیضاوی تحت قول خداوند فالمدبرات امر
۲۰	عالم برزخ

- ۲۱ درخواست حاجت کردن
- ۲۲ به زیارت امام رضا رفتن بزرگان اهل سنت
- ۲۷ تقلید کردن از نظر وهابیت
- ۲۸ فضیلت زیارت کردن
- ۲۸ احادیث فی الزیارة
- ۲۸ فی قول رسول الله من زارنی محتسبا إلى المدینة کان فی جواری يوم القیمة
- ۳۰ در سوال ملکین در قبر
- ۳۱ فی الخروج عن القبر
- ۳۲ الکلام فی احوال القبر
- ۳۲ الکلام فی وسعت القبر
- ۳۶ در تقلید شخصی
- ۳۷ در معنی اولی الامر
- ۳۷ حدیثی از رسول اکرم در باب اجتهاد
- ۳۸ شفاعت صوفیه و فقها
- ۳۹ تقلید از بزرگان
- ۴۱ اجتهاد و احکام آن
- ۴۷ مسائل فی احکام
- ۵۱ حدیث افتراق الأمة
- ۵۲ لا تجمع أمتی علی الضلالة
- ۵۶ پاورقی
- ۵۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

الاصول الأربعة في توحيد الوهابية

مشخصات کتاب

حکیم معراج الدین

ناشر: مکتبه اشیق

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد اين چند فقره ای است که از نسّمات قدس و رشحات انس به خاطر فاتر این قليل البضاعة ريخته اند خواستم که از جهت یادگار به قید تحریر آیند تا برادران ملت و مذهب از آن منتفع شوند مخفی مباد که در این زمان فرقه از اهل هوا در اسلام پیدا شده است که خود را اهل حدیث می نامند و در مقابله اهل السنه والجماعة خصوص مقلدین مذهب حنفیه کار روایه‌های مخالفانه به پیمانۀ اعلى به عمل می آرند و در پس اطفاء نور ملت و مذهب به جان کوشان اند و بسا عوام را در دام فریب خود آورده هم مشرب خود نموده اند و استاد اول این طائفه در هندوستان مولوی اسمعیل دهلوی است که تقریباً در سنه دوازده صد و پنجاه هجری در هند ظهور کرده بود و کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب بخدی را به زبان فارسی ترجمه کرده بنام تقویۀ الایمان در هند شایع نمود و بعد از آن صراط مستقیم و غیره رسائل را برای فریفتن مسلمانان و راهزنی اسلام تألیف نمود شاگردان او چون عبدالله غزنوی و نذیر حسین دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و رشید احمد گنگوهی و بعض افراد مدرسه دیوبندیه و تلامیذ اینها، بر آن افزودند و کتب و رسائل و دفاتر کثیره تألیف نمودند و بسیاری از خلق الله را در دام تزویر خود آوردند متأخرین این فرقه دو نوع روش اختیار کردند یک فرقه ظاهر ظهور خود را اهل حدیث گفته از تقلید شخصی انکار کردند و اکابر امت مرحومه را از طبقه علماء و صلحا و اولیاء مشرکین و مبتدعین گفتند. فرقه دیگر [صفحه ۲] به طریق نفاق خود را در پرده حنفیت مستور داشته عملاً حنفی می باشند اما اعتقاداً با فرقه اولی هم نفس و هم قفس اند و سبب اخفاء این فرقه اراده اضلال عوام مسلمانان احناف است که در صورت اظهار وهابیت نفرت خلق را مد نظر داشته این حیلۀ اظهار حنفیت را سبب حصول مقصود خود دانسته اند والحق به این حیلۀ و مکر به مقصود خود رسیده اند پس ضرر این طائفه در اغواء خلق الله و بر هم زنی عقاید اسلامیۀ زیاده از ضرر فرقه اولی است بنابراین اکثر مخاطبه در این رساله با همین فرقه است اگر نظر به ظاهرش کنی گویی که پخته مسلمان است و اگر از خباثت باطنش خبردار شوی گویی که بدتر از شیطان است ظاهرش به صلاح آراسته با جامه پاک سفید با ریش دراز مشروع با اظهار تقوی با گفتار نرم و شیرین با تحمل اذی از عوام الناس و باطنش پر از خباثت طعن و لعن بر کافه امت مرحومه و انکار از طرق مشایخ سلاسل اربعه و انکار از تقلید مذاهب اربعه و انکار از کرامت اولیاء الله و شرک دانستن استمداد از ارواح طیبه و انکار از ایصال ثواب به ارواح اموات تبیین دهم و چهلم و سالیانه و انکار شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم إلا أن يأذن الله له و حرام دانستن سفر به زیارت او صلی الله علیه و سلم و حرام دانستن نداء غایب به لفظ یا رسول الله و نحو ذلک و حرام دانستن توسل به ارواح انبیاء و صلحاء إلى غیر ذلک من سوء عقائد هم چونکه ذکر عقاید وهابیه در میان آمد باید که چندی از عقاید اینها منسوب به کتب مصنفه آنها برای اعلام خلق الله ذکر شود اگر چه نقل کفر کفر نباشد اما دل و قلم از ذکر آن می لرزد که ذکرش از سوء ادب خالی نیست ولو حکایتی مگر ضرورت اعلام مقتضی آن است که ذکر آن کرده شود بدان که مایه و ناز این طایفه مسأله توحید است و توحید را مخصوص به جماعت خود می دانند. [صفحه ۳] و دیگران را مشرک فی التوحید می پندارند اما احوال توحید آنها این است:

مسأله امکان کذب باری تعالی

یعنی ممکن است که حق تعالی دروغ گوید عیاذا بالله و حق تعالی را از جهت و مکان منزله دانستن بدعت و گمراهی است ملخصاً ایضاح الحق اسمعیل صفحه ۲۳ و صیانه الایمان صفحه ۵ مؤلفه شهود الحق شاگرد نذیر حسین و براهین قاطعه مصدقه رشید احمد گنگوهی صفحه ۲ حق تعالی بر عرشش نشسته است بر کرسی هر دو پای خود داشته است و کرسی از آن چرچر میکند و حید الزمان در ترجمه قرآن در حاشیه آیه الكرسي صفات او تعالی حادث اند و علم تفصیلی او تعالی هم حادث است. اقامه البرهان عبدالاحد غازپوری و ازاحه العیب صدی او تعالی پیش از خلق آسمان و زمین در هوا می ماند فتادی محمدیه صفحه ۲ سطر ۲۳ این است عقاید آنها در باب توحید الآن درباره رسالت باید شنود آن حضرت خاتم النبیین نیست که الف لام برای عبد خارجی است جامع الشواهد بحواله نصر المومنین صفحه ۲ و ۱۲ مؤلفه صدیق حسن خان تمام انبیاء در تبلیغ احکام معصوم نیستند جامع الشواهد به حواله کتاب رد تقلید صفحه ۱۲ مطبوعه صدیقی بار اول مؤلفه صدیق حسن خان تعظیم آن حضرت صلی الله علیه و سلم به مقدار تعظیم برادر کلان کردن باید تقویة الایمان به لفظ صفحه ۲۰ سطر ۲ و ۳ مؤلفه مولوی اسمعیل دهلوی هر مخلوق خرد باشد یا کلان در پیش شأن او تعالی از [۱] چمار هم ذلیل است تقویة الایمان صفحه ۱۳ سطر ۱۵ آن حضرت صلی الله علیه و سلم در قبر حیات ندارد بلکه مرد و خاک شد تقویة الایمان سفر به قبر محمد و مشاهد او و مساجد او و سفر به قبر نبی یا ولی و دیگر بتان و غیرها شرک اکبر است تقویة الایمان صفحه ۶۳ و کتاب التوحید محمد بن عبدالوهاب صفحه ۱۳۳ علم غیب آن حضرت را آنچه او را خدای تعالی عطا کرده است. [صفحه ۴]

گوشه ای از عقاید وهابیت در احکام

اعتقاد کردن بد است تقویة الایمان صفحه ۲۶ خیال آن حضرت صلی الله علیه و سلم در نماز بدتر از خیال گاو خر است صراط مستقیم صفحه ۹۳ مؤلفه مولوی اسمعیل عضائی من از محمد بهتر است در قتل مار و غیره اوضح البراهین صفحه ۱۰ به حواله سید احمد دحلان اولیا و انبیا بیکاراند تقویة الایمان صفحه ۲۹ انبیاء و اولیاء هیچ قدرت ندارند و نه میشوند صفحه ۲۳ و ۲۹ نظیر او علیه السلام دیگر نبی هم پیدا شدن ممکن است تقویة الایمان صفحه ۳۰ آن حضرت را صلی الله علیه و سلم در علم غیب چه خصوصیت است این چنین علم زید و عمرو و بکر بلکه هر کودک و دیوانه بلکه جمیع بهائم و حیوانات را هم حاصل است و به نص ثابت نیست حفظ الایمان مؤلفه اشرف علی تهانوی صفحه ۷ آن حضرت را علم از ملک الموت و شیطان کم است و هر که عقیده آن کند که علم او علیه السلام از ملک الموت و شیطان زیاده است و به نص ثابت است این شرک است براهین قاطعه صفحه ۵۱ اجماع امت که سند آن به ما معلوم نباشد حجت شرعی نیست معیار الحق صفحه ۱۲۱ از خواندن کتب متداوله فقه آدمی کافر می شود باید که آن کتب سوختانیده شوند بوی غسلین از ولوی عبدالجلیل سامردی در هر وقت ضرورت پیغمبران و شهیدان و فرشتگان را ندا کردن شرک است. تقویة الایمان صفحه ۵ انبیاء و اولیاء را شفیع خود دانستن شرک است تقویة الایمان صفحه ۲ این زمانه را تمام مردم کافراند، تقویة الایمان بلفظه صفحه ۴۵ را میچندرکشن جی لچهمن این جمله انبیا بر حق بودند بر آنها ایمان آوردن واجب است هدیه المهدی صفحه ۸۵ از وحید الزمان نبی و ولی را مزارات مثل بت است از آن ممد خواستن شرک است، هدایة السائل از صدیق حسن خان صفحه ۲۰ تقلید شخصی و میلاد مبارک و قیام و وظیفه یا رسول الله و عبد عم القادر جیلانی شیئا لله و سوم و چهارم و یازدهم پیر پیران و اسقاط میت این جمله کفر و شرک و بدعت است لوامع الانوار صفحه ۸۰ مؤلفه غلام حسن ساهوواله و براهین. [صفحه ۵]

قول وهابیت در گوشت مردار

قاطعہ صفحہ ۳۸ و ستہ ضروریہ مع فتویٰ عبد الجبار امر تسری آن حضرت علیہ السلام در نزد او تعالیٰ از ذرہ ناچیز ہم کمتر است تقویۃ الایمان صفحہ ۵۵ در پیش روضہ آن حضرت بہ طریق تعظیم استادان شرک است تقویۃ الایمان صفحہ ۲۳ ہر کہ از مزار ولی اللہ امداد خواهد او کافر و بی ایمان و شیطان است تذکیر الاخوان صفحہ ۱۵۳ و صفحہ ۲۱۱ مع تقویۃ الایمان خاندان قادری نقش بندی چستی و غیرہ گمراہ اند تعویذ و رشتہ و مراقبات کردن شرک است (تذکیر الاخوان صفحہ ۷) این است اعتقاد و ہابیہ در باب رسالت مختصراً قدری از عملیات آنها نیز بشنو ہر کہ جماع کرد و انزال نشد نماز او بہ غیر غسل جایز است، ہدایۃ القلوب صفحہ ۲۷ و بلاغ المبین نکاح خالہ غیر حقیقی کہ پدر یک باشد و مادران جدا باشند بر خواہر زادہ درست است جامع الشواہد بہ حوالہ فتاویٰ عبدالقادر غیر مقلد شاگرد نذیر حسین نکاح جدہ با پسر زادہ جایز است کہ حرمت او منصوص نیست پرچہ اہل حدیث نمبر ۴۵ و بہ مہر ثناء اللہ امر تسری ۳ رمضان سنہ ۱۳۲۰ ہجری اگر از ظرفی سگ آب بخورد پس خوردہ او پاک است طریقہ احمدیہ نصر الباری پارہ اول صفحہ ۷۳ بر حاشیہ نوشتہ کہ پس خوردہ سگ و خنزیر ہر دو پاک است منی مرد و زن ہر طرح پاک است عرف الجادی صفحہ ۱۰ و کنز الحقایق وحید الزمان صفحہ ۱۶ و روضہ ندیہ صفحہ ۱۱ و ۱۲ بہ حوالہ کلمۃ الفصیح گوشت مردار و گہ و بول غیر آدمی جملہ پاک است روضہ ندیہ صفحہ ۸ تا ۱۰ قرآن مجید را در قاذورات یعنی پلیدی انداختن و وقت ضرورت او را زیر مقعد داشتن یا او را زیر پا داشتن کہ بہ مکان بلند طعام و غیرہ را دست برسد درست است کتاب تحریق اوراق صفحہ ۳ و ۵ تصنیف غلام علی کلمۃ الفصیح صفحہ ۳۲ از ہر ظرفی کہ خنزیر آب خورد یک بار شستن او کافی است طریقہ احمدیہ کلان صفحہ ۳۳ پوست خنزیر و پی آن بہ دباغت پاک می شود کنز الحقایق صفحہ ۱۳ دہ عورت را در نکاح یک جا آوردن درست است. [صفحہ ۶]

در نجاست آب

عرف الجادی صفحہ ۱۱۵ اصحاب از صریح حدیث انکار می کردند و بر فتویٰ خود عمل می کردند فتادی عبدالجبار غزنوی صفحہ ۱۸۱ آب پاک است او را هیچ چیز نجس نمی کند تا کہ او صاف ثلثہ او مبدل نشود لعاب سگ و خنزیر و پس خوردہ آنها پاک است نزل الابرار من فقہ النبی المختار مصنفہ وحید الزمان صفحہ ۴۹۱ رطوبت فرج و شراب و پیشاب حیوان حرام باشد یا حلال پاک است صفحہ ۴۵ جلد اول و صفحہ ۸ جلد سوم از نزل الابرار این جملہ عقاید و حوالہ ہا کہ ذکر شدند منقول از کتاب اباطیل و ہابیہ تصنیف مولوی احمد علی مؤی و کتاب سیف الابرار از نظام الدین ملتانی است اما اینجا مختصر نوشتہ شد در اصل بہ تفصیل نوشتہ اند کہ عقاید باطلہ آنها را نمبر از ۲۵۰ ہم زیادہ است اگر کسی را تحقیق این کردنی باشد اصل را مطالعہ نماید پس ای برادران اسلام خدا را انصاف از دست ندهید و بفرمایید کہ آیا این عقاید و عمل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم را بودہ، آیا این عقاید و عمل اتباع اصحاب را بودہ یا تبع اتباع را بودہ آیا این عقاید و عمل سلف صالح امت را بودہ آیا در این عقاید توحید آنها جسم و مکان و عجیز او تعالیٰ را ثابت نمی شود آیا در این عقاید ایشان در باب رسالت توهین و تحقیر و تذلیل رسول اکرم صلی اللہ علیہ و سلم تصریحا و تلویحا ثابت نیست آیا در این عقاید توهین و تحقیر شریعت محمدی علیہ و علی آلہ الصلاۃ والسلام ثابت نیست بلی واللہ کہ از روی انصاف جملہ ثابت است پس با وجود چنین خباثت باطنی آیا دعویٰ اہل حدیث بودن اینان را می سزد آیا دعویٰ مسلمانی اینان را می رسد آیا با چنین عقاید و عمل پاکیزگی لباس ظاہر و درازی لحيہ و نرمی گفتار و طلاق لسان کہ برای فریفتن خلق اللہ بہ عمل می آرند اینان را روز قیامت از روی شرع نجات خواهد داد؟ [صفحہ ۷]

منافق بودن و ہابیت

هرگز نه بلکه علامات منافقین زمانه نبوت علی صاحبها الصلاة والسلام مو به مو در این قوم موجودند اگر پرسى که آن کدام علامات است گویم بشنو حق تعالی در قرآن مجید در سوره بقره رکوع دوم احوال منافقین چنین می فرماید *أعوذ بالله من الشيطان الرحيم و من الناس من يقول امنا بالله وباليوم الآخر و ما هم بمؤمنين اينها هم می گویند ایمان داریم به خدا و به روز جزا اما حق تعالی تکذیب این دعوی می کند و می فرماید و ما هم بمؤمنين يعنى ليستند مؤمنان يخادعون الله والذين آمنوا يعنى فریب می دهند خدای را بزعم خود به دعوی ایمان و همچنین فریب می دهند مسلمانان را تردید این خداع حق تعالی می فرماید و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون يعنى فریب نمی دهند در حقیقت مگر نفس های خود را و نمی دانند قباحت فعل خود را این طایفه نیز برای فریب خلق الله اظهار تقوی کردن و بر سر زبان آیات و احادیث را داشتن تا مردم مرا به مکر در دام خود آرند عادت دارند فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا يعنى در دلهای ایشان بیماری نفاق است پس زیاده کرد آنها را حق تعالی آن بیماری و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون و اذا قيل لهم لا تفسدوا فى الارض قالوا انما نحن مصلحون يعنى هرگاه گفته شود منافقین را فساد مکنید در ملک گویند بدرستی که ما مصلحانیم و همین است عادت وهابیه که خود را حامیان دین و شریعت می دانند حق تعالی در تردید آنها می فرماید الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون يعنى بدرستی که اینان مفسدانند مگر نمی دانند فساد عقاید خود را و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا آمن كما آمن السفهاء يعنى هرگاه گفته شود آنها را که ایمان آرید به صدق چنانچه دیگر مردم ایمان به صدق آورده اند در جواب می گویند آیا ما ایمان آریم چنانچه ایمان آورده است نادانان و بی عقلان و همین احوال است وهابیان زمان را اگر [صفحه ۸]*

شبهت خوارج و وهابیت

کسی آنها را گوید عقاید باطله خود را بگذارید و چون عموم امت مرحومه عقاید و عملهای خود را صحیح و ثابت نمایند می گویند که شمایان نادان و بی عقل هستید قول الله و قول الرسول را گذاشته به قول زید و عمرو عمل می کنید ما هرگز به مثل ایمان شما ایمان نمی آوریم حق تعالی در تردید این قولشان می فرماید *ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون يعنى خبردار شوید اينها خود نادانند مگر نمی دانند نادانی خود را که قول مجتهد مذهب مو به مو موافق قول الله و قول الرسول است مگر وهابیان نمی دانند مأخذ قیاس مجتهد را و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن مستهزؤون يعنى هرگاه ملاقی می شوند منافقان با مؤمنان خاص می گویند ایمان آوردیم به اخلاص و هرگاه خلاص می شوند به رفیقان و سرکردگان خود می گویند ما با شما هستیم در عقاید با مؤمنان در اظهار ایمان مسخره کنان هستیم و همین است احوال وهابیان حنفی نما که جماعت احناف را گویند ما حنفی هستیم و هرگاه با رؤسای وهابیه جمع می شوند می گویند ما با شما مییم ما فقط برای فریفتن آنها اظهار حنفیت می کنیم فایده حق تعالی رؤسای منافقین را شیاطین فرمود و آنها در اظهار بنی آدم بودند برای اینکه بدانی که اعتبار عمل و عقاید را هست نه جسد و صورت را گو صورتش انسان باشد اما چونکه کار شیاطین می کند او شیطان است چنانچه در سوره والناس می فرماید *يوسوس فى صدور الناس من الجنة والناس حق تعالی در تردید این قول آنها می فرماید الله يستهزئهم ويمتدهم فى طغيانهم يعمهون يعنى حق تعالی جزای تمسخر آنها می دهد و مهلت می دهد در سرکشی آنها در حالتی که سرگردانند در حیرت و نایبانیانند از چشم بصیرت اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى يعنى اینانند که خریدند گمراهی را به هدایت و همین است احوال غیر مقلدان مذهب که گمراهی پسند کردند از راه راست امت [صفحه ۹] مرحومه حق تعالی نتیجه این خریداری آنها چنان می فرماید *فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين يعنى فایده نکرد تجارت منافقین و نیافتند راه راست را همچنین است حال وهابیان که در این عقاید فاسده خود راه راست نیافتند و گمراه گشتند در اینجا اگر کسی گوید که همین آیات متلوه را اگر غیر مقلدین از طرف خود بر شما حجت آرند می توانند که مقلدین مذاهب را تشبیه به منافقان داده علامات نفاق را در شمایان ثابت نمایند در***

جواب گوئیم نمی توانند به دو وجه اول آنکه حق تعالی در اول آیات لفظ و من الناس فرموده است و لفظ من تبعیضی است یعنی بعضی الناس که جماعت منافقان مدینه طیبه بودند و آنها به نسبت دیگر افراد اصحاب اقل قلیل بودند همچنین غیر مقلدین به نسبت مقلدان مذاهب اربعه اقل قلیل اند پس این تشبیه با منافقان بر غیر مقلدین صادق می آید نه بر مقلدین دیگر آنکه در این آیات منافقان را حق تعالی می فرماید و إذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا و إذا خلوا إلى شیطانهم قالوا إنا معكم الآية این علامت در مقلدین گاهی پیدا نمی شود که نزد وهابیان بگویند که ما به مذهب شمایم و هر گاه به رؤسای مقلدین برسند گویند که ما به طریق تمسخر خود را وهابی نمودیم تا دیگر وهابیان را به فریب مقلد نماییم و همین علامت به عینه در غیر مقلدین حنفی نما موجود است من اوله إلى آخره ببین در تمام مقلدین کسی هست که خود را به نفاق وهابی ظاهر سازد و هزارها وهابیان هستند که خود را به نفاق حنفی می گویند فانصف و تنبه الحاصل اصول ما به النزاع در میان مقلدین و غیر مقلدین چهار چیز است التعظیم لغیر الله التوسل بأرواح الصلحاء والاستمداد منها النداء للغائب و سماع الموتی [صفحه ۱۰]

قول وهابیت در تقلید

الاتباع والتقلید لاریاب المذاهب الأربعة این هر چهار چیز وهابیه شرک و کفر و بدعت می دانند چنانچه در عقاید آنها به حواله کتب آنها ذکر یافت و اهل السنه والجماعه مقلدین مذاهب اربعه این هر چهار چیز را مباح و مسنون و واجب می دانند الحال بر ما مقلدان لازم است که دلایل اباحت و تسنن و وجوب امور معلومه از روی کتاب الله و حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء امت مرحومه ثابت کنیم اما قبل از شروع در مقصود جماعت غیر مقلدین را عموماً و جماعت وهابیه حنفی نما را خصوصاً به کمال ادب معروض که برای خدا پرده تعصب و آتش قهر و غیظ بی محل که با مقلدان مذاهب دارند یکسو انداخته به طریق انصاف که احسن الاوصاف است به کمال فراخ دلی فکر غائر منصفانه بر مضامین رساله بعمل آورده نتیجه که مقتضای انصاف باشد بر آرند که حق طلبی این است و خواه مخواه به مجرد سماع دلیل مخالف طبع بر دو قدح آن نکوشند که این طریقه نفس پروری است والله یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم اصل اول التعظیم لغیر الله ثابت است بکتاب الله واحادیث صحیحه رسول الله صلی الله علیه وسلم و اقوال و افعال سلف صالح و جمهور علماء و امت اما کتاب الله تعالی فقد قال الله تعالی فی کتابه العزیز و من یعظم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب یعنی هر که تعظیم کند نشانه های حق تعالی را پس این تعظیم از تقوی و پرهیزگاری است اول معنای شعائر باید فهمید محقق دهلوی شیخ عبد الحق رحمه ربه می فرماید شعائر جمع شعیره است و شعیره علامت را گویند پس هر چیز که از دیدن آن خدا [صفحه ۱۱]

منظور از شعائر الله چیست؟

یاد آید از شعائر الله است انتهی پس شعائر الله مخصوص به صفا و مروه نیست بلکه آنها بعضی از شعائر الله هستند قال الله تعالی ان الصفا والمروه من شعائر الله و نه مخصوص به عرفات و مزدلفه و منی است حضرت شاه ولی الله رحمه الله علیه در حجه الله البالغه صفحه ۶۹ می فرماید و معظم شعائر الله اربعة القرآن و الکعبه و النبی و الصلوة و همین بزرگ در الطاف القدس صفحه ۳۰ می فرماید و محبت شعائر الله عبادت از محبت قرآن و پیغامبر و کعبه است بلکه محبت هر چه منتسب باشد به خدا حتی اولیاء الله نیز انتهی پس ادین عبارت مفهوم شد که اولیاء الله نیز داخل شعائر الله خود سر گروه وهابیان مولوی اسمعیل در کتاب خود صراط مستقیم در باب اولی می گوید و از فروع حب منعم است تعظیم شعائر او یعنی اموری که به آن مناسبت خاصه می دارد به حیثیتی که ذهن کسی که واقف به آن مناسبت باشد از آن امور به آن منعم انتقال می کند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او حتی که مرکب او و مسکن او الخ انتهی از این عبارت معلوم شد که تعظیم شعائر رسول الله صلی الله علیه وسلم عین محبت منعم حقیقی است پس

تعظیم نام آن سرور علیه الصلوة والسلام و کلام او و لباس او و مرکب او و مسکن و مولد و مرقد او و مشاهد او و مساجد او عین تعظیم آن سرور است علیه الصلوة والسلام که در حقیقت تعظیم رب العزة است و در پس آن تعظیم المیت او و تعظیم اصحاب او و چیزهایی که به آن بزرگواران منسوب اند تعظیم آن سرور است صلی الله علیه وسلم که در حقیقت تعظیم رب العزة است زیرا که سبب تعظیم آن است که او فرستاده و محبوب رب العزة است و محبوب محبوب لا محاله محبوب می باشد مولوی اسمعیل پس از عبارت فوق این [۲] رباعی در صراط مستقیم خود می نویسد [صفحه ۱۲] نازم به چشم خود که جمال تو دیده است ++ اتم به پای خود که به کویت رسیده است هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را ++ کو دامت گرفته به سویم کشیده است این همه تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر چونکه سر گروه و مقتدای قوم چنین می گوید و در باب منتسبات حضور اکرم اینقدر تأکید می کند معلوم نیست که این بدبختان به پیروی کدام شخص در عوض تعظیم تحقیر و توهین و هدم و محو آثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم می کنند که خود سر گروه اینها این آثار متبرکه را از جمله شعائر الله می نویسند و حق تعالی امر به تعظیم آنها می کند این است اتباع این قوم مر کلام الله را و مرشد و مقتدای خود را اگر این دو آیه را به طریق قیاس منطقی به هم جمع کنی ان الصفا والمروة من شعائر الله ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب بعد سقوط حد اوسط نتیجه چنین برمی آید ومن يعظم الصفا والمروة فانها من تقوى القلوب تعظیم صفا و مروه که دو کوهک خرد متصل حرم مکی اند به سبب رفت و آمد سیدتنا هاجرہ والده حضرت اسمعیل نبی الله علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از شعائر الله به نص قرآن ثابت شد که یادگار آن معصومه محترمه است امکانه مقدسه که یادگار فخر الاولین والآخرین سید الانبیاء والمرسلین محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هستند چون مولد او و مسکن او و معبد او و مهجر او و مسجد او و مرقد او و آثار و مرقد آل و اصحاب او صلی الله علیه وسلم تعظیم به جای خود دارند هب وهابیه قابل البقاء بحال خود هم نماندند بلکه واجب التخریب گشتند انا لله وانا الیه راجعون اگر به نظر انصاف ورق گردانی قرآن مجید تمام قرآن پر از تعظیم و توقیر او علیه الصلوة والسلام یابی سوره حجرات بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسول واتقوا الله ان الله سمیع علیم [صفحه ۱۳]

آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی

یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا الله بالقول جهر بعضکم لبعض ان تحبط أعمالکم وأنتم لا تشعرون ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة وأجر عظیم ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم والله غفور رحیم ط ۵ در این پنج آیه اگر کسی به غور و انصاف فکر کند معلوم می تواند کرد که حق تعالی چه مقدار ساحت عزت و تعظیم و توقیر رسول مقبول خود را صلی الله علیه وسلم بلند ساخته و به کدام مرتبه امر و ارشاد مراعات آداب او علیه الصلوة والسلام بر امت او فرض نموده و تا کدام حد تهدید و تقریب بی ادبان بیان فرموده که فقط بلندی آواز را بر آواز او علیه الصلوة والسلام سبب تحبط اعمال فرموده و اعمال را به صیغه جمع فرمود برای اشعار به آنکه جمیع اعمال صالحه که در اسلام کرده اند بلکه خود اسلام هم عملی است از عمل های نیک به سبب سوء ادب رفع صوت محبوظ و نابود می گردند و در شان نزول ان الذین ینادونک من وراء الحجرات مفسرین می نویسند که عیینه بن حصن فراری و اقرع بن حابس با هفتاد نفر از قوم خود بنی تمیم وقت نیم روز در مدینه منوره رسیدند و حضور اقدس رسول مقبول صلی الله علیه وآله در استراحت قیلوله بودند پس این قوم بیرون حجره های ازواج طاهرات به طریق بی ادبانه نعره ها برپا کردند و گفتند یا محمد اخرج الینا پس حق تعالی زجر و توبیخ کرد این روش بی ادبانه آن قوم را و امر به تعظیم و توقیر و ثبات و صبر فرمود عجب اینکه این قوم بنی تمیم که نجدیان این زمان هم خود را منسوب به بنی تمیم می کنند از اول زمان [صفحه ۱۴] همچنین بی ادب و با روش جاهلانه بودند، زان وجه در حدیث وارد است الغلط والجفاء تی المشرق و خاص در حق

نجد فرمود منه يطلع قرن الشيطان صدقه رسول الله صلى الله عليه وسلم والله قد خرج منه قرن الشيطان ومنه وقعت الفتن والزلازل في المسلمين وأى الفتن والزلازل نهبت الاموال وقتلت الرجال وسببت الحریم والأطفال واتمر الوبال على اهل الحرمين إلى هذا الحال فتسأل الله الكريم المتعال ان يمن بفضلله ويكشف السوء والنكال ويحسن الحال والمال اگر نزول قرآن به انتقال حضور اقدس او صلى الله عليه وسلم منقطع نمی گشت در حق این بی ادبان نجدیان چه آیات وعید شدید نازل می گشتند اما افسوس که آن سلسله مقطوع گشت الحال نجدیان در تخریب آثار و هندیان در تحسین آن تخریب خشنودند فایده در اول آیات سوره حجرات شروع ارشاد آداب به لفظ یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا الآیة فرمود و در شروع آیه ثانیه باز لفظ یا ایها الذین آمنوا را مکرر فرمود اگر چه ایجاز و جزالت قرآن کریم مقتضی او عاطفه است یعنی اگر ولا ترفعوا اصواتکم إلى اخر الآیة می فرمود کافی بود اشعار به اینکه ارشاد عدم رفع صوت به حضور او علیه الصلوة والسلام و ارشاد عدم مخاطبه او علیه الصلوة والسلام به مثل مخاطبه آنها با یکدیگر و در صورت عدم امتثال وعید تحبط اعمال مخصوص به اهل زمان آن سرور صلى الله عليه وسلم نیست بلکه هر کسی که متصف به ایمان باشد إلى يوم القيامة این حکم تحفظ آداب آن حضرت علیه الصلوة والسلام دامنگیر اوست اگر مخصوص به اهل زمان بودی یا اصحاب النبى ونحوه می فرمود و آن احکامی که مخصوص به اهل زمان است چون یا نساء النبى او یا اهل یترب [صفحه ۱۵] او یا ایها الذین هادوا به الفاظ مخصوصه ذکر فرموده است بلکه چون نماز و روزه و حج و زکات و باقی اصول اسلام را به لفظ یا ایها الذین آمنوا ذکر کرده است که تا روز قیامت جمله مؤمنان مر آن عمل نمایند این ارشاد آداب را هم به همان طرح به لفظ مکرر یا ایها الذین آمنوا ارشاد فرمود پس مدفوع گشت به ذکر این فایده آنچه وهابیان می گویند که تعظیم آن سور و علیه الصلوة والسلام محدود به ایام حیات او بود و اجساد و ارواح انبیاء و صلحاء بعد از مردن قابل تعظیم و استمداد نیستند زیرا که مراعات آداب حضور انور تا روز قیامت بر جمیع مؤمنان به حکم همین آیات فرض گشت فتدبر وانصف این همه تأکیدات مراعات آداب تعظیم لغیر الله است یا چیز دیگر بلکه تعظیم غیر الله است آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظروا واسمعوا وللكافرين عذاب الیم چونکه کفار و منافقان لفظ راعنا را در مخاطبات حضور انور راعینا می گفتند و اصحاب کرام راعنا حسب اصطلاح لغت عرب می گفتند و هر دو لفظ بصورت مشابهت با هم داشت حق تعالی مؤمنان را از استعمال لفظی که مشابه لفظ کفار بود منع فرمود و در پس آن فرمود وللكافرين عذاب الیم یعنی اگر کسی مراعات ادب نکند و اصرار بر آن کند او کافر است و کافران را عذاب دردناک است این امر از جانب الهی مر مؤمنان را برای تعظیم حضور انور است یا چیز دیگر و در صدر آیه یا ایها الذین آمنوا فرمود اشعار به اینکه هر که مؤمن باشد إلى يوم القيامة بر او مراعات آداب حضور انور فرض است کریمه ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما یعنی اگر آنها هر گاه که ظلم کنند بر خود به کفر یا به فسق بیابند نزد تو پس طلب [صفحه ۱۶]

آیه شریفه و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفر الله لهم الرسول

مغفرت کنند از او تعالی و طلب مغفرت کند برای آنها رسول هر آینه خواهند یافت او تعالی را توبه قبول کننده و بسیار مهربان این آیه شریفه به کمال ایضاح تردید مذهب غیر مقلدین می کند زیرا که لفظ جاؤك عام است از دور بیابند یا از نزدیک پس آنچه این محرومان می گویند که سفر روضه مبارکه حضرت خیر البریه حرام و شرک است صریح مخالف و مصادم قول او تعالی است زیرا که مجیئت از دور به غیر سفر ممکن نیست فاستغفروا الله ندا می کند که دعای مغفرت و قضای حاجات در اماکن متبرکه مقدسه مقبول است و نه استغفاری الهی در هر مکان ممکن بود فاء تعقیبی زیاده تر توضیح آن می کند یعنی استغفاری که پس از مجیئت واقع شود آن مقبول است تردید است قول محرومان را که او تعالی هر جا دانا و بینا است اماکن مقدسه را تأثیری و دخلی در آن نیست واستغفر لهم الرسول باب شفاعت کشاد گویا که استغفار رسول شرط مغفرت است که استغفار الهی آن وقت مفید می

افتد که مقرون شود به استغفار رسول و آنچه این محرومان انکار شفاعت می کنند و می گویند که شفاعت به غیر اذن کسی نمی تواند استدلالاً بقوله تعالی من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه گوئیم بالکل صحیح به غیر اذن کسی نمی تواند شفاعت کرد اما رسول مقبول را اذن شده است که مقام محمود موعود همین مقام شفاعت کبری است بدلیل حدیث صحیح اعطیت الشفاعة به صیغه ماضی و اگر محرومان اعتراض آرند و گویند که این آتیه مخصوص به حالت حیات او بود علیه الصلوة والسلام گوئیم لفظ إذ تردید می کند اعتراض شما را که إذ مخصوص به زمان دون زمان نیست پس از این کریمه سه امر ثابت شد سفر روضه مطهره او علیه الصلوة والسلام و اجابت دعا در اماکن مقدسه [صفحه ۱۷]

شفاعت

و شفاعت آن سرور صلی الله علیه وسلم مر عاصیان را فتنه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم یعنی آن کسانی که بیعت می کنند با تو بدرستی که بیعت با خدا می کنند سبحان الله چه مقدار مرتبه قرب است آری خلیفه مطلق هم رسول بر حق است ید الله فوق ایدیهم اسراری دارد که بیرون از حیطة تحریر است قلم اینجا رسید و سر بشکست کریمه وما کان الله لیعذبه و انت فیهم یعنی حق تعالی عذاب نمی فرستد بر کفار و [۳] حال آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است ای عزیز قوم هر نبی بعد از طغیان مورد نزول عذاب می گشت و امت آن حضرت از نزول عذاب الهی در دار دنیا مأمون اند به سبب بودن وجود مبارک او علیه الصلوة والسلام در میان امت خود الی یوم القیمه اگر وجود مسعود او علیه الصلوة والسلام در میان ما نبودی هر آینه به سبب انواع طغیان مستحق انواع عذاب می گشتیم تردید است مر قول محرومان را که او از میان ما رفت و خاک شد خاک باشد در دهان آن قوم کریمه یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا یعنی ای نبی مکرم ما فرستادیم ترا در حالی که شاهد هستی بر احوال امت و بشارت دهنده هستی مر مومنان را به دخول جنت و ترساننده هستی مر کفار را به دخول دوزخ و خواننده هستی مرد و مرا بسوی بندگی او تعالی به اذن او و چراغ روشن هستی این جمله تشریفات و تعظیمات که از جانب او تعالی مر حبیب او را صلی الله علیه وسلم عطا شده است قابل غور هستند در آخر آیته فرمود و چراغ روشن هستی و این چراغ از نور ذات الهی روشن شده است و هابیان در پی اطفاء این چراغ هستند یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم والله [صفحه ۱۸]

وهابیون به دنبال خاموش کردن نور الهی

متم نوره ولو کره الکافرون و حال آنکه چراغی را که ایزد بر فرزند - اگر کس پف زند ریشش بسوزد ریش سوختن آسان است اما ایمان سوختن امر مشکل مؤلف رساله عفی عنه رموز این کریمه و دیگر متعلق این باب در رساله تهلیلیه خود به تفصیل و اشباع نوشته است من شاء فلیرجع الیها کریمه و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما یعنی آموخت ترا آنچه نمی دانستی آنرا و فضل خدا بر تو ای نبی مکرم عظیم است لفظ ما تقاضای عموم می کند که علوم اولین و آخرین داخل این عموم می تواند شد و در این باب احادیث صحیحیه نیز به مرتبه تواتر رسیده اند و چه عجب کسی که فضل خدا بر او به نص قرآن عظیم باشد باید که چنین باشد تردید است مر قول محرومان را که می گویند از علم او علیه الصلوة والسلام علم ملک الموت و علم شیطان زیاده است که به نص ثابت است اول سوال این است که آن کدام نص است که دال بر عموم علم ملک الموت و شیطان است چرا آن نص را ظاهر نمی کنند و از این نص مذکور چرا چشم بصیرت اینها کور است سعدی خوش گفت چشم بد اندیش که بر کنده باد - عیب نماید هنرش در نظر، مؤلف از این بحر بی پایان چه مقدار نوشته می تواند کسی که به متابعت او مرتبه محبوبیت در درگاه الهی حاصل می شود خودش به کدام مرتبه محبوب و مقرب خواهد بود قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله کسی که اطاعت او عین اطاعت خدا باشد وصف قرب او به کدام زبان بیان می تواند کرد من تطع الرسول فقد اطاع الله کسی که امتثال امر و

نهی او را حق تعالی سفارش می کند عظمت قدر او را هم او می داند ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا این بحث را به این بیت ختم کنم [صفحه ۱۹] لایمکن الثناء کما کان حقہ ++ بعد از خدا بزرگ تویی قصه مختصر، صلی الله علی سیدنا محمد وآله واصحابه وبارک وسلم اللهم ارزقنا شفاعته وامتنا علی سنته رجوع به اصل مطلب کنیم که تعظیم لغیر الله چه حکم دارد حق تعالی می فرماید واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابلیس أبی واستکبر وکان من الکافرین این امر ملائکه کرام را به سجود آدم علیه السلام به جهت تعظیم آدم بود یا به جهت تحقیر او اگر تحقیر بود شیطان چرا مبادرت نکرد که او اول آنان است که از تعظیم غیر الله انکار کرده اند و او اول آنان است که تحقیر انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام مد نظر می دارند و اگر به جهت تعظیم آدم بود پس تعظیم غیر الله مأمور به گشت یا نه کریمه وخرولہ سجدا این سجده اخوان و ابوبن یوسف علیه السلام برای او به جهت تعظیم او بود یا چیز دیگر اگر تعظیم غیر الله کفر و شرک بودی حق تعالی در محل توصیف ذکر آن نمی فرمود اگر چه نزد ما جماعه مقلدین سجده بعینه لغیر الله حرام است که سجده تعظیم مشابه سجده تعبد است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم از سجده لغیر الله منع فرموده است به حدیث ابی حصریره رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت أمر أحدًا أن یسجد لأحد لاموت الموءأه أن تسجد لزوجها ترمذی اما از حرمت سجده حرمت بلکه کفر و شرک تعظیم لغیر الله از کجا فهمیدند فایده اول آنان که انکار کرد از تعظیم لغیر الله ابلیس بود پس استاد اول نجدیان و نجدی پرستان ابلیس است از آن وجه ابلیس را با نجدیان تعلق و رشته داری محکم است چه هرگاه که در حضور انور صلی الله علیه وسلم در صورت بنی آدم ظاهر شده است سجلیه نجدیان ظاهر شده است قصه دار الندوه که کفار قریش در قتل حضور انور صلی الله علیه وسلم مشورت می کردند و شیطان به صورت شیخ نجدی بر آنها ظاهر گشت و طریق قتل آنها را نشان داد و جمله کفار گفتند [صفحه ۲۰] القول ما قال الشیخ النجدی اما حق تعالی حبیب خود را از شر آنها نجات داد مشهور و معروف است از آن روز نام شیطان شیخ نجدی مقرر گشت بین کتب لغت غیاث و غیره شیخ ابن عربی رحمه الله علیه در کتاب مسامرات خود آورده است که سالکیه قریش بنای کعبه معظمه می کردند و در وضع حجر اسود اختلاف افتاد هر رئیس قوم می گفت که من مستحق این خدمت آخر به صلاح یکی از آنها قرار بر آن گرفت که هر که فردا اول از دروازه فلان به حرم در آید او را سپرد این کار شود اتفاقاً حضور انور صلی الله علیه وسلم که در عمر ۲۵ سالگی بود اول از آن دروازه درآمد جمله به اتفاق گفتند هذا الامین رضینا به آن حضرت به جهت مراعات خاطر همه رؤیسان امر فرمود که حجر مبارک را بر گلیمی داشتند و هر رئیس را امر فرمود که یک گوشه گلیم را گرفته حجر شریف را بالا کنند چون چنان کردند خود به دست مبارک برداشته بر محل مقرر او ثبت نمود در آن حالت شیطان به صورت شیخ نجدی ظاهر گشت و اشاره کرد رسول مقبول را علیه الصلوٰة والسلام به سنگی یعنی این سنگ را در پس حجر استوار بکن مقصودش آن بود که هرگاه سنگ دیگر در آن طاق داشته شود هر آینه حجر اسود پس خواهد غلطید و مردم فعل او را علیه الصلوٰة والسلام مشوم خواهند دانست اما حضور انور علیه الصلوٰة والسلام به نور نبوت مقصد او را دریافته فرمود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم پس خائب و خاسر ناپیدا گشت مسامرات باب بناء الکعبه از آن وجه حضور انور صلی الله علیه وسلم نجدیان را قرن الشیطان فرمود کما فی البخاری هناك الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان وعن ابن عمر انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وهو مستقبل المشرق یقول الا ان الفتنة ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان بخاری هرگاه که نجدیان را با [صفحه ۲۱] شیطان علاقه قدیمی و رشته داری استادی و شاگردی است و تا الیوم آن رشته داری را نجدیان و نجدی پرستان به کمال ادب مرعی می دارند ورنه هدم و تخریب و تحقیر مقامات مقدسه و مآثر معظمه را که یادگار حضور انور صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اولاد او بودند به تهمت اینکه مردم در آن شرک می کنند دیگر کدام باعث بود عیاذا بالله من الشرک نفل خواندن و دعا کردن و حاجات خود را از خدای تعالی در اماکن مقدسه خواستن کدام شرک است اگر مقامات مقدسه قابل نفل خواندن و دعا خواستن نباشند پس امر و اذن فی الناس بالحج برای کدام مطلب است و امر واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی برای چه و بوسیدن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حجر اسود را در طواف چه شود و ایستادن خلق بر

عرفات و رجوع به مزدلفه و منی و رمی جمرات و سعی بین الصفا والمروه و دعا خواستن در هر مقام برای کدام مقصد مقرر شده است آیا یادگار حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام است یا چیز دیگر ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمہ قدری از احادیث رسول مقبول صلی الله علیه وسلم نیز در باب تعظیم لغیر الله بشنو وقت قدوم حضرت سعد بن معاذ رض برای تحکیم بنی قریظه آن حضرت صلی الله علیه وسلم جماعه انصار را فرمود قوموا لسیدکم او خیرکم (بخاری) این امر به قیام برای پایان کردن سور بود از دابه او که او بیمار بود مردود است به لفظ حدیث و فحوای کلام خیر الانام که قوموا به لفظ جمع فرمود برای امداد نزول یک شخص نهایت دو شخص حسب عرف کافی اند تمامی جماعت را برخواستن چه ضرور اگر تعظیم او مقصود حضرت نبودی قوموا لسعد کافی بود و چونکه قوموا لسیدکم و خیرکم فرمود صریح است در تعظی از اینجا فایده دیگر [صفحه ۲۲] هم مستفاد می شود که لفظ سید مر رئیس قوم را گفتن در محل تعظیم جایز است وقت قدوم زید بن حارثه رضی الله عنه حضور انور خود بغیر آنکه جامه را بر خود راست کند بر خواسته و با او معانقه کرده و بوسه داده است لفظ حدیث این است عن عائشة رض قالت قدم زید بن حارثه المدینة و رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی فاتاه ففرع الباب فقام الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم عریانا یجر ثوبه فاعتنقه و قبله ترندی اگر گویند که این قیام و معانقه و بوسه برای محبت بود نه برای تعظیم گوییم بوسه رسول مقبول علیه الصلوٰة والسلام حجر اسود را برای محبت بود یا برای تعظیم محبت انسان با سنگ معنی ندارد و اگر بر این هم اکتفا نکنند گوییم تقبیل یهودیان دست و پای حضرت با عزت را علیه الصلوٰة والسلام تصریح است به تعظیم که عرفا بوسه محبت بر روی می شود و بوسه تعظیم بر دست و پای اگر تقبیل دست و پای کسی به جهت تعظیم جایز نبودی حضرت آنها را اجازت آن ندادی لفظ حدیث این است عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبه اذهب بنا الی هذا النبی فقال صاحبه لا تنقل نبی انه لو سمعک لکان له اربعه اعین فاتیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالاه عین تسع ایات بتینات فقال لهم لا تشرکوا بالله شیئا ولا تسرقوا ولا تزونا ولا- تقتلوا النفس التي حرماها الله الا بالحق ولا تمشو بیریئی الی ذی سلطان لیقته ولا تسحروا ولا تاکلوا الربا ولا تقذفوا محصنه ولا تولوا الفرار یوم الزحف وعلیکم خاصه اليهودان لا تعتدوا فی السبت قال فقبلوا یدیه ورجلیه وقالوا نشهد انک نبی الی آخر الحدیث ترندی بابی در تعظیم المؤمن گذاشته از ابن عمر روایت می کند می گوید و نظر ابن عمر یوما الی البیت أو الی الکعبه فقال [صفحه ۲۳]

گفتار علمای اهل سنت در زیارت کردن

ما اعظمک و ما اعظم حرمتک و المؤمن اعظم حرمة عندالله منک الی آخر الحدیث قدری رجوع بعمل نجوم سمار الاسلام اصحاب خیر الانام صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم نیز باید کرد در کتب احادیث و سیر ثابت است که صحابه کرام در حضور انور او صلی الله علیه وسلم چنان به ادب و فروتنی و خشوع می نشستند کانهما علی رؤسهم الطیر یعنی از کثرت تعظیم او صلی الله علیه وسلم و توقیر مجلس او سرهای خود را فرو انداخته می نشستند که گویا بر سر آنها مرغ وحشی نشسته است که به ادنی تحرم پریده می رود و از کمال تعظیم به طرف او علیه الصلوٰة والسلام دیده نمی توانستند لفظ ترمذی این است فلا یرفع الیه احد منهم بصره فی حدیث طویل الحال بعض اقوال و اعمال علماء امت را نیز به نظر انصاف ملاحظه فرمایند مولانا مخدوم محمد هاشم سندهی در حیوة القلوب فی زیارة المحبوب در باب چهاردهم فصل سوم از مولانا رحمه الله صاحب مناسک و شیخ علی قاری خلاصه عبارات آنها چنین می نویسد مستحب است زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند به سوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم برابر است که دانسته شود عین آنها یا جهت آنها و تصریح کرده اند به این استحباب علی الاطلاق جماعتی از حنفیه و طایفه از شافعیه و مالکیه و حنبله الی قوله تعظیم هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او یا پهلوی او یا قدم او یا عضوی از اعضای او برابر است که صحیح گشته باشد نقل در ثبوت او یا اینکه معروف باشد در مردم بر وجه اشتها به غیر ثبوت آن در اخبار و آثار انتهی. مختصرا حالا

انصاف باید که در باب آثار متبرکه شهرت کافی است یا حدثنا و عن عن را ضرورت است در باب مولد النبی دارار قم بن ارقم مکان خدیجه الکبری رض مولده فاطمه رض و مساجد و آثار کسی نگفته است که این جعلی اند بلکه جمله بر صحت [صفحه ۲۴] آل اتفاق دارند و زیارت آن آثار را مستحب می گویند بین ایضاح المناسک ایام نودی و مناسک ملا علی قاری و تاریخ قطبی تا این حد که پیشوای نجدیت ابن تیمیه و غیره نیز آن را جعلی نگفته اند آری موجب مذهب خود زیارت آنرا حرام می گویند چنانچه صدیق حسن خان در کتاب رحله الصدیق از ابن تیمیه همین مضمون نقل می کند حضرت عبدالله ابن عمر هر گاه که به حج می رفت پس در مساجد و مقامات که بین الحرمین بر آثار آن حضرت صلی الله علیه وسلم درست شده بودند می ماند و در آن نماز ادا می کرد به جهت حصول برکت و زیر هر درختی که حضور انور صلی الله علیه وسلم استراحت فرموده بود آن درخت را آب می دهانید این روایات در صحاح و سنن و مسانید و معاجم به کثرت موجود است در طبقات ابن سعد می نویسد رئی ابن عمر و اضحا یده علی المنبر یعنی منبر النبی صلی الله علیه وسلم ثم وضعها علی وجهه از این وجوهات از حضرت امام احمد بن حنبل رض بوسه منبر و بوسه قبر النبی صلی الله علیه وسلم به جهت حصول برکت مردی است شیخ سمهودی در وفاء الوفا جلد ۲ صفحه ۴۴۳ می فرماید قال الغرفی کتاب العلل والسوالات لعبدالله بن احمد از والد خود قال عبدالله سألت ابي عن الرجل يمس منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ويتبرک بمسه ويقبله ويفعل بالقبر مثل ذلك رجأ توأب الله تعالی قال [۴] لا بأس به انتهى مؤلف می گوید عفی عنه که جمله اصحاب مذاهب اربعه بر همین استحباب اند اما تخصیص روایت از امام احمد بن حنبل رحمه الله علیه شاید به جهت تبرک و هابیه نجدیه آورده است که آنها به ظاهر دعوی تقلید همین امام جلیل می کند و تبرک به آثار جلیله شرک و کفر می دانند از اینجا معلوم [صفحه ۲۵] معلوم شد که دعوی حنبلیت آنها محض کذب و افترا است علامه عینی حنفی در عمده القاری جلد ۴ صفحه ۶۰۷ می فرماید که استاد حافظ زین العابدین عراقی می فرمود اعرنی الحافظ ابو سعید بن العلاء قال رأیت فی کلام احمد بن حنبل فی جزء قدیم علیه خط ابن ناصر و غیره من الحافظ ان الامام احمد سئل عن تقبیل قبر النبی صلی الله علیه وسلم و تقبیل منبره فقال لا بأس بذلك فاریناه للشیخ ابن تیمیه فصار يتعجب من ذلك ويقول عجب احمد عندی جلیل هذا کلامه او معنی کلامه قال وای عجب فی ذلك وقد روينا عن الامام اذ غسل قمیصا للشافعی وشرب الماء الذي غسله به واذا كان هذا تعظیمه لاهل العلم فكيف بمقادير الصحبة وكيف بأثار الانبياء عليهم الصلاة والسلام و همین قول را به سبب شهرت امام مقری مالکی در کتاب خود فتح المتعال بصفة النعال بجنسه نقل کرده است صفحه ۸۱ نسخه قلمی علامه مقری پس از این نقل می نویسد که همین قول امام احمد رض مأخوذ است از روایتی که او در مسند خود نقل می کند که حضرت أبو ایوب انصاری رض بر قبر حضور انور صلی الله علیه وسلم روی خود نهاد پس مردان گردن او را گرفت او فرمود بگذار نزد سنگی نیامده ام به حضور اقدس او صلی الله علیه وسلم آمده ام این روایت در مسند امام احمد جلد ۵ صفحه ۴۳۳ موجود است شیخ سمهودی و علامه ابن حجر مکی و امام سبکی نیز طریق رواة این حدیث بیان کرده اند در منظم ووفاء الوفاء وشفاء السقام را مطالعه فرمایند انتهى مختصرا ایضا در کتاب باطل شکن می فرماید صحابه کرام رضی الله عنهم از جمله آثار او صلی الله علیه وسلم تبرک می جستند از آب دهن مبارک او از آب پس خورده او از آب وضوی او از عرق مبارک او صاحب صحیح البخاری در جامع خود بابی قائم کرده است جلد اول صفحه ۴۳۸ باب ما ذکر من درع [صفحه ۲۶]

تبرک جستن خلفاء به آنچه از رسول اکرم بجای مانده بود

النبی صلی الله علیه وسلم وعصاه وسيفه وقدحه و خاتمه و ما استعمل الخلفاء بعده من ذلك مما لم تذكر قسمته و من شعره ونعله وایتها مها يتبرک فيه اصحابه و غیرهم بعد وفاته صلی الله علیه وسلم نزد حضرت عائشه لباده آن حضرت بود که زیارت میکنانید مردم راد او می فرمودند که حضرت ایشان در همین لباده رحلت فرموده است لفظ بخاری این است اخرج لنا عایشه رض کساء

اطیبا صفحه ۴۳۸ نزد حضرت انس رض نعلین مبارک بودند که زیارت میکنانید مردم را لفظ بخاری اخرج لنا انس نعلین جر داوین صفحه ۴۳۸ نزد حضرت عبدالله بن سلام پیاله حضور اقدس بود که در آن آب انداخته مردم را می نوشانید لفظ بخاری قال ابو برده قال لی عبدالله بن سلام الا اسقیک فی قدح شرب النبی صلی الله علیه و سلم فی جلد ۳ صفحه ۸۴۲ پس همین پیاله را عمر بن عبدالعزیز برای تبرک نگاه داشت نزد حضرت أم سلمه أم المومنین موهای مبارک بودند هر که بیماری شد آن را شسته آبش به نیت شفا می خورانید بخاری جلد ۲ صفحه ۸۴۵ هر گاه جمله آثار او صلی الله علیه و سلم متبرک و واجب التعظیم شدند قبر مبارک او چرا متبرک نباشد از آن سبب ابو ایوب بر آن رو نهاد که گویا روی بر قدم او صلی الله علیه و سلم نهاده است قصه قبر امام بخاری رض در کتب شرح بخاری موجود است که از قبر او بوی مشک پیدا می شد و مردم خاک آن را به تبرک می بردند رحلت امام موصوف در سنه ۴۵۴ در سلطنت عباسیه در عین مملکت ترقی شریعت و محکمه های قضا و احتساب واقع شده است مگر کسی بر این فعل احتساب نکرد و همین بود عادت سلف صالحین وای بر حال پیشوایان نجدیت که نزد آنها فقط بر قبر دست داشتن شرک و کفر و بدعت است آن بود زمانه محدثین ربانی و این است زمانه [صفحه ۲۷]

توسل به ارواح صلحاء و استمداد از آنها

محدثین زبانی بین تفاوت راه از کجا است تا به کجا این بحث را اینجا ختم می کنیم و در این کفایت است مراهل انصاف را اصل ثانی ما به النزاع التوسل بارواح الصلحاء والاستمداد منها چونکه تحقیق این مسأله موقوف بر حیات ارواح است بعد مفارقه الابدان باید که اول حل این مسئله نموده بعد از آن توسل و استمداد را بر آن متفرع نمائیم قال الله تعالی ویستلونک عن الروح قل الروح من أمر ربی وما أوتیتم من العلم إلا- قليلا- مسأله روح حسب منطوق قرآن مجید نهایت پیچیده است اما ما به قدر علم قلیل خود آنچه تکلم می کنیم در حیات و ممات او می کنیم نه در کیفیت و ماهیت او که روح به موجب منطوق قرآن شریف از عالم امر است و عالم خلق از عالم امر آنقدر بیان میتواند که شارع علیه الصلاة والسلام از کیفیت و ماهیت او ساکت است اما حیات او در اصول اسلام و قواعد شرع شریف به اتفاق ثابت است بلکه شعور و ادراک او بعد از آزادی قفس جسم زیاده از حالت گرفتاری او در عناصر اربعه جسم است ارواح سعداً در نشأه اخری ترقی کامل می کنند و نفوس قدسیه چنانچه در این عالم مصادر فیوض و برکات بودند همچنان در آن عالم به قوت تامه زیاده از حال حیوة این عالم مصادر فیوض و برکات می باشند بر این مسأله حکماء اسلام و محققین متکلمین و محدثین و اکابر دین اتفاق دارند امام غزالی امام رازی علامه تفتازانی علامه سید شریف قاضی بیضاوی شاه ولی الله هندی و قاضی ثناء الله در کتب و رسائل خودها این مسأله را به براهین و دلائل عقلیه و نقلیه ثابت کرده اند حتی که رؤسای غیر مقلدین چون ابن قیم و غیرهم [صفحه ۲۸]

قول اهل سنت در حیات و شعور روح

نیز اعتراف حیات و شعور و ادراک تام روح کرده اند در تفسیر بیضاوی جلد اول مطبوع هند صفحه ۸۵ می نویسد در تحت آیه حیوة شهدا وفيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمة بانفسها مغائرة لما يحس من البدن تبقى بعد الموت دراکه وعلیه جمهور الصحابة والتابعین و به نطق الايات والسنن اگر غیر مقلدین که از مضامین کتب درسیه هم بی خبرند گویند در کدام آیات و سنن ادراک و شعور آن ثابت شده است گوئیم عذاب قبر که متفق علیه طوایف اسلام است و سؤال و جواب نکیر و منکر و تنعیم و تعذیب اهل قبور چنانچه در احادیث صحاح قریب به مرتبه تواتر رسیده است آن جمله موقوف بر حیات و ادراک و شعور روح است اگر روح را شعور نبودی سؤال و جواب ملکین با کیست و اگر گویند که در آن لحظه سؤال او را شعور است بعد از آن نیست گوئیم که تنعیم و تعذیب که إلى يوم القيمة در احادیث صحاح آمده است دلیل صریح است بر ادراک و شعور او تا روز رستاخیز علاوه بر آن

به قول صادق مصدوق علیه الصلاة والسلام مایان مأموریم به تکلم کردن با اموات آنجا که ارشاد می فرمایند که هر که به مقبره مسلمانان برسد گوید السلام علیکم یا اهل القبور السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاء الله بکم لللاحقون انتم لنا فرط ونحن لکم تبع استل الله لنا ولکم العافیة مسلم و ترمذی وابن ماجه و ابو داود به الفاظ متقاربه حصن صفحه ۱۵۴ اگر آنها را شعور نمی بود رسول مقبول صلی الله علیه و سلم مایان را به خطاب جمادات مأمور نمی فرمود حاشا و کلا بلکه خود حضور انور علیه السلام به این الفاظ زیارت اهل قبور می فرمودند رئیس غیر مقلدین ابن قیم در کتاب روح صفحه ۵ می نویسد از آثار متواتره ثابت شده است و سلف را اجماع است بر اینکه مردگان زائرین را می شناسند و از آواز آنها خوش می شوند امام سیوطی [صفحه ۲۹]

احادیثی از عایشه و ابوهریره و ابن عباس در مورد زیارت قبور

در شرح صدور صفحه ۱۵۱ می نویسد الاحادیث والآثار تدل علی أن الزائرمتی جاء علم به المزور وسمع کلامه و انس به ورد سلامه علیه از حضرت عایشه رض صدیقه و ابو هریره و ابن عباس رضی الله عنهم متعدد روایات ابن ابی الدنیا در کتاب القبور و امام بیهقی در کتاب شعب الایمان روایت کرده است که هر گاه کسی نزد قبر مرده خود می رود آن مرده او را می شناسد و از آواز او خشنود می شود و جواب سلام او می دهد عن عائشه رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من رجل یزور قبر أخیه ویجلس عنده الا استأنس به ورد علیه حتی یقوم کتاب روح صفحه ۵ و شرح الصدور صفحه ۱۳۶ از این جهت حضرت عمرو بن العاص وقت مرگ وصیت کرد که بعد از دفن من ساعتی جمله شمایان بر قبر من توقف کنید تا که من استیناس با شما کنم به این الفاظ در صحیح مسلم آمده ثم اقیموا حول قبری مقدار ما تنحر جزور و یقسم لحمها حتی استأنس بکم ابن قیم از این عبارت اخذ کرده در کتاب روح صفحه ۱۳ می نویسد که میت از حاضران انس و انبساط حاصل می کند و آنچه گفته بودیم از قول علما که درک روح بعد از موت زیاده می شود به این وجه که در حالت حیات اگر کسی او را در مکانی محبوس می کرد که هیچ منفذ نمی داشت آواز هیچکس نمی توانست شنید اما در قبر به موجب روایات ما قبل می شنود تا که در صحیح مسلم آمده ان المیت یسمع خفق نعالهم و اگر کسی در ته خانه باشد به رفتن کسی بر بالای خانه او را ایذاء نمی رسد و میت را از پای مالی قبرش ایذاء می رسد که حضور انور صلی الله علیه و سلم کسی را که تکیه بر قبر کرده بود فرمودند لا تؤذ صاحب هذا القبر رواه الامام احمد فی مسنده تا که با پای پوش در قبرستان رفتن منع فرموده است ابو داود جلد دوم فی باب المشی بین القبور فی النعل صفحه ۱۰۴ طبع هند [صفحه ۳۰] شرح احادیث می نویسند که مفهوم احادیث این است که با قبور اهانت و استخفاف نکردن باید زیرا که مردگان را از آن ایذاء می رسد بلکه قبور را به لحاظ مراتب اهل قبور ادب و احترام لازم است در مسند امام احمد جلد ۶ صفحه ۲۰۲ طبع مصر نوشته است که از حضرت عایشه صدیقه رض روایت نوشته است که من در حجره خود بعد از دفن حضور انور صلی الله علیه و سلم و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بی تکلفانه میرفتم و می گفتم که حضور انور و پدر است بعد از دفن حضرت عمر رضی الله عنه به غیر نقاب داخل نمی توانم شد حیاء من عمر حاکم در مستدرک تصحیح این حدیث کرده است و در مشکوٰه نیز این حدیث نقل شده است در لمعات می نویسد که در این حدیث دلیل واضح است بر اینکه زائر احترام و ادب قربان مرتبه کند که در حال حیات او می کرد بالخصوص قبور صالحین را مشکوٰه طبع نظامی صفحه ۱۴۶ از اینجا باید فهمید که مسلک حضرت ام المومنین عایشه صدیقه در باب شعور اموات چیست و انکار او از سماع به کدام معنی بود اگر ایشان قطعاً انکار شعور اموات را مسلک می داشتند با برادر مرده خود حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق رض خطاب و گفتگو نمی فرمودند مردی است که حضرت عبدالرحمن به قرب مکه معظمه رحلت فرمود نعش او را به مکه معظمه آورده مدفون کردند چونکه حضرت صدیقه برای زیارت برادر خود تشریف آورد فرمود ای برادر اگر من وقت وفات تو حاضر می بودم تو را در همان جا دفن می کردم و اگر آنجا حاضر می بودیم حاجت آمدن نزد شما بار دیگر نبود ترمذی کتاب الجنائز جلد اول صفحه ۱۳۱ الحاصل که معامله روح عجب

حیرت افزا معامله است و طاقت و قوت او عجب طاقت و قوت است خصوص ارواح مقدسه که با ملأ اعلی شامل شده به صفات آنها متصف می شوند علم و درک و شعور و سیر و تصرف [صفحه ۳۱]

قول قاضی بیضاوی تحت قول خداوند فالمدبرات امرا

آنها را در عالم هیچ حاجب و حاجز نمی تواند شد قاضی بیضاوی تحت قوله تعالی فالمدبرات امرا می نویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء اگر چه مسکن آنها اعلی علین باشد با قبر خود نیز تعلق کامل می دارند شب معراج حضور انور صلی الله علیه و سلم حضرت موسی علیه السلام را در قبر مشغول نماز دید و در مسجد اقصی با ارواح دیگر انبیاء ملاقات فرمود و در آسمان ششم با حضور انور صلی الله علیه و سلم مکالمه و مخاطبه نمود و حال آنکه تمامی قصه معراج در مقدار زمان چشم زدن بود حافظ ابن حجر در فتاوی خود می فرماید ارواح المؤمنین فی علتین و ارواح الکفار فی سجنین و لکل روح بجسدها اتصال معنوی إلی قوله ومعذک فهی مأذون لها فی التصرف شرح صدور صفحه ۱۶۳ از آن جهت سرورعالم صلی الله علیه و سلم ارشاد فرموده است که اگر در صحرای شمایان را مشکلی پیش آید و یار و مددکار نظر نیاید سه مرتبه بگوئید یا عباد الله أعینونی و در این ارشاد لفظ عباد الله عام است که شامل است رجال الغیب و ملائکه و ارواح طیبه صلحاء را اصحاب مشاهده و علماء ثقات این قصه را بارها تجربه کرده اند و صحیح یافته اند حصن صفحه ۱۰۳ شاه ولی الله دهلوی رحمه الله تعالی می نویسد هرگاه روح از علائق جسمانیت آزاد می شود رجوع به مزاج اصلی خود کرده با ملائکه ملحق شده شریک کارهای آنها می گردد و اکثر کارشان اعلا و کلمة الله و نصر حزب الله می باشد حجة الله البالغة صفحه ۳۴ چونکه مسأله حیات و ادراک و شعور و علم و سیر و تصرف ارواح مقدسه ثابت شد حالا مسأله توسل و استمداد باید فهمید انبیاء و اولیاء چنانچه در زندگی واسطه و وسیله بین الخالق و المخلوق اند و مظهر عون الهی اند که به توسل و تشفع آنها مخلوق در مقاصد دینی و دنیوی خود کامیاب میشوند همچنان در عالم [صفحه ۳۲]

عالم برزخ

برزخ مظاهر عون الهی اند که فیوض و برکات روحانی آنها وقت توسل و تشفع باعث حل مشکلات و قضای حاجات خلق می شوند حلال مشکلات و قضای الحاجات در هر حال صرف ذات پاک و واحد لا شریک است مگر ارواح مقدسه وسیله محض و واسطه صرف می باشند چنانچه در حال حیات بودند در حال ممات نیز همان اند امام غزالی رحمه الله علیه فرموده از هر که در حیات استمداد می تواند کرد بعد از وفات نیز از او استمداد می تواند کرد طالبان حق و سالکان طریقت از پیران و مقتدایان خود در زندگی و از ارواحشان بعد از وفات همین استمداد تقرب إلی الله می جویند و تقرب إلی الله در زندگی هم بزرگان به مدد روح می فرمایند نه به قوت دست و پا و بعد مردن هم همان روح برقرار بلکه اقوی از آن است که در حال حیات بود باقی مانده طرز استغاثه و استمداد عوام الناس آن ضرور قابل اصلاح است که در استمداد به حد افراط می رسند و از بعضی کلمات و حرکات ملحدانه و مشرکانه سر زد می شوند بر علما بر اصلاح و هدایت آنها لازم است نه اینکه مطلقاً زیارت قبور صلحا را شرک دانند و مردم را از آن قطعاً منع نمایند مثلاً- کسی نابینا در مسجدی در آمد و رو به غیر جهت قبله کرده نماز شروع کرد بر بینایان لازم آنکه او را هدایت کنند که رو به قبله شود نه آنکه مسجد را منهدم نمایند یا از نماز او را منع کنند عقیده صحیحه مسلمانان اهل سنت والجماعة این است که این ها نه زنده را بالاستقلال حاجت روا می دانند نه مرده را اگر کسی کدام دوا را نافع و ضار حقیقی داند یا کدام حکیم را شافی اصلی داند یا پادشاه و آقای خود را رزاق مستقل داند یا کدام بزرگ را قاضی الحاجات بالذات داند این شخص چنان ملحد و مشرک است امر واحد لا شریک داند مگر دوا را سبب نفع و ضرر داند و حکیمان را ذرایع صحت داند و امر او سلاطین را ذرایع حصول رزق داند و انبیاء و اولیاء را در زندگی [صفحه ۳۳] و بعد وفات محض وسیله و واسطه حل مشکلات و

قضای حاجات دانند این شخص مسلمان صادق الاعتقاد است که او بر کریمه وابتغوا الیه الوسیله عمل کرده است چنانچه علامه جزری در حصن خود زیر آداب الدعای نویسد وان یتوسل الی الله تعالی بأنبیائه (خ ر س) والصالحین من عباده (خ) و عمده ترین دلایل در باب توسل و استمداد حدیث اعمی است که در آن توسل واستغاثه و تشفع و استمداد جمله علی رغم انوف الوهابیه موجود است و آن حدث این است که یک نابینای به حضور انور صلی الله علیه و سلم حاضر شد و عرض کرد که برای روشنی فرمود اللهم انی اسئلك واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمه یا محمد الی اتوجه بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه، فی رواه الترمذی وصححه والنسائی وابن ماجه والحاکم فی المستدرک وصححه علی شرط الشیخین ورواه البیهقی فی الدلائل و فی کتاب الدعوات باسناد صحیح وزاد فقام وقد ابصر از جهر منظم ابن حجر وحصن الحصین صفحه ۱۲۵ وشفاء السقام للسیبکی صفحه ۱۲۳ و آن شخص حسب ارشاد نبوی دعا خواند و چشمش به حلم او تعالی روشن شد اصحاب کرام برای حاجتمندان همین دعا را معمول می داشتند اگر تأثیر این دعا مخصوص بزمانه آن حضرت صلی الله علیه و سلم بود چنانچه بعض محرومین به این عذر می سرایند اصحاب کرام بر آن عمل نمی فرمودند بشنو قصه حضرت عثمان بن حنیف رض را و آن این است که در زمانه خلافت حضرت عثمان ذی النوری رضی الله عنه کسی را حاجتی بود بخلیفه وقت که خلیفه متوجه حال او نمی شد شکایت خود نزد عثمان بن حنیف رض نمود او همین دعای اعمی به او نشان داد به مجرد خواندن او خلیفه متوجه حال او شد و در کار خود کامیاب شد این واقعه را طبرانی به سند معتبر به چند طریقه ثابت کرده است در معجم کبیر خود زیر ترجمه عثمان بن حنیف در جزء پنجاهم و امام [صفحه ۳۴]

درخواست حاجت کردن

بیهقی نیز ثابت کرده است. شفاء السقام للسیبکی مطبوعه حیدرآباد صفحه ۱۲۵ و در معجم صغیر نیز در صفحه ۱۰۳ مطبوعه مصر این روایت موجود است محدثین برای روایت این حدیث باب چنان قائم می کنند باب من کان له حاجه الی الله تعالی اوالی احد من خلقه صاحب حصن الحصین چنین می فرماید و من کان له ضروره فلیتوضأ فیحسن وضؤه ثم یصلی رکعتین ثم یدعو اللهم اتی اسئلك الخ ملا علی قاری در شرح این می نویسد قوله ضروره ای حاجه علجئه الی الله اوالی احد من خلقه ورحصن الحصین صفحه ۲۳ می نویسد قلت وان لم یجب الدعاء عند قبر النبی صلی الله علیه و سلم ففی ای موضع یتستجاب و در عده حصن الحصین طبع مصر صفحه ۸۵ در زیر این نوشته است وعند قبور الانبیاء علیهم السلام و جربت استجابة لدعاء عند قبور الصالحین به شروط معروفه علامه ابن عبد البر در استیعاب جلد ۲ صفحه ۴۲۸ می نویسد که در خلافت فاروقی سالی قحط در مدینه منوره افتاد شخصی نزد قبر مطهر او علیه الصلاة والسلام آمده استغاثه کرد که ای رسول خدا احوال امت را ببین پس همان شخص را در خواب حضور پر نور بشارت بارش داد حافظ ابن حجر عسقلانی در اصابه جلد ۶ صفحه ۱۴۴ طبع مصر تخریج همین قصه را از ابن ابی خثیمه حواله داده است شیخ بنهانی رح در دعوة الحق طبع مصر صفحه ۷۷ می فرماید رواه البیهقی و ابن ابی شیبه باسناد صحیح الحاصل که در قرون ثلاثه المشهود لها بالخیر توسل و استمداد را به کثرت ثبوت موجود است و توسل شان مخصوص به حضور انور صلی الله علیه و سلم نبود بلکه از قبور صحابه رض و اهل بیت رض و صالحان امت نیز توسل و استفاضه واستغاثه معمول قرون سابقه بود علامه ابن عبد البر که امام المحدثین صدی چهارم بود در ذکر حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه می نویسد و قبر ابی ایوب [صفحه ۳۵] قرب سورها معلوم الی الیوم معظم یتستقون به فیسقون استیعاب جلد اول صفحه ۱۵۶ و علامه ابن الاثیر در اسد الغابه من نویسد وقبره بها یتستقون به جلد ۲ صفحه ۹۰ طبع مصر کاتب الحروف مؤلف رساله میگوید معلوم است که قسطنطنیه در سنه چهار صد در قبضه نصاری بود و آنها با وجود کفر و عداوت اسلام قبر حضرت ابو ایوب را معظم داشته استسقا به آن می کردند حق تعالی به فضل خود حاجت روایی آنها می کرد چنانچه در استیعاب می نویسد وای بر حال مدعیین اسلام طایفه نجدیه که قبور اکابر صحابه

و اهل بیت النبوة وامهات المومنین رضوان الله عليهم اجمعين و صلحاء امت را جمله ویران و پامال کردند و هیچ ملاحظه اصول اسلام نکردند از امام شافعی رحمه الله علیه مردی است که می فرمودند قبر موسی الکاظم تریاق مجرلاجابة الدعاء اشعة اللمعات و غیره این روایت امام شافعی بر طبع غیر مقلدان بسیار گران می افتد که ایشان با جلالة قدر چه طور چنین می فرماید مگر آنها معلوم ندارند که امام شافعی رحمه الله علیه همیشه توسل و تشفع بقبور صلحا بالخصوص قبر حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه می کرد، چنانچه علامه عزالدین بن جماعه محدث در کتاب خود انس المحاضره و همچنین امام موفق بن احمد مکی در مناقب امام ابوحنیفه صفحه ۱۹۹ ذکر کرده است ذکر السفیری شارح بعض مجالس من احادیث البخاری و نقل عزالدین بن جماعه فی کتابه انس المحاضره عن علی بن میمون قال سمعت الشافعی یقول انی تبرک بابی حنیفة واجیئ الی قبره یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجة صلیت رکعتین وجئت الی قبره وسألت الله تعالی الحاجة عنده فما تبعد عنی حتی تقضی صلح الاخوان للسید داود الخالیدی طبع بمبئی صفحه ۸۳ علامه ابن حجر مکی رحمه الله علیه در خیرات الحسان طبع مصر صفحه ۲۹ [صفحه ۳۶]

به زیارت امام رضا رفتن بزرگان اهل سنت

می فرماید اعلم انه لم یزل العلماء وذوو الحاجات یزورون قبره (ای قبر ابی حنیفة) ویتوسلون به فی قضاء حوائجهم ویرون نجح ذلك منهم الامام الشافی رح لما کان به بغداد فانه جاء عندانه قال انی لاتبرک بأبی حنیفة رح واجیئ الی قبره الخ علامه ابن الجوزی در کتاب صغوة الصفوة از امام ابراهیم حربی که از ارشد تلامذه امام احمد بن حنبل است روایت می کند که می فرمودند قبر معروف الکرخی التریاق المجرب وسیله جلیله صفحه ۱۳۹ و نزد تمام اکابر بغداد این خبر معروف رح معروف و مشهور است حضرت امام ابوالقاسم قشیری که از اکابر محدثین و صوفیه سه صدی و چهار صدی بود در رساله قشیری طبع مصر صفحه ۱۱ در تذکره حضرت معروف کرخی رضی الله عنه می فرماید کان من المشائخ الکبار مجاب الدعوان یتستفی بقبره یقول البغدادیون قبر معروف تریاق مجرب علامه ابن خلکان نیز چنین می نویسد در وفيات الاعیان جلد ۲ صفحه ۱۳۶ امام ابوبکر بن خزیمه که در تعریف او امام سبکی می نویسد امام الأئمة المجتهد المطلق البحر العجاج در طبقات کبری جلد ۲ صفحه ۱۳۰ و امام ذهبی که ملقب شیخ الاسلام است در تذکره الحفاظ جلد صفحه ۸۶ می نویسد که این اکابر هرگاه به زیارت قبر حضرت امام خراسان سیدنا امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه می رسیدند چه مقدار خضوع و تواضع و تضرع بجا می آوردند حافظ ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحه ۳۸۸ می نویسد قال (ای الحاکم) وسمعت ابابکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول خرجنا مع امام اهل الحدیث ابی بکر بن خزیمه وعدیله ابی علی الثقفی مع جماعه من مشائخنا وهم اذ ذاک متوافرون الی زیارة قبر علی بن موسی الرضا رح بطوس قال فرأیت من تعظیمه یعنی ابن خزیمه لتلك البقعة [صفحه ۳۷] وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا محدث مشهور ابوحاتم ابن حبان صاحب الصحیح در کتاب الثقات لابن حبان در ترجمه امام علی رضا بن موسی رحمه الله علیه چنین می نویسد ما حلت بی شده فی وقت مقامی بطوس وزرت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وعلیه ودعوت الله تعالی ازالته عنی الا استجیب لی وزالت عنی تلك الشدة وهذا شئ جربته مرارا منقول از نسخه قدیمه قلمیه از این قبیل روایات معتبره در کتب اسلامیة از زمانه خیر القرون الی زماننا هذا به طریق تواتر منقول است که همیشه علما و صلحا و اکابر دین از قبور اولیا و صلحا و اهل بیت النبوة استمداد می کردند و تعظیم آنها بجا می آوردند اگر جمله روایات نقل گردد کتابی علیحده باید نوشت صاحب انصاف را همین قدر زیاده از کفایت است و بی انصاف را دفاتر کثیره درایت و روایت زیاده باعث ضلالت است و این وقت باید که رجوع به اصل مقصد کنیم و گوئیم که استدلال منکر بن سماع موتی آیه انک لا تسمع الموتی و کریمه و ما انت بمسمع من فی القبور است و قول حضرت عایشه صدیقه در باب انکار سماع اموات قلب بدر و این که فقهاء حنفیه در باب حلف می نویسند که اگر کسی دیگری را گفت که من با تو سخن نکنم اگر بعد از مرگ او سخن گوید حانث نمی شود زیرا که میت نمی شنود همین سه وجوه را استدلال

می کنند مؤلف رساله می گوید که این جمله صحیح است نه آیات قرآنی غلط نه استدلال حضرت صدیقه رض غلط نه قول فقهاء کرام غلط اما خدا را قدری دلایل مثبتین را هم به غور تأمل بفرمایند آنها می گویند که از آیات شریفه نفی سماع موتی هرگز مستنبط نمی شود زیرا که ان الاموات لا یسمعون وارد نشده است که بطور استدلال پیش شود و از این اموات که در آیات مذکورند [صفحه ۳۸] مردگان مرادند بلکه به طریق استعاره کفار مرادند که کفار را تشبیه به اموات داده است و وجه شبه عدم اجابت است نه که عدم سمع و این ظاهر است که کفار کران نبودند قوت سامعه کفار زایل نشده بود لا والله می شنیدند اما اجابت نمی کردند بین در کریمه صم بکم عمی کسی از اهل علم میگوید که کفار حقیقته گنگان و کران و کوران بودند مؤلف رساله میگوید عفی عنه که در اصطلاح لغة عرب لفظ سمع به معنای اجابت بسیار واقع می شود بین لفظ سمع الله لمن حمده معنایش مطلق سمع نیست زیرا که او تعالی از هر کس می شنود و حمد گوید یا نگوید بلکه معنایش اجابت است یعنی قبول می کند او تعالی احمد حامد را و همچنین در هر زبان شنیدن به معنای قبول کردن اصطلاح شایع و ذایع است چنانچه کسی را که نصیحت قبول نمی کند گفته می شود که بسیار تو را گفتم اما نشنیدی شاعر میگوید دوش آن نا مهربان احوال ما پرسید و رفت - صد سخن گفتیم و از ما یک سخن نشنید و رفت معنایش این نیست که معشوق کر است انتهی دیگر وجه آنکه لفظ لا تسمع یا لفظ ما انت بسمع هر دو از باب افعال است یعنی تو نمی توانی شنوایند این از کجا معلوم شد که اموات فی نفسه نمی شنوند و او تعالی هم آنها را نمی تواند شنوایند بین کریمه انک لا تهدی من اجبت و لکن الله یهدی من یشاءهم از این قبیل است، باقی ماند استدلال حضرت صدیقه رض جواب آن به این وجه می گویند که قول یک صحابی در مقابله نص قرآن و در مقابله اقوال دیگر اصحاب کرام دلیل و حجت نمی تواند شد حضرت عمر رض و دیگر اکابر صحابه که بر موقع بدر حاضر بودند و خطاب سماع موتی هم به آنها صادر شده بود و اینها تسلیم سماع به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و سلم کرده بودند چه طور به استدلال حضرت صدیقه رض قول و عمل آن اکابر لغو قرار داده شود و [صفحه ۳۹] از روایت خطاب حضرت صدیقه رض با برادر خود پس از مرگش چنانچه گذشت صریح است بر رجوع حضرت صدیقه رض از قول خود علاوه بران در احادیث صحاح سماع موتی ثابت است چنانچه در قصه بدر حضرت عمر رض را فرمود که شما یان از مردگان زیاده نمی شنوید و در صحیح مسلم وارد است که مرده آواز نعل زائران می شنود و در روایت دیگر که مرده سلام زائر می شنود و جواب آن میدهد وهابیه چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و قاضی شوکانی و غیرهم جمله تصحیح این احادیث کرده اند و سماع موتی را قائل گشته اند بین صارم منکی را در کتاب الروح ابن قیم را صفحه ۷۱ عجیب حالت است غیر مقلدین را آنجا پیشوایان خود را شیخ الاسلام و غیره القاب می دهند و اقوال آنها را چون نص قطعی می دانند و در بعض عقاید حقه آنها که خلاف مشرب این ها می باشد اقوال آنها را بجوی نمی شمردند و بعض روایات ضعیفه کتب حنفیه را به استدلال پیش می کنند در چنین مواضع اترکوا قولی بخبر الرسول را چرا وقعت نمی دهند و احادیث صحاح را تاویل لا یعنی دور از انصاف می کنند که این از خصایص بود و غیره خصوصیت آن وقت معقول بود که اگر امت را امر به خطاب اموات نمی فرمود چونکه السلام علیکم اهل الدیار برای تمامی امت امر است پس خصوصیت به کدام معنا است در این موقع مولانا شاه محمد سلیمان صاحب پهلواروی رحمه الله علیه تقریری فرموده که ذکر آن خالی از لطف نیست خلاصه تقریرشان اینکه از تموج هوای آوازی که از راه ثقبه مجوفه گوش به دماغ می رسد و در قوت سامعه حسی از آن پیدا می شود آن را سماع گفته می شود این سماع حقیقته از مردگان منفی است که به سبب موت چونکه حیات فانی می شود قوتهای سمع و بصر و لمس و شم و ذوق هم معطل می شوند بی شک مردگان به سمع [صفحه ۴۰] معمول حیات نمی شنوند پس انک لا تسمع الموتی بر جای خود به غیر تاویل صحیح است و همچنین انکار حضرت عایشه صدیقه رض از سمع بجای خود صحیح است و قس علیه احکام الفقه اما ادراک و شعور چیز دیگر است که خاصه روح است چونکه روح فانی نیست ادراک و شعور او هم فانی نمی شوند بلکه زیاده از حال حیوة تیز می شوند و مردگان را شعور و ادراک هست اما سمع معمول حیات نیست و هر جا که در احادیث شریفه لفظ سمع برای

مردگان وارد شده است مراد از آن ادراک و شعور است انتهی و انکار فقها از سماع موتی بنابر عرف عام است و در ایمان عرف را اعتبار است پس از نفی سماع نفی شعور و ادراک لازم نمی آید فافهم وانصف تتمه مسأله استمداد شیخ الاسلام علامه حموی حنفی در نفحات القرب می نویسد من نسب إلى الامام ابی حنیفه رح القول بانقطاع الكرامات واهم وعن طریق اهل الهدی ضال اذلم یثبت فی شیء من كتب مذهب ابی حنیفه رح اصولا وفروعا القول بانقطاع الكرامات بالموت بل لم یثبت فی شیء من كتب المذاهب الثلاثة الخ صفحه ۲۱۶ شفاء السقام طبع مصر و در همین کتاب صفحه ۲۱۸ می نویسد ثم ان تصرف الاولیاء فی حیاتهم ومماتهم انما هو باذن الله تعالی و ارادته لا- شریک له فی ذلك خلقا ولا- ایجادا ولا یقصد الناس بسؤالهم قبل الموت وبعده نسبتهم إلى الخلق والایجاد والاستقلال بالافعال فان هذا لا یقصدہ مسلم ولا یخطر ببال احد من العوام فضلا عن غیرهم فصرف الکلام الیه ومنعه من باب التلبیس فی الدین الخ نجدیان وهاییان و حامیان آنها معنای مجازی و استعاره هرگز قبول نمی کنند اگر کسی نسبت فعلی به کسی بکند اگر چه به طریق مجاز باشد یک دم بر آنها حکم شرک و کفر جاری می کنند و آیات قرآن [صفحه ۴۱] کریم که در شأن کفار و آلهه باطله آنها وارد شده اند بر مسلمانان چسپان کرده حکم شرک می کنند و حال آنکه کفار آلهه خود را متصرفین بالاستقلال می دانستند و عبادت آنها می کردند و به این عبادت تقرب إلى الله می جستند و هیچ مسلمانی اگر چه عامی باشد هیچ بزرگ را إله نمی داند و نه او را متصرف بالاستقلال می داند بلکه فقط ارواح بزرگان را حیا و میتا وسیله درگاه او تعالی می کنند حالا مسأله مجاز و حقیقت را توضیح از آیات قرآن بشنو که یک فعل را حقیقه منسوب به او تعالی می کند باز همان فعل را مجازا منسوب به عباد می کند هر کس می داند که حاکم او تعالی است کریمه ان الحكم الا لله اثبات بعد نفی تخصیص حکم به او تعالی می کند باز می فرماید فلا- وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شحر بینهم و هر کس می داند که زندگی و مردن به حکم او تعالی است حقیقه کریمه هو یحیی ویمیت والله یتوفی الا- نفس حین موتها باز مجازا همین فعل منسوب به ملک الموت می کند کریمه قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم شفائی بیمار به حکم او تعالی است حقیقه کریمه و اذا مرضت فهو یشفین مگر مجازا منسوب به حضرت مسیح فرموده و ابرئ الا- کمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله اولاد دهنده او تعالی است حقیقه و مجازا حضرت جبریل میگوید لاهب لک غلاما نرکیا مولای حقیقی به حکم الله ولی الذین امنوا و تعالی است مگر مجازا همین حکم منسوب بعباده فرموده است انما ولیکم الله ورسوله (و) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم همچنان معین حقیقی او تعالی است و مجازی بندگان را امر فرموده است و تعاونوا علی البر و التقوی و استعانت از عمل نیک نیز در قرآن منصوص است کریمه و استعینوا بالصبر و الصلوة رهنان دین اگر لفظ عبد منسوب به غیر می شنوند بی محابا او را مشرک [صفحه ۴۲] می گویند و از نام عبدالنبی عبد الرسول چه مقدار بیزار هستند و حق تعالی در قرآن می فرماید و انکحوا الایامی و الصالحین من عبادکم و اماءکم از این کریمه به تصریح جواز نسبت عبدیت به غیر ثابت می شود همچنان رب حقیقی پروردگار عالم است و اذکرنی عند ربک او تلد الامة ربتهای دیگری را مجازا گفته می شود مستغاث حقیقی او تعالی است اما مجازا فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه وارد شده است و در حدیث شفاعت آمده است فاستغاثوا بآدم و در حصن الحصین حدیث حسن مذکور است و آن اینکه وان اراد عوننا فلیقل یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی بتصریح نداء غائب به لفظ یا و استمداد است و نیز امام بخاری رح در ادب المفرد حدیثی نقل می کند حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق عن عبدالرحمن بن سعد قال خذرت رجل بن عمر فقال له رجل اذکر احب الناس الیک فقال یا محمد و در روایت دیگر و صاح یا محمداه صفحه ۱۴۰ اگر نداء غائب جائر نبودی صحابی جلیل القدر چون عبدالله بن عمر چنین ندا نکردی علاوه بر این تمامی مسلمانان در نماز پنجگانه از زمانه مبارکه إلى یومنا هذا السلام علیک ایها النبی می گویند این تخاطب به کسی که غائب است از نظر معمول تمام اهل اسلام است و خود غیر مقلدین نیز اکثر التحیات را به همین الفاظ می خوانند با وجود آن اگر کسی لفظ یا رسول الله گفت او را مشرک و کافر می گویند کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا- کذبا نجدیان اهل حرمین را خصوصا و تمامی امت مرحومه را عموما مشرک می دانند از آن وجه قتل النفس و نهب

اموال مسلمانان را جائز می دانند و مسلمانان حرمین را عبدة الشیاطین می نامند و حدیث صحیح [صفحه ۴۳] سرور عالم را صلی الله علیه و سلم که در شأن اهل حرمین فرموده است ان الشیطان قد یئس ان یعبد فی جزیره العرب و در حدیث دیگر اهل حجاز را بشارت ایمان داده است و سنگدلی و جفاء را در اهل مشرق که نجد در شرق حجاز است فرموده لفظ حدیث این است غلظ القلوب والجفاء فی المشرق والایمان فی اهل الحجاز صحیح مسلم و نیز آن حضرت صلی الله علیه و سلم به درگاه الهی عرض کرده است اللهم لا تجعل قبری و ثنا یعبد بعدی و یقین که همین دعای او به درگاه او تعالی مستجاب است پس همین مزار مقدس را نجدیان صنم اکبر نام کرده اند و در انهدام آن می کوشند این چه مقدار بی ادبی و گستاخی و توهین آن حضرت است صلی الله علیه و سلم قاعده نجدی پرستان را عادت است که هرگاه آیات قرآنی و احادیث نبوی در تردید آنها پیش می شوند و از جوابش عاجز می شوند می گویند که دلیلی از قول امام خود ابوحنیفه رح پیش کن در باب سماع موتی و استمداد و عرس و مولود شریف و بوسفه قبر و غیرها قول امام خود پیش کن و این نهایت قول بی بنیاد عامیانه است زیرا که مقلدین مذاهب اربعه خوب می دانند که در هر جزئی قول امام را جستن خلاف اصول مذهب است مسائل فقهیه به سبب امتداد زمانه روز به روز نو پیدا می شوند پس حکم آنها از اصول قواعد مذهب علماء وقت پیدا کردن می توانند مذهب حنفی فقط نام قول حضرت امام اعظم و ابو یوسف و محمد و زفر رحمه الله علیهم نیست که در جزئیات مسائل تنقیدات علماء متاخرین هم مذهب حنفی است مولانا مولوی عبدالحی در صفحه ۱۶۶ کتاب سعی مشکور می فرماید لایزم تصریح کل من الفروع والجزئیات عن الأئمة فالعلوم تتزائد یوما فیوما [صفحه ۴۴] بحسب اختلاف حوادث الامه فمالم یظهر تصریحهم علی خلافه یحکم بالجواز مؤلف میگوید عفا الله عنه سلسله اجمال و تفصیل در ادله قطعیه موجود است بین اجمال قرآن مجید را احادیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم تفصیل نمود مثلا حکم قرآن است اقموا الصلاة بالاجمال و احادیث تفصیل آن کرد که فرض صبح دو رکعت و فرض ظهر چهار رکعت علی هذا القیاس و یحکم ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا قول و فعل حضور اقدس هم نص قطعی گشت باز در بعض احادیث اجمال بود تفصیل آن اجمال اقوال و افعال اصحاب کرام و تابعین اصحاب کردند و یحکم علیکم بستنی و سنه الخلفاء الراشدین من بعدی و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم و اهتدیتم و خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم قول و فعل اصحاب و اتباع نیز چون نص قطعی گشت باز به سبب اختلاف حوادث زمانه اجمال قول اصحاب و اتباع را تفصیل اصحاب مذاهب اربعه در کتب مذاهب خود اصولا و فروعا ثبت کردند به حکم لعلمه الذین یستنبطونه به اجماع امت این استنباط و قیاس از ادله قطعیه گردید باز اجمال یا عدم ذکر بعض جزئیات مسائل از اصحاب مذاهب علماء امت هر مذهب موافق اصول صاحب مذهب خود تفصیل آن اجمال یا ذکر آنچه باقی مانده بود در کتب معتبره خود نوشته و بر آن فتوی کردند به حکم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل چنانچه انبیاء بنی اسرائیل علی نبینا وعلیهم الصلاة والتسلیمات اصحاب شرائع بودند علماء امت مرحومه اصحاب استنباط و فتوی اند اما مراد از علماء امت آناند که ورثه الانبیاء و اصحاب نفوس زکیه باشند نه دین فروشان که رهزان [صفحه ۴۵] دین اند و این نیز حجت قطعی است که دروع همان اصول مقررہ اصحاب مذاهب است پس در هر جزئی حادثه قول امام را طلییدن عوام را در مغالطه انداختن است لا حول ولا قوة الا بالله هدانا الله وایاهم سواء الصراط. اصل ثالث ما به النزاع نداء غائب و سماع موتی است بدان که نجدیان دهم مشرب ایشان نداء غائب به لفظ یا فلان یا تخاطب یا غائبان شرک اکبر می نامند اگر به نیت حاضر بودن منادی باشد اگر چه روح مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم باشد امام غیر مقلدین شوکانی در کتاب خود در الغضید می آرد تعظیم القبور و خطاب الموتی بالحوائج کفر باز در تطهیر الاعتقاد صفحه ۱۱ طبع فاروقی دهلی می نویسد و من فعل ذلک بمخلوق من حی او میت سواء کان ملکا او نبیا او ولیا صار مشرکا وان اخبر بالله وعبد نقل از سیف الابرار و بعض وهابیه فرق می کنند می گویند که اگر نداء یا رسول الله عاشقانه باشد یعنی به غیر ملاحظه سماع منادی جائز است و اگر به این نیت باشد که منادی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنود پس کفر است مؤلف گوید عفا الله عنه از این طائفه که فعل سلف صالح را شرک و فاعل را مشرک می

نویسند سوال است که مراد شماییان از غائب کدام است آیا مراد غائب عن النظر است که در دیدن شما نیاید یا غائب عن الوجود یعنی معدوم که در حقیقت وجود نداشته باشد اگر مراد از آن شق اول است پس نداء شماییان به ذات پاک باری تعالی و تقدس اسمہ نیز داخل می شود که منادی از نظر شما غائب است و به حکم کریمه لا تدرکه الابصار ابصار مخلوق طاقت دیدار حضرت [صفحه ۴۶] تعالی و تقدس در این جهان ندارند بلکه نزد وهابیه از دیدار الهی در بهشت نیز انکار است بین عقیده ۲۰ ثنائی در کتاب سیف الابرار و اگر مراد شق ثانی است یعنی مراد از غائب معدوم است پس ارواح انبیاء علیهم الصلاة والسلام و ارواح اولیاء کرام رضوان الله علیهم کجا معدوم اند که وجود تصرف و شعور و ادراک آنها در اصل گذشته از اقوال علماء فریقین ثابت شده است بین تفصیل آن اقوال در اصل سابق و اگر گویند که قبول داریم که ارواح زنده اند و ادراک و شعور هم دارند اما طاقت تصرف ندارند پس گوئیم که تردید این قول او تعالی می فرماید و در کریمه فالمدربرات امرنا مفسرین بالخصوص قاضی بیضاوی در تحت آن می نویسد کالملائکة و ارواح الصلحاء پس که تدبیر امور مر ارواح را در قرآن مجید ثابت شد و تدبیر عین تصرف است ثانیاً چونکه ارواح از قبیل مجردات است تصرف آنها در عالم بامر و اذن او تعالی چون تصرف ملائکه به امر الله تعالی در قرآن مجید از قبیل اتا و ایجاد و احیا و امانت جابجا مذکور و مسطور است از آن فروتر آمده تصرفات اجنه و شیاطین در عالم به نظر انصاف بین که تا کدام حد قوی و پر اثر است قصه حضرت سلیمان علیه السلام بابت خدمات شاقه اجنه معلوم است کریمه یعلمون له ما یشاء من محاریب و تماثل و جفان کالجواب وقد ور راسیات را به نظر انصاف تأمل کن از آن هم فروتر آمده بین که در این عالم بسیار اشیاء است که وجودش از نظر غائب است و قوت تصرف آن زیاده از محسوسات است مثلاً وجود هوا از نظر غائب است و از تموج آن قتل جبال راسیات و عوالی عمارات راسخات بر زمین می غلظند و درختان عظیمه سرنگون می افتند و اجساد کبیره ذی قوت بنی آدم چون عادیان بقوه سخت تموج هوا که آن را صرصر گویند از هم [صفحه ۴۷] پاشیده می شوند و اثر عین و سحر و جفر و غیرها چه عجائب تصرفات دارند اگر چه موجد اثر آنها قدرت قادر حکیم است اما به ظاهر افعال منسوب به اسباب است پس این جمله تصرفات مذکوره اگر قبول کنند تصرف ارواح صلحا چرا مردود می کنند اگر آن به اذن الهی است این هم به اذن الهی است اگر آن همه را قبول نکنند مصادمه و مقابله قرآن عظیم است و اگر گویند اثرات آنها به قرآن ثابت است و اثرات و تصرفات ارواح به قرآن ثابت نیست گوئیم که آیه شریفه متلوه فوق اعنی فالمدربرات امرنا را چرا فراموش کردی در این محل ذکر مناظره عالم غیر مقلد با عامی مقلد خالی از لطف نیست و آن اینکه شخصی ملا ابراهیم نام مقلد قوم بلوچ به مؤلف این اوراق نقل کرد که عالمی از پنجاب بکوئته بلوچستان رسیده بود و در مسجدی بناء و عظم نهاده بود انبوه مردم برای سماع و عظم دیدم من هم شامل شدم مولوی صاحب در و عظم سخن به این حد رسانید که هر که مرد نبی باشد یا ولی پس از مردن نفع و ضررش به هیچ کس نمی رسد زیرا که خاک شد و از خاک نفع و ضرر غیر متصور ناقل گوید عرض کردم ای مولوی صاحب انبیاء علیهم السلام را در حالت حیوة معجزات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم اولیاء الله را در حالت حیوة کرامات بودند یا نه گفت آری بودند گفتم آن معجزات و آن کرامات آنها کجا رفتند گفت به مرگ مسلوب شدند گفتم مولوی صاحب مردم بر سه طبقه اند انبیاء و اولیاء و عوام مؤمنین چونکه موت سالب است معجزات انبیاء را علیهم السلام و سالب است کرامات اولیاء الله را رحمه الله علیهم و نزد عوام مؤمنین به غیر ایمان دیگر چیز نیست بر قاعده شما باید که موت سالب ایمان عوام مؤمنین شود هر گاه از انبیاء و اولیاء سالب نعمت است از عوام چرا سالب نعمت نشود پس مولوی صاحب از جواب [صفحه ۴۸] فرو مانده جماعه خود را به اخراج من از مجلس امر فرمود که این شخص طبع مرا خراب کرد انتهی و این قصه را فقیر در رساله تهلیلیه خود واضح تر از این بیان کرده یحتمل که در بعض الفاظ تغایر باشد اما مضمون یک است چونکه دلائل این باب نداء غائب و روایات سلف صالح این اصل اکثر همان دلائل و روایات اند که در اصل دوم یعنی اصل استمداد گذشتند از آن وجه اطناب تحریرند بر مکرر آن نشد حدیث اعمی و حدیث یا عباد الله اعینونی و حدیث زیارة القبور بلفظ السلام علیکم و اثر حضرت عثمان بن حنیف که اصل این باب اند جمله در باب ما قبل از این

بالاستیفا ذکر شده اند در این اصل بابتی از احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم در باب زیارت القبور بالخصوص قبر مطهر مکرم فخر عالم صلی الله علیه و سلم و علم موتی به زائران خود ورد تسلیم زائران منقول از کتاب جوهر منظم فی زیارت قبر النبی المکرم تصنیف خاتمه المحققین احمد بن حجر الهیتمی المکی و کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور للشیخ الاجل و الامام الاکمل الشیخ جلال الدین السیوطی المتفق علی جلالته و ورعه و غزارة علمه بدان وفقک الله تعالی که آنچه در این باب ذکر احادیث و اقوال سلف صالح می شود برای زیادت یقین برادران اسلام مقلدین مذاهب است اما غیر مقلدین پیروان نجدیه احادیث این باب را ضعیف یا موضوع خواهند گرفت و اقوال مشائخ و علماء امه خود بر آنها حجت نمی تواند شد زیرا که آنها در کتب خود حکم شرک و کفر بر مقلدین مذاهب جاری می کنند بین کتاب تحقیق الکلام تصنیف غلام علی قصوری و ظفر المبین و اعتصام السنه صفحه ۳۲ ترجمه عبارت هندی او این است چهار مذهب و خاندان قادریه و نقشبندیه و چشتیه و سهروردیه کافر و مشرک و بدعتی هستند در اخبار الحدیث [صفحه ۴۹]

تقلید کردن از نظر وهابیت

ولوامع الانوار و معیار التقليد بدیع الزمان می نویسد تقلید شخصی شرک و بدعت و بدتر از سرگین است نقل از کتاب سیف الابرار و باطیل وهابیه فائده مهمه احادیث حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حصر در صحاح سته و مسند امام احمد و مؤطا امام مالک رحمهم الله تعالی نیستند بلکه مصنفین کتب احادیث شکر الله تعالی سعیهم اجمعین آن حدیثی را در کتب خود می نویسند که به شروط مقرر اهل حدیث که در سند و روایت حدیث مقرر کرده اند موافق باشد و اگر به آن شروط موافق نیاید آن را ذکر نمی کنند چنانچه صاحب کتاب صحیح بخاری که اصح الکتب است بعد کتاب الله خود می نویسد که من از چندین لکها احادیث همین احادیث مذکوره کتاب را منتخب کردم و همچنین احوال دیگر مصنفان پس از این مستفاد می شود که احادیث همین کتب مشهوره متداوله صحیح اند و در آن ضعیف و موضوع نیست الا نادرا اما این مستفاد نمی شود که ما سوای آن در تمام عالم حدیث صحیح نیست زیرا که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در مقام تبلیغ بودند روزانه هزارها حدیث بیان می فرمودند پس هر که را هر حدیث به سند صحیح رسید آن را در کتاب خود ذکر نمود و زمانه اصحاب مذاهب اربعه قبل از زمانه مصنفین کتب حدیث بود پس حدیثی که صاحب بخاری را مثلا به سند صحیح نرسید و در کتاب خود ذکر نکرد یا نقیض آن در کتاب خود نوشت از این لازم نمی آید که همین حدیث به حضرت امام ابوحنیفه و غیره رضوان الله علیهم اجمعین نیز به سند ضعیف رسیده باشد زیرا که آنها رحمهم الله تعالی در زمان خیر القرون بودند و وسایط کمتر بودند و اهل تقوی و صلاح بودند و کذب و افترا در آن زمان نبود الا نادرا پس اصحاب مذاهب وضع مذاهب خود را به آن احادیث صحیحه کردند و اصحاب کتب صحاح سته را اگر آن [صفحه ۵۰] حدیث به سند ضعیف رسید و ذکر آن در کتب خود نه کردند اصحاب مذاهب را از آن چه قدح چنانچه همین مضمون را حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رحمه الله علیه در کتاب خود فتح المنان فی اثبات مذهب النعمان به بسط کافی و تحقیق وافق ذکر کرده است من شاء فلیرجع الیه انصاف این است که اصحاب صحاح جامعین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم و اصحاب مذاهب ناقدین اقسام احادیث اند رحمه الله علیهم پس اصحاب صحاح به منزله عطاران اند که اقسام ادویه مفردات را جمع می فرمایند و اصحاب مذاهب به منزله حکیمان اند که خواص آن ادویه مفرده شناخته موافق مزاج هر مریض آن مفردات را به هم جمع نموده معجون تیار می کنند که باعث شفای آن مریض می شود رحمه الله تعالی علیهم اجمعین رجوع به اصل مطلب شیخ ابن حجر مکی در کتاب جوهر منظم مذکور در فصل سادس صفحه ۵۲ طبع مصر می نویسد العاشره ینبغی له أيضا أن یتحضر ما قدمناه فی الفصل الثانی من حیوته المکرمه فی قبره المکوم وأنه یعلم بزائریه علی اختلاف درجاتهم وأحوالهم وقلوبهم وأعمالهم وانه صلی الله علیه و سلم یمد کلامهم بما یناسب ما هو علیه وانه خلیفه الله الذی یشاء وانه لا یمکن احدا ان یصل إلی الحضرة العلیه من غیر طریق

وان من سولت له نفسه اللعينه شيئا من ذلك كان سببا لحرمانه و قبيح قطيعة و خسارانه و من ثم راه صلى الله عليه و سلم بعض الصالحين فى النوم فقال له يا رسول الله ما تقول فى ابن سينا قال صلى الله عليه و سلم ذلك رجل أراد أن يصل إلى الله من غير طريقى فقطعته ويشهد لذلك ان المحققين على كفره و دوام شقاوته انتهى وقال رحمه الله تعالى فى الفصل الثانى من كتابه المذكور صفحه ٢٢ اعلم انه مرت احاديث [صفحه ٥١]

فضيلت زيارت كردن

كثيره صحيحه و غيرها متضمنه لفضائل عظيمه تحصل للزائر فلا بأس بسرد هاهنا لتستحضر فوائده و ترجى عوائدها وهى قوله صلى الله عليه و سلم من زائر قبرى و جبت له شفاعتى و معنى و جبت له شفاعتى انها ثابتة له بالوعد الصادق لا بد منها وافاد قوله صلى الله عليه و سلم مع عموم شفاعته له و لغيره انه يخص بشفاعته تناسب عظيم عمله اما بزيادة النعيم و اما بتخفيف الاهوال عنه فى ذلك اليوم و اما بكونه من الذين يحشرون بلا- حساب و اما برفع درجات فى الجنة و اما بزيادة شهود الحق والنظر اليه و اما به غير ذلك مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر هذا كله ان اريد ان يخص بشفاعة لا تحصل لغيره و يحتمل ان يراد انه يفرد بشفاعته مما يحصل لغيره و الافراد للتشريف والتقوية بسبب الزيادة وان يراد أنه ببركتها يجب دخوله فيمن تناله الشفاعة فهو بشرى بموته مسلما فيجرى على عمومته ولا يضمم فيه شرط الوفاة على الاسلام و الا لم يكن لذكر الزيارة معنى لان الاسلام وحده كاف فى نيل هذه الشفاعة بخلافه على الاولين وافادة اضافة الشفاعة له صلى الله عليه و سلم انها شفاعة عظيمة جليمة اذهى تعظم بعظم الشافع ولا اعظم منه صلى الله عليه و سلم فلا اعظم من شفاعته وقوله صلى الله عليه و سلم من زاعرنى بعد موتى فكانما زارنى فى حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتى كان حقا على ان اكون له شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من جاءنى زائرا كان له حقا على الله عز وجل ان اكون له شفيعا يوم القيمة ومر معناه فى الفصل [صفحه ٥٢]

احاديث فى الزيارة

الاول وسيأتى فى تاسعة الفوائد فى خاتمة السادسة عشر من الفصل السادس ماله تعلق بذلك فراجعه فانه مهم والحاصل ان هذا الثواب العظيم وهو الفوز بتلك الشفاعة العظيمة منه صلى الله عليه و سلم لا يحصل الا لمن اخلص وجهه فيها بان لا يقصد بها او معها امرا اخرينا فيها وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد وفاتى كان كمن زارنى فى حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزار قبرى بعد موتى كان كمن زارنى فى حياتى وصحبتى وقوله صلى الله عليه و سلم من حج فزارنى فى مسجدى بعد وفاتى كان كمن زارنى فى حياتى وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى إلى المدينة كنت له شفيعا او شهيدا او قوله صلى الله عليه واله و سلم من زار قبرى او قال من زارنى كنت له شفيعا او شهيد أو من مات فى احدى الحرمين بعثه الله عز وجل فى الآمين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى متعمدا اى بان لم يقصد غير زيارتى كما مرفى معنى خبر من جاءنى زائر الا تعمله حاجة الا زيارتى الحديث كان فى جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من سكن المدينة و صبر على بلانها كنت له شهيدا و شفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى فى حياتى و من مات باحدى الحرمين بعث من الامنين يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من حج حجة الاسلام فزار قبرى وغرا غزوة و صلى فى بيت المقدس لم يسأل الله تعالى فيما افترض عليه وقوله صلى الله عليه و سلم من زارنى بعد موتى فكانما زارنى وانا حى و من زارنى كنت له شهيدا [صفحه ٥٣]

فى قول رسول الله من زارنى محتسبا إلى المدينة كان فى جوارى يوم القيمة

وشفيعا يوم القيمة وقوله صلى الله عليه و سلم من مات فى احدى الحرمين بعث من الآمين يوم القيمة و من زارنى محتسبا إلى المدينة

كان في جوارى يوم القيمة وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني ميتا فكانما زارني حيا و من زار قبري وجبت له شفاعتي يوم القيمة ومامن احد من امتي له سعة ثم لم يزرنى فليس له عذر وقوله صلى الله عليه وسلم من زارني في مماتي كان كمن زارني في حياتي و من زارني حتى ينتهي إلى قبري كنت له يوم القيمة شهيدا او قال شفيعا وقوله صلى الله عليه وسلم من حج إلى مكة ثم قصدني في مسجدي كتبت له حجتان مبرورتان وقوله صلى الله عليه وسلم من زار قبري بعد موتي فكانما زارني في حياتي و من لم يزر قبري فقد جفاني وقوله صلى الله عليه وسلم من اتى المدينة زائرا إلى وجبت له شفاعتي يوم القيمة و من مات في احدى الحرمين بعث انا انتهى مؤلف گوید عفا الله عنه تعدد روايات زيارت مع تقارب اللفظ والمعنى از حضرت شيخ ابن حجر شايد برای تعضيد و تأييد و تاكيد زيارت مكرم است صلى الله عليه وسلم لان الاحاديث يعضد بعضها بعضا الحال قدرى از احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم و اقوال سلف صالح از قول شيخ امام سيوطى نیز بشنو حضرت شيخ در كتاب شرح الصدور في احوال الموتى والقبور مى نويسد باب زيارة القبور وعلم الموتى بزوارهم ورويتهم لهم اخرج ابن ابى الدنيا فى كتاب القبور عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عليه الا استأنس ورد حتى يقوم [صفحة ۵۴] واخرج ايضا والبيهقى فى الشعب عن ابى هريرة رض قال اذا مر الرجل بقبر يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام واخرج ابن عبد البر فى الاستذكار والتمهيد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد يمر بقبر أخيه المؤمن كان يعرفه فى الدنيا فيسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام صححه عبدالحق واخرج ابن ابى الدنيا فى القبور والصابونى فى المأئين عن ابى هريرة رض عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ما من عبد يمر على قبر رجل يعرفه فى الدنيا فيسلم على الاعرفه ورد عليه السلام واخرج العقيلى عن ابى هريرة رض قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقى على الموتى فهل من كلام الكلوبه اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين والمؤمنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع وانا انشاء الله بكم لاحقون فقال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال يسمعون ولا- يستطيعون ان يجيبوا قال يا ابا رزين الا ترضى ان يرد عليك بعددهم من الملائكة و معنى لا يستطيعون ان يجيبوا اى جوابا يسمعه الجن والانس و الا- فهم يردون حيث لا- يسمع واخرج احمد والحاكم عن عائشة قالت كنت ادخل البيت فاضع تربى واقول انما هو ابى وزوجى فلما دفن عمر معهم ما دخلته الا وانا مشددة على ثيابى حياء من عمرو واخرج الطبرانى فى الاوسط عن ابى عمر وقال وقف رسول الله صلى الله عليه وسلم على مصعب بن عمر حين رجع من احد فوقف عليه مع اصحابه فقال اشهد انكم احياء عند الله فزورهم و سلموا عليهم فو الذى نفسى بيده لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه [صفحة ۵۵] إلى يوم القيمة وفى الاربعين الطائفة روى عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال آتس ما يكون الميت فى قبره اذا زاره من كان يحبه فى دار الدنيا واخرج ابن ابى الدنيا والبيهقى فى الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنى ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما بعده واخرجا ايضا عن الضحاک قال من زار قبراً يوم السبت قبل طلوع الشمس علم الميت بزيارته قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم الجمعة فصل قال السبكي عود الروح إلى الجسد فى القبر ثابت فى الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر فى استمرارها فى البدن وفى ان البدن يصير حيا بها كحيوته فى الدنيا او حيا بدونها وهى حيث شاء الله تعالى فان ملازمة الحيوة للروح امر عادى لا عقلى فهذا اى ان البدن يصيرها حيا كحيوته فى الدنيا مما يجوز العقل وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد له صلوات موسى عليه السلام فى قبره فان الصلاة تستدعى جسدا حيا وكذلك الصفات المذكورة فى الانبياء ليله الاسرى كلها صفات الاجسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان معها كما كانت فى الدنيا من الاحتياج إلى الطعام والشراب و غير ذلك من صفات الاجسام التى تشاهدها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات كالعلم والسمع فلاشك ان ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى وقال غيره اختلف فى حياة الشهداء هل هى للروح فقط او للجسد معها به معنى عدم البلالة على قولين وقال البيهقى فى كتاب الاعتقاد الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فهم احياء عند ربهم كالشهداء وقال ابن القيم فى مسألة تزاور الارواح وتلاقيها الارواح قسما منعمة ومعذبة فاما [صفحة ۵۶] المعذبة فهى فى شغل عن التزاورد التلاقي و اما المنعمة المرسله غير المحبوسة فتتلاقى وتتزاورد وتتذاكر ما كان منها فى الدنيا و ما يكون من

اهل الدنيا فتكون كل روح مع رفيقها الذي هو على مثل عملها و روح نبينا محمد صلى الله عليه و سلم فى الرفيق الاعلى قال الله تعالى و من يطمع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا و هذه المعية ثابتة فى الدنيا و فى دار البرزخ و فى دار الجزاء و المرء مع من احب فى هذه الدور الثلاث انتهى فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون كيف يكونون امواتا و احياء قلنا يجوز ان يرزقهم الله فى قبورهم و ارواحهم فى جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم و اللذة لاجل ذلك الجزء كما يحسن جميع بدن الحى فى الدنيا ببرودة او حرارة تكون فى جزء من اجزاء بدنه و قيل المراد ان اجسادهم لا يتلى فى قبورهم و لا تنقطع اوصالهم فهم كالاحياء فى قبورهم و قال ابو حيان فى تفسيره عند هذه الآية اختلف الناس فى هذه الحيوه فقال قوم معنا ابقاء ارواحهم دون اجسامهم لانا نشاهد فسادها و فناءها و ذهب اخرون الى ان الشهيد حى الجسد و الروح و لا يقدر فى ذلك عدم شعورنا به فتحزن نراهم على صفة الاموات و هم احياء كما قال الله تعالى و ترى الجبال تحسبها جامدة و هى تموموا لسحاب و كما نرى النائم على هيئة و هو يرى فى منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء و ليكن لا تشعرون فتنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم [صفحه ٥٧] لا يدركون هذه الحيوه بالمشاهدة و الحس و بهذا يتميز الشهيد عن غيره و لو كان المراد حيوه الروح فقط لا يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة سائر الاموات له فى ذلك لعلم المؤمنين بامرهم حيوه كل الارواح فما بقى لقوله و ليكن لا تشعرون معنى و قد يكشف الله لبعض اوليائه فيشاهد ذلك نقل السهيلي فى دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر فى مكان فانفتحت طاقة فاذا شخص على سرير و بين يديه مصحف يقرأ فيه و امامه روضة خضراء و ذلك كان باحد و علم انه من الشهداء لانه روى فى صفحة و وجهه جرحا و ارود ذلك ايضا ابو حيان و يشبه هذا ما حكاه الياضى فى روضة الرياحين عن بعض الصالحين قال حضرت قبر الرجل من العباد فيبينا انا سوى اللحد اذ سقطت بسنه من لحد قبر يليه فنظرت فاذا انا بشيخ جالس فى القبر و عليه ثياب بيض تقبّع و فى حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب و هو يقرء فيه فرفع راسه الى و قال لى اقامت القيمة رحمتك الله قلت لافقال رد اللبنة الى موضعها عافاك الله فرددتها و قال الياضى ايضا رويانا عن حضر القبور من الثقات انه حضر قبر انا شرف فيه على انسان جالس على سرير و بيده مصحف يقرء فيه و تحته نهر يجرى فغشى عليه و اخرج من القبر و لم يدروا ما اصابه فلم يبق الا فى اليوم الثالث و حكى ايضا عن الشيخ نجم الدين الاصبهاني انه حضر رجلا يدفن فقعد الملقن يلقنه فسمع الميت و هو يقول الا تعجبون من ميت يلقن حيا و قال ابن رجب رويانا من طريق مراد بن جميل قال ابو المغيرة ما رأيت مثل المعافى بن عمران و ذكر من فضله قال حدثنى بعض اخوانى ان غانما جاء معافى بن عمران [صفحه ٥٨] بعد ما دفن نسمعه و هو يلقن فى قبره و هو يقول لا- إله الا- الله و يقول المعافى لا- إله الا- الله و حكى الياضى ايضا عن المحب الطبرى احد ائمة الشافعية و هو شارح التبيه انه كان مع الشيخ الاسماعيل الحضرمى مقبرة زينية قال المحب فقال لى يا محب الدين اتؤمن لكلام الموتى قلت نعم قال ان صاحب هذا القبر يقول لى انا من حشوا لجنة و حكى ايضا عن الشيخ اسمعيل المذكور انه مر على بعض مقابر اليمن فبكى بكاء شديدا او اعلاه حزن ثم ضحك ضحكا شديدا او اعلاه سرور فسئل عن ذلك فقال كشف لى عن هذه المقبرة فرايتهم يعذبون فبكيت ثم تضرعت الله تعالى فيهم فقيل لى قد شفعتك فيهم فقالت صاحبة هذا القبر وانا معهم يافقيه اسمعيل انا فلانة المغنية فقلت وانت فيهم فلذلك ضحكت و حكى عبدالغفار فى الوحيد اخبرنا القاض علاء الدين صاحب شرف الدين الغائرى ان الشيخ معين الدين جبرئيل مات معهم فى الطريق قبل دخول القاهرة قال واذ اوصلنا الى عند الباب و هم يمنعون الميت ان يدخل المدينة رفع الشيخ يده و اصبعه فادخلنا و حكى ايضا قال حكى لى زين الدين البوشى عن الفقيه عبدالرحمن النويرى انه لما كان فى المنصورة و اسرو المسلمين و كان عبدالرحمن النويرى يقرء القرآن فته قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فلما قتل الفقيه عبدالرحمن حضرا حد الضرنج و فى يده حربه فلكره بها و قال قسيس المسلمين انت تقول قال ربكم انكم احياء ترزقون اين هو فرفع الفقيه رأسه و قال حى و رب الكعبة موتين فنزل الضرنجى عن فرسه و جعل يقبل وجهه [صفحه ٥٩]

وامر غلامه بحمل معه إلى بلدته وفي الرسالة للقشيري بسنده عن الشيخ ابن سعيد الخراز قال كنت بمكة فرأيت باب بنى شيبه شابا ميتا فلما نظرت اليه تبسم في وجهي وقال لي يا ابا سعيد اما علمت ان الاحياء احياء وان ماتوا وانما ينقلون عن دار إلى دار انتهى و ابن باب را امام سيوطي به بسط تمام نوشته ان شئت فارجع اليه الحال قدرى از احوال موت و سختى آن و سوال ملكين در قبر و غيره نیز بشنو شيخ سيوطي هم در اين كتاب شرح الصدور احاديث بسيار نقل کرده است چندی از آن برای آگاهی برادران اسلام و استعداد موت و ما بعده در تحرير می آیند قال السيوطي رحمه الله اخرج احمد و ابو داود في سننه والحاكم في مستدرکه وابن ابى شيبه في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب القبر والطيالسي والعبد في مسنديهما وهناد بن سري في الزهد وابن حرير وابن حاتم وغيرهم من طرق صحيحة عن البراء بن عازب قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فانتبهنا إلى القبر ولما يلحده فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم و جلسنا حوله و كان على رؤسنا الطير وفي يده عود نيكت به في الارض فرفع راسه فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر موتين وثلاثا ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم اكفان من كفن الجنة و حنوط من حنوط الجنة حتى يجلس منه مد البصر ثم يجي ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجي إلى مغفرة من الله ورضوان قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة [صفحة ۶۰] من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها كاطيب نفعه مسك وجدت على وجه الارض قال فيصعدون بها فلا يمرون على ملاء من الملكة الا قالوا ما هذا الريح الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا بها إلى سماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعوا من كل سماء مقربوها إلى السماء التي تليها حتى ينتهي بها إلى السماء السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدى في عليلين واعيدوه إلى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاد روحه في جسده فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي الله فيقولان له ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله فيقولان له و ما علمك به فيقول قرأت كتاب الله فامنت به وصدقت فينادى مناد من السماء ان قد صدق عبدى فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا إلى الجنة فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن ابوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول البشر بالذى يسرك هذا يومك الذى كنت توعده فيقول له من انت فوجهك الوجه الذى يجئ بالخير فيقول انا عمالك الصالح فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع إلى اهلى و مالى قال وان العبد الكافر اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه من السماء ملكة اسود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجي ملك الموت [صفحة ۶۱]

في الخروج عن القبر

حتى يجلس عند رأسه فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرج إلى سخط من الله و غضب تضرق في جسده فينتزعها كما ينتزع الفوسد من الطوف المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفه عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كانتن ريح جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملاء من الملكة الا قالوا ما هذا ارواح الخبيث فيقولون فلان بن فلان باقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي بها إلى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح له ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء و لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله تعالى اكتبوا الكتاب في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرء رسول الله صلى الله عليه وسلم و من يشرك بالله فكأنها خرمن السماء فتحظفه الطيرا وتهوى به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده ويأتيه الملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له ما دينك

فيقول هاه هاه لا- ادري فيقولان له ما هذا الرجل الذى بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادى مناد من السماء ان كذب عبدى فافرشوه من النار والسبوه من النار وافتحوا له بابا إلى النار فيأتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب متنن الريح فيقول البشر بالذى يسؤك هذا يومك الذى كنت توعده فيقول من انت فوجهك وجه الذى يجىء بالشر فيقول انا عمالك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة واخرج ابويعلى فى مسنده وابن ابى الدنيا من طريق يزيد الرقاشى عن انس [صفحه ٦٢] عن تميم الدارى عن النبى صلى الله عليه وسلم قال يقول الله لملك الموت انطلق إلى ولى فأنتى به فانى جربته بالسراء والضراء فوجدته حيث احب فأنتى به لاريحه من هموم الدنيا وغمومها فينطلق اليه ملك الموت و معه خمس مائة من الملكة معهم اكفان و حنوط من حنوط الجنة ومعهم ضبائر [٥] الريحان اصل الريحانة واحد فى رأسها عشرون لونا لكل لون منها ريح سوى ريح صاحبه ومعهم الحرير الابيض فيه المسك الاذفر فيجلس ملك الموت عند راسه وتحتوشه الملكة ويصنع كل منهم يده على عضو من اعضائه ويبسط ذلك الحرير الابيض والمسك الاذفر تحت ذقنه ويفتح له باب إلى الجنة قال فان نفسه تعلق عند ذلك به طرف [٦]. الجنة مرة بازواجها ومرة بكسوتها ومرة بثمارها كما يعلل الصبى اهله اذا بكى وان ازواجه ليتهش [٧] عند ذلك ابتهاشا قال وتزوا [٨]. الروح نزوا ويقول ملك الموت اخرجى ايتها الروح الطيبة إلى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممد ودوماء مسكوب قال والملك الموت اشد تطفئا به من الوالدة بولدها يعرف ان ذلك الروح حبيب إلى ربه كريم على الله فهو يلتمس بلطفه تلك الروح رضى الله عنه فتسل روحه كما تسل الشعرة من العجين قال وان روحه لتخرج والملكة حوله يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون وذلك قوله الذين تتوفاهم الملكة طيبين يقولون سلام عليكم قال فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهد الموت وريحان يتلقى به عند خروج نفسه وجنة نعيم اصابه او قال مقابله [صفحه ٦٣]

الكلام فى احوال القبر

فاذا قبض ملك الموت روحه يقول الروح للجسد جزاك الله عنى خير القدر كنت بى سريرا إلى طاعة الله تعالى بطيئا عن معصيته فهنيا لك اليوم فقد نجوت وانجيت ويقول الجسد للروح مثل ذلك قال وتبكى عليه بقاع الارض التى كان يطيع الله عليها وكل باب من السماء كان يصعد منه عمله وينزل منه رزقه اربعين ليلة فاذا قبضت الملكة روحه اقامت الخمس مائة ملك عند جسده لا يتلبه بنوادم لشق الا- قلبته الملكة قبله وعلته باكفان قبل اكفانهم وحنوط قبل حنوطهم ويقوم من باب بيته إلى باب قبره صفان من الملكة يستقبلونه بالاستغفار يصيح ابليس عند ذلك صيحة يتصدع منها بعض عظام جسده ويقول لجنوده الويل لكم كيف خلص هذا العبد منكم فيقولون ان هذا كان معصوما فاذا صعد ملك الموت بروحه إلى السماء يستقبله جبرئيل عليه السلام فى سبعين ألف من الملكة كلهم يأتيه ببشارة من ربه فاذا انتهى ملك الموت إلى العرش خرت الروح ساجدة إلى ربه فيقول الله لملك الموت انطلق بروح عبدى وضعه فى سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب فاذا وضع فى قبره جاءت الصلوة فكانت عن يمينه وجاء القيام فكانت على يساره وجاء القران والذكر فكانا عند رأسه وجاء مشيه إلى الصلوة فكان عند رجليه وجاء الصبر فكان ناحية القبر ويبعث الله له غلقا [٩] من العذاب فيأتيه عن يمينه فتقول الصلوة وراءك والله مازال و [١٠] ائباعمره كله وانما استراح الان حين وضع فى قبره قال فيأتيه عن يساره فيقول الصيام مثل ذلك فيأتيه [صفحه ٦٤]

الكلام فى وسعت القبر

عن قبل رأسه فيقال له مثل ذلك فلا يأتيه العذاب من ناحية فيلتمس هل يجد اليه مساعا الا وجد ولى الله قد احرزته الطاعة قال فيخرج عنه العذاب عند ما يرى ويقول الصبر لسائر الاعمال اما انه لم يمنعى ان اباشره انا بنفسى الا انى نظرت ما عندكم فلو عجزتم كنت انا صاحبه فاما اذا جزأتم عنه فانا ذخر له عند الصراط وعند الميزان قال ويبعث الله اليه ملكين ابصارهما كالبرق الخاطف واصواتهما

كالرعد الفاصف وانباهما كالصيامي [١١] وانفاسهما كاللهب يطآن في اشعارهما بين منكبى كل احد منهما مسيره كذا وكذا قد نزعتهما الرفاهة والرحمة الا بالمؤمنين يقال لهما منكر ونكير في يد كل احد منهما مطرقة لو اجتمع عليها الثقلان لم يقلوها فيقولان له اجلس فيستوى جالسا في قبره فتسقط اكفانه في حقويه فيقولان له من ربك وما دينك وما نبيك فيقول ربي الله وحده لا شريك له والاسلام ديني ومحمد صلى الله عليه وسلم نبيي وهو خاتم النبيين فيقولان له صدقت فيدفعان القبر فيوسعانه من بين يديه ومن خلقه وعن يمينه وعن يساره ومن قبله رجليه ثم يقولان له انظر فوقك فينظر فاذا هو مفتوح إلى الجنة فيقولان له هذمنزلك يا ولي الله لما اطعت الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فو الذي نفس محمد بيده انه لتصل إلى قلبه عند ذلك فرحة لا تردا بدا فيقال له انظر تحتك فينظر تحته فاذا هو مفتوح إلى النار فيقولان يا ولي الله نجوت من هذا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده انه لتصل إلى قلبه [صفحة ٦٥] عند ذلك فرحة لا تردا بدا ويفتح له سبعا وسبعين بابا إلى الجنة يأتيه من ريحها وبردها حتى يبعثه الله من قبره قال ويقول الله تعالى لملك الموت انطلق إلى عددي فأتني به فاتى قد بسطت له في رزقه وسربلته بنعمتي فابى الا معصيتي فأسمتني به لانتقم منه اليوم فينطلق اليه ملك الموت في اكره صورة مارأها احد من الناس قط له ثلثة عشر عينا ومعه سفود [١٢] من نار كثير الشون ومعه خمسأته من الملكة معهم نحاس وجمر من جمر جهنم ومعهم سيات من النار تؤجج فيضربه ملك الموت بذلك السفود ضربه بغيب اصل كل شوكة من ذلك السفود في اصل كل شعرة وعرق من عروقه قال ثم يلويه ليا شديدا فينزع روحه من اظفار قدميه فيلقياها ما في عقبيه فيسكو عدو الله عند ذلك سكرة وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السيات ثم تجد [١٣] به جذبة فتنزع روحه من عقبيه فيلقياها ركبته فيسكر عدو الله سكرة وتضرب الملكة وجهه ودبره بتلك السيات ثم كذلك إلى حقويه ثم كذلك إلى صدره ثم كذلك إلى حلقه ثم تبسط الملكة ذلك النحاس وجمر جهنم تحت ذقنه ثم يقول ملك الموت اخرجي ايتها النفس اللعينة الملعونة إلى سموم وحميم وظل من يحموم لبارد ولا كريم فاذا قبض ملك الموت روحه قالت الروح للجسد جزاك الله عنى شرا فقد كنت سريعا بى إلى معصية الله تعالى بطيئا بى عن طاعة الله فقد هلكت واهلكت ويقول الجسد للروح مثل ذلك وتلعنه بقاع الارض التي كان يعصى الله عليها وتنطلق جنود ابليس اليه ييشرونه قد اوردوا عبدا من [صفحة ٦٦] بنى ادم النار فاذا وضع في قبره ضيق الله عليه قبره حتى تختلف اضلاعه فتدخل اليمنى فى اليسرى واليسرى فى اليمنى ويبعث الله اليه حياث وهما [١٤] فتأخذ بارنته وابهام قدميه فتفوضه حتى تلتقى فى وسطه قال ويبعث الله اليه الملكين فيقولان له من ربك وما دينك ومن نبيك فيقول لا ادرى فيقال له لا دريت ولا تليت فيضربانه ضربة يتطاثر الشرار فى قبره ثم يعود فيقولان له انظر فوقك فينظر فاذا باب مفتوح إلى الجنة فيقولان له يا عدد الله لو كنت اطعت الله كان هذا منزلك فوالذى نفسى بيده انه لتصل إلى قلبه عند ذلك حسرة لا تردا بدأ ويفتح له باب إلى النار فيقال يا عدو الله هذا منزلك لما عصيت الله ويفتح له سبع وسبعون بابا إلى النار يأتيها حرها وسمومها حتى يبعثه الله من قبره يوم القيمة إلى النار واخرج ابن ماجه والبيهقى عن ابى هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال تحضر الملكة فاذا كان الرجل صالحا قال اخرجي ايتها النفس الطيبة التي كانت فى الجسد الطيب اخرجي حميدة والبشرى بروح وريحان ورب راض غير غضبان فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بهالى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقولون فلان بن فلان فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت فى الجسد الطيب ادخلى حميدة وابشرى بروح وريحانى ورب راض غير غضبان فلا تزال يقال لها ذلك حتى تنتهى إلى السماء السابعة واذا كان الرجل السوء قال اخرجي ايتها النفس الخبيثة التي كانت فى الجسد الخبيث اخرجي ذميمة وابشرى بحميم وغساق واخر من شكله ازواج فلا يزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها إلى السماء [صفحة ٦٧] فيستفتح لها فيقول من هذا فيقال فلان فيقال لا موجبا بالنفس الخبيثة كانت فى الجسد الخبيث ارجعي ذميمة فانك لا تفتح لك ابواب السماء فترسل من السماء ثم تصير إلى القبر وهمدرين باب شيخ امام سيوطى رحمه الله عليه مى فرمايد روى ابن ابى شيبه عن ربيع بن حراش قال اتيت فقيل لى قد فات اخوك فجئت سريعا وقد سجدى بثوبه فانا عند رأس اخى استغفر له واسترجع اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم قلنا وعليك السلام سبحان الله قال سبحان الله انى قدمت على الله بعدكم فتلقيت بروح وريحان ورب غير غضبان وكسانى ثيابا

خضرا من سندس واستبرق ووجدت الاموايسر مماظنون ولا تعطوا فاني استأذنت ربي ان اخبركم وابشركم حملوني إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فانه عهد إلى ان لا يبرح حتى اتيه ثم طفى مكانه واخرج ابونعيم عن ربي قال كنا اربعة اخوة وكان ربيع اخي اكثرنا صلوة واكثرنا صياما وانه توفي فينا نحن حوله اذ كشف الثوب عن وجهه فقال السلام عليكم فقلنا وعليك السلام ابعده الموت حياه قال نعم اني لقيت ربي بعدكم فليقت ربي غير غضبان فاستقبلني بروح وريحان واستبرق الاوان ابا القاسم ينتظر الصلوة على فعملوني ولا تواخروني ثم طفى [١٥] فنما الحديث إلى عائشة رض فقالت اما اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يتكلم رجل من امتي بعد الموت قال ابونعيم حديث مشهور واخرجه البيهقي في الدلائل وقال صحيح لاشك في صحته واخرج جويرفي تفسيره عن ابان بن ابي عياش قال حضرنا وفات مورك العجلي فلما سجي وقلنا قد قضى [صفحة ٦٨] رأينا نورا ساطعا قد سطع من عند رأسه حتى خرق السطح ثم رأينا نورا قد سطع من قبل رجليه مثل الاول ثم رأينا نورا قد سطع من وسطه فمكثنا ساعة ثم انه كشف الثوب عن وجهه فقال هل رأيتم شيئا قلنا له نعم واخبرناه بما رأيناه فقال تلك سورة السجدة قد كنت اقرءها في كل ليلة وكان النور الذي رأيتم عند رأسى اربع عشرة اية من اولها والنور الذي رأيتم عند رجلي اربع عشرة اية من اخرها والنور الذي رأيتم في وسطى اية السجدة بنفسها سعدت تشفع لى وبقيت سورة تبارك تحرسنى ثم قضى واخرجه ابن ابي الدنيا في كتاب من عاش بعد الموت من طريق اخر عن مورك الجلى قال كان عندنا رجل قد اغمى عليه فخرج نور من رأسه ثم اتى السقف فخرقه فمضى ثم خرج نور من سترته حتى فعل مثل ذلك ثم خرج نور من رجليه حتى فعل مثل ذلك ثم افاق فقلنا له هل علمت ما كان منك قال نعم اما النور الذي خرج من رأسى فاربعة عشرة اية من اول آلم تنزيل واما النور الذي خرج من سرتى فأية السجدة واما النور الذي خرج من رجلي فاخر سورة السجدة فذهبن يشفعن لى وبقيت تبارك عندى تحرسنى وكنت اقرءهما كل ليلة واخرج عن مغيرة بن خلف ان روبة ابنة السبحان ماتت فغسلوها وكفنوها ثم انها تحركت فنظرت اليهم فقالت ابشروا فاني وجدت الامر ايسر مما كنتم تخوفون ووجدت لا يدخل الجنة قاطع رحم ولا مدمن خمر ولا مشرك واخرج عن خلف بن حوشب قال مات رجل بالمدائن وسجي فحرل الثوب فكشف عنه فقال قوم مخضبة لحاهم فى هذا المسجد يلعنون ابابكر وعمر ويتبرؤن منهما الذين جاؤنى يقبضون روحى [صفحة ٦٩] يلعنونهم ويتبرؤن منهم ثم عاد ميتا كما كان واخرجه من طريق اخر عن عبد الملك بن عمير وعن ابي الخطيب بشير ولفظه دخلت على ميت بالمدائن وعلى بطنه لبنه نبينا نحن كذلك اذ وثب وثبة ندرت اللبنة عن بطنه وهو ينادى بالويل والثبور فلما را ذلك اصحابه قصدوا عنه فدنوت منه فقلت ما رأيت وما حالك قال صحبت مشيخة من اهل الكوفة فادخلوني فى رأيهم على سب ابي بكر وعمر والبراءة منهما قلت استغفر الله ولا- تعد قال وما ينفعنى وقد انطلقوا بى إلى مدخلى من النار فأريته ثم قيل لى انك سترجع إلى اصحابك فتحدثم بما رأيت ثم تعود إلى حالتك الاولى فما ادرى انقضت كلمته او عاد ميتا على حاله الاولى واخرج ابن عساكر عن ابن معشر قال مات عندنا رجل بالمدينة فلما وضع على مغتسله ليغتسل التوى قاعدائم اهوى بيده إلى عينيه فقال بصر عيني بصر عيني بصر عيني إلى عبد الملك بن مروان والى الحجاج بن يوسف يستحبان امعائهما فى النار ثم عاد مضطجعا كما كان واخرجه ابن ابي الدنيا عن زيد بن اسلم قال اغمى على المسور بن مخرمه ثم افاق فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله عبد الرحمن بن عوف فى الرفيق الاعلى عبد الملك والحجاج يجران امعائهما فى النار وكانت هذه القضية قبل ولاية عبد الملك والحجاج بدهرقان المسور توفى بمكة يوم جاء نعى يزيد بن معاوية سنة اربع وستين و ولاية الحجاج بعد السبعين واخرج ابن ابي الدنيا بسند فيه متهم عن ابي هريرة قال بينا نحن جلوس حول مريض لنا اذ هدد وسكن حتى ما يتحرك منه عرق نسجينا واغمضناه وارسلنا إلى ثيابه وسدره [صفحة ٧٠] وسريه فلما ذهبنا النغسله تحرك فقلنا سبحان الله ما كنا نراك الا قدمت قال انى قدمت وذهبت بى إلى قبرى فاذا انسان حسن الوجه طيب الرائحة قد وضعنى فى لحدى وطواه بالقراطيس اذ جاءت انسانة سوداء منتنة الريح فقالت هذا صاحب كذا وهذا صاحب كذا اشياء والله استحيى منها كانما اقلعت عنها ساعتئذ قال قلت انشدك الله ان تدعنى وهذه قالت انطلق مخاصمك فانطلقت إلى دارنيحا واسعة فيها مسطبة من فضة وفى ناحية منها مسجد ورجل قائم يصلى فقرء السورة النحل فتردوفى مكان منها ففتحت عليه

فانفتل عن الصلوة فقال السورة معك قلت نعم قال اما انها السورة النعم قال ورفع وسادة قريبة منه فاخرج منها صحيفة فنظر فيها بند ربية السوداء فقالت فعل كذا فعل كذا قال وجلس الحسن الوجه يقول وفعل كذا يذكر محاسنى فقال الرجل عبد ظالم نفسه وليكن الله تجاوز عنه لم يجئ اجل هذا بعد اجل هذا يوم الاثنين قال فقال لهم انظروا فان مت يوم الاثنين فارجوا لى ما رأيت وان لم امت يوم الاثنين فانها هو هذيان الوجع قال فلما كان يوم الاثنين صبح حتى بعد العصر ثم اتاه اجله فمات واخرج ابن عساكر من طرق عن قره بن خالد قال عرج بروح امؤه من اهلنا اياما سبعة لا يمنعهم من دفنها الا عرق يتحرك فى وريدها ثم انها تكلمت فقالت ما فعل جعفر بن الزبير وكان جعفر قدمات فى تلك الايام التى لاتعقل فيها فقلنا مات قالت والله لقد رأيت فى السماء السابعة والملئكة يتباشرون به اعرف فى اكفانه وهم يقولون قد جاء المحسن قد جاء المحسن واخرج ابن ابى الدنيا عن [صفحة ٧١] صالح بن حى قال اخبرلى جارلى ان رجلا عرج مردحه فعرض عليه عمله قال فلم ارنى اجدنى استغفرت من ذنب الاغفر لى ولم اردنبا لم استغفر منه الا وجدته كما هو قال حق حبه رمان كنت التقطها يوما فكتب لى بها حسنة وقمت ليلة صلى فرفعت صوتى فسمع جارلى فقام فصلى فكتب لى بها حسنة واعطيت يوما مسكينا درهما عند قوم لم اعطه الا من اجلهم ووجدته لالى ولاعلى واخرج ابن عساكر عن ابن الماجشون قال عرج بروح ابى الماجشون فوضعناه على سرير الغسل وقلنا للناس نروح به فدخل غاسل اليه فراى عرقا يتحرك من اسفل قدميه فاخرناه فلما كان بعد ثلاث استوى جالسا فقال ايتونى بسويق فاتى به فشربه فقلنا له اخبرنا بما رأيت قال لغم انه عرج بروحى فصعد بى الملك حتى اتى السماء الدنيا فاستفتح ففتح له ثم هكذا فى السموات حتى انتهى إلى السماء السابعة فقبل له من معك قال الماجشون فقيل له لم يان له بقى من عمره كذا وكذا ثم يهبط فرأيت النبى صلى الله عليه وسلم ورأيت ابا بكر عن يمينه وعمر عن يساره ورأيت عمر بن عبدالعزيز بين يديه فقلت للذى معى من هذا قال او ما تعرفه قلت انى احببت ان اثبت قال هذا عمر بن عبدالعزيز قلت انه لقريب المقعد من رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انه عمل بالحق فى زمن الجور وانها عملا بالحق فى زمن الحق واخرج ابن ابى الدنيا والحاكم فى مستدركه والبيهقى فى دلائل النبوة وابن عساكر من طرق عن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف ان عبدالرحمن بن عوف رضى الله عنه مرض مرضا فاعمى عليه حتى ظنوا انه قد فاضت نفسه حتى قاموا من عنده وجلوه ثوبا ثم افاق [صفحة ٧٢] فقال انه اتانى ملكان فظان غليظان فقالا- انطلق بنا مخاكمك إلى العزيز الامين فذهبا بى فلقيهما ملكان هما ارق منهما وارحم فقالا اين تذهبان به قالا مخاكمه إلى العزيز الامين قالا دعاه فانه ممن سبقت له السعادة وهو فى بطن امه وعاش بعد ذلك شهر اثم توفى رضى الله عنه واخرج ابوبكر الشافعى فى الغيلانيات عن سلام بن اسلم قال زاملت [١٦]. الفضل بن عطية إلى مكة فلما رحلنا من قيد انبهنى فى جوف الليل قلت ماتشاء قال اريدان اوصى اليك قلت وانت صحيح قال رأيت فى مناهى ملكين فقالا انا امرنا بقبض روحك قلت لو اخرتمانى إلى ان اقضى نسكى فقالا ان الله قد تقبل منك نسكك ثم قال احدهما للآخر افتح اصبعيك السبابة والوسطى فخرج من بينهما ثوبان ملات خضرتهما مابين السماء والارض فقالا هذا كفنك من الجنة ثم طواه وجعله بين اصبعيه فما وردنا المنزل حتى قبض وقال سعيد بن منصور فى سنته حدثنا سفيان عن عطاءان سلان اصاب مسكا فاستودعه امرأته فلما حضره الموت قال ابن الذى كنت استودعنى عندى قالت هوذا قال فاد نفيه [١٧] بالماء ورشه حوك فراشى فانه يحضرنى خلق من خلق الله لا يأكلون الطعام ولا يشربون الشراب ويجدون الريح واخرج ابن ابى الدنيا عن ابى مكين قال اذا حضر الرجل الموت يقال للملك شم رأسه قال اجد فى رأسه القران قال شم قلبه قال اجدنى قلبه الصيام قال [١٨] فى كتاب من عاش بعد الموت عن داؤد بن ابى هندانه مرض مرضا شديدا فقال نظرت إلى رجل قد اتبل ضخم الهامة ضخم المناكب كانه من هؤلاء الذين يقال لهم الزط قال فلما رأيت [صفحة ٧٣] استرجعته وقلت تقبضنى هل اناكا فوالى وسمعت انه يقبض انفس الكفار ملك اسود قال فبيننا انا كذلك اذ سمعت وسقف البيت ينقض ثم انفرج حتى رأيت السماء ثم نزل على رجل عليه ثياب بيض ثم اتبعه اخر قصار اثنين نصاحا بالاسود فادبر وجعل ينظر إلى من بعيد وهما يزجرانه فجلس واحد عند رأسى والاخر عند رجلى فقال صاحب الرأس لصاحب الرجلين المس فلمس بين اصبعى شم قال له كثير النقل بها إلى الصلوة ثم قال صاحب الرجلين لصاحب الرأس المس فلس لهواتى ثم قال رطبة من ذكر الله واخرج الحكيم الترمذى فى نوادر الاصول من طريق

النصرين سعيد عن ابي قلابه انه كان له ابن اخ ماجن فاشتد مرضه فلم يعده في مرضه فلما كان في السوق قال ابو قلابه هو ابن اخي وامره إلى الله تسهر عنده تلك الليلة فينما هو كذلك اذ هو باسودين معهما عتله فهبطا من سقف البيت قال ابو قلابه فاسمع احدهما يقول لصاحبه اذهب إلى هذا الرجل هل تجد عنده شيئا من الخير قال فلما دنى من ابن اخي شم رأسه ثم شم بطنه ثم شم قدميه ثم ذهب إلى صاحبه فاسمعه يقول شممت رأسه فلم اجد في رأسه شيئا من القران وشممت بطنه فلم اجد صام يوما وشممت قدميه فلواحداه قام لله ليلة ثم جاء صاحبه فشم رأسه ثم شم كفيه ثم شم بطنه ثم شم قدميه فاسمعه يقول ان هذا اللعجب ان هذا كتبه الله من امه محمد صلى الله عليه وسلم ليس فيه من هذه الخصال خصله ثم ابصره ففتح فمه ثم اخذ بطرف لسانه فعصره ثم سمعه يقول الله اكبر اجد له تكبيره كبرها بانطاكه مخلصا ففتح منه ريح المسك فقبض روحه ثم ذهب فاسمعه يقول للاسودين وهما على باب البيت [صفحه ۷۴] ارجعا فليس لكما اليه سبيل فلما اصبح ابو قلابه اخبر الناس بما رائي فقيل يا ابا قلابه انها بالناكيه فقال لا والذي لا اله الا هو ما سمعتها من فم الملكة الا بانطاكه فاسرع الناس إلى جنازة ابن اخيه قال الحكيم الترمذي العتل الفاس اذا كان نصابه منه واخرج ابوالقاسم بن منده في كتاب الاحوال عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحى إلى ملك الموت اقرئه منى السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال ربك يقرءك السلام واخرج المودزي وابوالشيخ في تفسيره وابن ابى الدنيا عن ابن مسعود قال اذا جاء ملك الموت ليقبض روح المؤمن قال ربك يقرئك السلام انتهى مؤلف رساله گوید عفا الله عنه اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يرجع السلام حينما ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تباركت ربنا وتعاليت يا ذا الجلال والاکرام بدان ای عزیز رحمک الله تعالی فقیر مؤلف رساله چند حدیث درین باب از دونفر علماً برگزیده نامدار حضرت شافعیه یعنی شیخ ابن حجر مکی و شیخ امام سیوطی رحمهما الله تعالی نقل کرد اگرچه اقوال سادات علماء حنفیه نیز درین باب بسیار موجوداند بجهت آنکه اکثر غیر مقلدین احادیث مرویه احناف را قابل اعتماد نمی دانند بران حکم ضعیف بلکه موضوع می کنند و احادیث مرویه ذکر آن برای اختیار است نه برای اغیار روح رحمانی باید که قبول اخبار رسول نماید و یؤمنون بالغیب را مصداق باشند روح حیوانی ظاهر بینان کجا قابل این حکایات می تواند شد گرنه بپند بروز شبیره چشم چشمه و آفتاب را چه گناه - و تراهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون را مصداق اند ربنا اننا آمننا بما انزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين ذکر این احادیث اگر چه به ظاهر با موضوع مبحث اصل سوم که نداء غائب] صفحه ۷۵

در تقلید شخصی

است چندان تعلق و ارتباط ندارد اما اگر کسی با وصف انصاف متعمق در آن نظر کند موافق مقصود باب خواهد یافت. اصل رابع در بیان تقلید شخصی بدان ای عزیز وفقک الله للسعادة وجنبک عن مواضع الضلالة که احکام شرع شریف ما دور افتاده گان را به ذریعه علماء راسخین و صلحاء کاملین رسیده اند و آنها دو طائفه اند محدثین و مجتهدین کار محدثین رحمهم الله تعالی تنقید لفظ حدیث است و کوشش در صحت روایت و جماعت سرآمد اینها در مقصد خود به فضل الهی کامیاب شده اند جزاهم الله عنا خیر الجزاء و کار مجتهدین استنباط احکام است از آیات قرآنی و احادیث مصطفوی صلی الله علیه و سلم و سرآمد اینها نیز در مقصد خود به فضل الهی کامیاب گشته اند و معلوم ذوی العقول است که عمل مایان در عبادات و معاملات بر احکام است و به سبب بعد زمان و نامعلومی ناسخ و منسوخ و محکم و ماول و مقدم و مؤخر و تطابق نصوص متضاد اهل حق را در این زمان بجز تقلید مجتهدی که موصوف باشد به اوصاف قرب زمان و وفور علم و کثرت روایت و کمال تقوی وجودت ملکه استنباط چاره نیست حضرت سفیان بن عیینه را قول است الحدیث مضله الا للفقهاء چنانچه ابن امیر حاج مالکی در مدخل نوشته است و هم اعلم مبانی الاحادیث باشد چنانچه ترمذی در ابواب الجنائز آورده و ابن حجر در قلائد و خود رئیس این قوم ابن تیم در کتاب اعلام الموقعین می نویسد لا يجوز لاحد ان يأخذ من الكتاب والسنة ما لم یجتمع فيه شروط الاجتهاد إلى اخره در کفایه می نویسد العامی اذا سمع

حدیثا لیس له ان یاخذ بظاھرہ لجواز أن یكون مصروفا عن ظاھرہ او منسوخا بخلاف الفتوی و همچنین در تقریر شرح تحریر و در آن بعد از لفظ منسوخا می نویسد بل علیه [صفحه ۷۶]

در معنی اولی الامر

الرجوع إلى الفقهاء سید سمهودی رحمه الله در عقد فرید می نویسد وقد قال محقق الحنفیة الكمال بن الهمام رحمه الله عليه نقل الامام الرازی اجمع المحققون على منع العوام من تقليد اعيان الصحابة بل يقلدون من بعدهم الذين يسروا ووضعوا ودونوا صاحب مسلم الثبوت می نویسد اجمع المحققون على منع العوام من تقليد الصحابة بل عليهم اتباء الذين يسروا وبوبوا وهذبوا ونقحوا وفرقوا وعللوا وفصلوا وعليه ابنتی ابن الصلاح منع تقليد غير الاثمة ودر شرح منهاج الاصول است قال امام الحرمین فی البرهان اجمع المحققون على ان العوام لیس لهم ان يعملوا بمذاهب الصحابة بل عليهم ان يتبعوا مذاهب [۱۹] الأئمة پس هر که این اجماع را می شکنند او را گمراه باید گفت زیرا که صحابه کرام به سبب مشغولی امر و جهاد و ترقی اسلام تدوین کتب تفاسیر و احادیث را فرصت نیافته بودند و انوار رسالت بر قلوب آنها آنقدر جلوه گر بودند که ضرورت کتاب نداشتند هر کسی به روشنای همان نور بر راه راست می رفت چونکه زمان خیر القرون به آخر رسید و اختلافات بسیار شد هر کسی خلاف دیگری نقل از اصحاب و اتباع می کرد طالبان حق را کمال پریشانی دست داد حق تعالی به فضل خود از امت مرحومه چهار نفر علماء صلحاء اتقیا را برگزید و طاقت استنباط به کمال احتیاط آنها را عطا فرمود خلق را به سبب تقلید آنها از تیه غوایت به جاده هدایت آورد ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء الحال حکم الهی در باب وجوب تقلید بشنو قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است و علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهوراند در این دعوا [صفحه ۷۷] دو شق است شق اول اینکه مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است شق دوم اینکه علماء و مجتهدین همین چهار امام مذاهب اربعه مشهوره اند ثبوت شق اول که مراد از اولی الامر علماء مجتهدین است هم از قرآن بشنو قوله تعالی ولو ردوه إلى الله و إلى الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم یعنی اولی الامر آنانند که علم استنباط احکام از نصوص داشته باشند و اگر مراد از اولی الامر حکام وقت داشته شوند چنانچه رای بعض است پس در این رای تفصیل است اگر حاکم صاحب علم و دیانت و استنباط احکام باشد چنانچه خلفاء الراشدین المهدین و عمر بن عبدالعزیز بودند پس مسلم است من حیث الاستنباط لامن حیث الحکومة و اگر حکام جاهل یا فاسق یا کافر بود و خلاف امر اهلی حکم دهد اطاعت او واجب نیست لحدیث لا طاعة للمخلوق فی معصية الخالق و کریمه وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما پس همین مراد غیر مسلم است و در حدیث شریف در معنای اولی الامر تصریح است به آن در سنن دارمی روایت است اخبرنا یعلی حدثنا عبدالملک معن عطاء قال اولی الامر ایا ولی العلم والفقہ در تفسیر اتقان امام سیوطی می نویسد عن ابی طلحة عن ابن عباس قال اولی الامر اهل الفقه والدين اخرج ابن جریر والمنذر وابن ابی حاتم والحاکم عن ابن عباس وعن محاهدہم اهل الفقه والدين و همچنین است در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحه ۳۷۵ و در شرح مسلم امام نووی جلد ثانی صفحه ۱۲۳ و در تفسیر معالم ونیشاپور پس با وجود ثبوت قرآنی و اقوال علماء امه از محدثین و مفسرین در اطاعت علماء مجتهدین قول غیر مقلدین که بجز خدا و رسول اطاعت دیگری شرک و بدعت است چه مقادر غلط و بی معنی است حالا چند حدیث در تحقیق این مبحث بشنو حدیث اول [صفحه ۷۸]

حدیثی از رسول اکرم در باب اجتهاد

عن معاذبن جبل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما بعثه إلى اليمن قال كيف تقضى اذا عرض لك قضاء قال اقضى بكتاب الله قال وان لم تجد في كتاب الله قال اتضى بسنة رسول الله قال فان لم تجد في سنة رسول الله قال اجتهد برای ولا آلو قال فضرب رسول الله

صلی الله علیه و سلم علی صدره وقال الحمد لله الذی وافق رسول رسوله بما یرضی به رسول الله صلی الله علیه و سلم رواه الترمذی و ابو داود والدارمی پس از این حدیث ثابت شد که مراد از اولی الامر مجتهد است و اطاعت او مرضی رسول الله است صلی الله علیه و سلم حدیث دوم العلم ثلثه آیه محکمه أو سنه قائمه أو فریضه عادله رواه أبو داود وابن ماجه شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح مشکوٰۃ زیر این حدیث می نویسد فریضه عادل آن است که مثل و عدیل کتاب و سنت است اشارت است با جماع و قیاس که مستند و مستنبط اند از آن و به این اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت فرمود و تعبیر از آن به فریضه عادل از آن وجه که تنبیه باشد بر آن که عمل به آنها واجب است چنانچه بکتاب و سنت پس حاصل حدیث آن شد که اصول دین چهاراند کتاب و سنت و اجماع و قیاس حدیث سوم آن عمر بن الخطاب لما ولی شریحا القضاء قال له انظر فی ما تبین لک فی کتاب الله صریحا فلا تسئل عنه احا وما لم تبین لک فی کتاب الله فاتبع مافیہ سنه محمد صلی الله علیه و سلم وان لم تبین لک فی السنه فاجتهد فیہ برأیک رواه البیهقی حدیث چهارم کان ابوبکر رضی الله عنه اذا اورد علیه الخصم نظر فی کتاب الله فان وجد مافیہ یقضی بینهم قضی به وان لم یکن فی الکتاب وعلم من رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذلک الامر سنه قضی به [صفحه ۷۹] فان اعیاه خرج فسأل المسلمین إلی ان اذا اجتمع رأیهم علی امر قضی به رواه الدارمی حدیث پنجم کان عبدالله بن عباس اذا سئل عن الامر فکان فی القرآن اخرج به فان لم یکن فی القرآن وکان عن رسول الله صلی الله علیه و سلم اخرجاً به فان لم یکن فعن ابی بکر وعمر فان لم یکن فیہ امر برأیه وفی روایه نظر ما اجتمع علیه الناس اخذ به رواه الدارمی صفحه ۳۳ و ۳۴ ثبوت شق ثانی و آن اینکه علماء مجتهدین همین چهار بزرگوار معروف و مشهورند اجماع امت است از زمانه خیر القرون و متصل خیر القرون إلی زماننا هذا بر تقلید و اطاعت همین چهار امام و حدیث لا یجتمع امتی علی الضلاله وید الله علی الجماعه و من شد شد فی النار دلائل کافی اند بر صحت همین اجماع دلیل دوم برای وجوب تقلید قوله تعالی یوم ندعو کل اناس بامامهم قاضی بیضاوی در تحت این می نویسد ای به من ائتموا به من بنی او مقدم فی الدین و همین مضمون در تفسیر مدارک است و در تفسیر معالم است عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال به امام زمانهم الذی دعاهم إلی ضلاله او هدی وعن سعید بن المسیب کل قوم یجتمعون إلی رئیسهم فی الخیر والشر در تفسیر حسینی است یا مقدمیکه در مذهب او متابعت او نموده باشند چنانچه ندانند یا شافعی یا حنفی انتهى پس در اختلاف امت هرکه مقتداء او کامل و مکمل باشد او شفیع خواهد بود مراتب خود را امام شعرانی در میزان می فرمایند ولما مات شیخنا شیخ الاسلام ناصر الدین اللقانی رحمه الله راه بعض الصالحین فی المنام فقال له ما فعل الله بک فقال لما اجلسنی الملکان لیسألان اتاهم الامام مالک فقال امثل هذا یحتاج إلی سوال فی ایمانه بالله ورسوله تنحیاعنه فتنحیاعنی باز در همین کتاب [صفحه ۸۰]

شاعت صوفیه و فقها

می فرماید ان الصوفیه والفقهاء کلهم یشفعون فی مقلدیهم ویلاحظون احدهم عند طلوع روحه وعند سوال منکر و نکیر له وعند الحشر و النشر والحساب والصراف ولا یغفلون عنهم فی موقف من المواقف إلی اخره و اذا کان مشائخ الصوفیه یلاحظون اتباعهم و مریدیهم فی جمیع الاهیال والشدائد فی الدنیا والآخرة فکیف بائمه المجتهدین وهم ائمه المذاهب الذین هم اوتاد الارض و اوتاد الدین و امناء الشارع علی امه فطب نفسایا اخی و قرعینا بتقلید کل امام ما شئت منهم مطلب اینکه روز قیامت هر شخص بنام امام او خواسته می شود پس هر که امام او عالم مجتهد متورع و متقی باشد او شفاعت خواهد کرد مقلد و تابع خود را و همین اوصاف در هر چهار امام رضوان الله علیه اجمعین به طریق اتم و اکمل موجودند و حق تعالی می فرماید و اتبع سبیل من اناب إلی و همین بزرگواران به اتفاق امت مرحومه منبیین إلی الله اند و متابعت شان بر مایان واجب دلیل سوم بر وجوب تقلید قول الله تعالی و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولى و نصله جهنم و ساءت مصیرا در تفسیر کبیر جلد ثالث صفحه ۴۷۲ نوشته است ان الشافعی سئل من آیه فی کتاب الله تعالی تدل علی ان الاجماع حجة فقرء القرآن ثلاث مائه مره حتی وجد هذه الایه و تقریر الاستدلال ان اتباع غیر سبیل

المؤمنين حرام فوجب ان يكون اتباع سبيل المؤمنين واجبا در تفسير مدارك زير اين آيه نوشته است وهو دليل على ان الاجماع حجة لايجر زمخالفته كما لايجوز مخالفة الكتاب والسنة در تفسير بيضاوی در معنى آيته مذكوره مى نويسد والآيه تدل على حرمة مخالفة الاجماع إلى ان قال واذا كان اتباع [صفحه ۸۱]

تقليد از بزرگان

غير سبيل المومنين محرما كان اتباعه سبيلهم واجبا پس هرگاه تقليد را علماء و صلحاء امت واجب نوشته اند و لا مذهبي را سخت گناه نوشته اند پس خلاف جمله علماء مصادم و مخالف همین آيه شريفه است زيرا كه حق تعالى همین امت را چنان وصف کرده است كنتم خير امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر الآيه و علماء امه ترك تقليد را منكر ديده از آن نهی فرموده اند پس هر كه ترك تقليد را جائز داند و خلاف قول علماء زد و منكر آيه شريفه خواهد بود معاذ الله من ذلك اگر گویند كه در فرق غير مقلدين چون وهابيه و مرزائيه و نيچريه نیز جماعت مؤمنين است اتباع آنها كافي است گوئيم كه علماء اين فرق غير مقلدين از چهار اصول شرع دو اصل را بزعم خود گرفتند و دو را ترك كردند و از سواد اعظم اسلام خارج شدند و از جماعه اهل السنة والجماعه دور افتادند پس اتباع آنها در نجات از دوزخ كافي نيست و نه هر صاحب هوا چون رافضيه و خارجيه و معتزله و جبريه و قدريه همین دعوا دارند كه ما تابع علماء مذهب خود هستيم پس هر چه جواب غير مقلدين برای آنها است همان جواب مقلدين است برای غير مقلدين دليل چهارم بر وجوب تقليد قوله تعالى فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون يعنى پيرسيد اهل ذكر ودانش را اگر ندانيد احكام را در اين آيه سه امر غور طلب است اول سوال كردن دوم سوال از اهل الذكر نه از هر كس و ناكس سوم اين سوال وقت جهالت و نادانستن است پس هر كه را از قرآن و حديث مسأله واقعه دستياب نشود پس بر او لازم است كه از مجتهد مذهب خود سوال كند پس هر كه سوال كرد و بر قول او عمل كرد مقلد ثابت شد و اگر سوال نكند يا بقول مجتهد عمل نكند و انكار كند غير مقلد گشت باقى اين امر تنقيح طلب است كه اهل ذكر كيست آیا امام مذهب است يا هر نيم خوانده در اين باب حديثى مردى است [صفحه ۸۲] اخرج ابن مردويه عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول ان الجرل يصلى ويصوم ويحج ويغزو وانه المنافق قيل يا رسول الله بماذا دخل عليه النفاق قال لظعنه على امامه و امامه اهل الذكر پس معلوم شد كه مراد از اهل الذكر همان اولوا الامر است كه در دليل اول مذكور شده است واولوا الامر بقول صحيح علماء راسخين و امامان مذاهب اربعه اند كه در شأن آنها كريمه و ما يذكر الا اولوا الباب وانما يتذكر اولوا الباب و فاعتبروا يا اولى الابصار صادق آيد نه آنان كه چند سطور از فارسى و اردو خوانده باشند و از كوچه زهد و تقوى و علماء ربانين نگذشته باشند و تفسير قرآن و احاديث شريفه راى خود كنند و حديث من قال فى القران به غير علم فليتبوا مقعده من النار رواه الترمذى و حديث اذا لم يبق علما اتخذ الناس رؤسا جهالا- فسلوا فافتوا به غير علم فضلوا و اضلوا متفق عليه را مصداق باشند فى المشكوه عن جابر رضى الله عنه قال خرجنا فى سفر فاصاب منا هجر فشجه فى راسه قال لاصحابه هل تجدون لى رخصه فى التميم قالوا ما نجد لك رخصه وانت تقدر على الماء فاعتسل فمات فلما قدمنا إلى النبي صلى الله عليه و سلم اخبرناه بذلك قال قتلوه قتلهم الله الا- سالوا اذا لم يعلموا فانما شفاء العى السؤال الحديث هرگاه صحابه كرام رضوان الله عليه اجمعين به سبب فتوى برای خود به غير سوال از مجتهدين صحابه اين قدر معاتب حضور انور شدند كه مورد قتلهم الله گشتند پس واى بر حال نيم خواندگان اين زمان كه اقوال علماء راسخين را گذاشته به راى خود تفسير قرآن و حديث مى كنند و ايمان عوام الناس را غارت مى كنند پس اين قوم را رهنان دين بايد گفت نجانا الله سبحانه من سوء عقيدتهم عن ابن سيرين قال ان هاذ العلم دين فانظروا عمن تأخذون دينكم رواه مسلم [صفحه ۸۳] والدارمى صابى جليل القدر حضرت ابوموسى اشعري در حضور حضرت عبدالله بن مسعود رضى الله عنهما فتوى نمى داد و مى فرمود لا تسألونى مادام هذا الحبر فيكم مشكوه زيرا كه ابن مسعود افقه و اعلم بود از ابوموسى رضى الله عنهما حضرت امام شافعى با وجود جلالت قدر

خود در حضور مزار مبارک حضرت امام ابوحنیفه رضی الله عنهما ترک قنوت فجر و رفع به دین در نماز می کرد کسی دریافت این معنی از ایشان نمود فرمود ادبنا مع هذا الامام اکثر من ان نظره خلافه بحضرت الخ مرقاة شرح مشکوٰۃ و غیره این است عظمت و شوکت حضرت امام اعظم رح اما چه باید کرد شافعی واری مردی باید که آن عظمت را بداند که او را در قبر زنده دانسته در حضورش خلاف مذهبش عملی نفرمود آری تفقه فی الدین آن نیک مردان را بتمامه حاصل بود و مصداق حدیث شریف من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین رواه البخاری بودند پس احکام شرع شریف را از فقیه کامل و مجتهد مذهب باید پرسید نه از اهل حدیث و اهل تفسیر که بموجب کل میسر لما خلق له هر کسی را بهر کاری ساختند اهل حدیث را برای تصحیح احادیث و تنقید رواة ساختند و اهل تفسیر را برای بیان معانی قرآن کریم ساختند و هر دو قوم جزاهم الله عنا خیرا در وظیفه مقرر خود به کمال جد و جهد کوشیدند و به مقصد و مطلوب خود رسیدند و فقها را برای استخراج احکام از نصوص قرآن و حدیث ساختند و این بزرگواران پایه استخراج احکام شریعت را به نقطه آخر رسانیدند و راه را بر ما دور افتادگان آسان کردند به وفور علم و تقوی خداداد خود تناقض نصوص را تطابق کردند محکم را از مأول شناختند مؤخر را از مقدم و ناسخ را از منسوخ امتیاز فرمودند از این وجه کافه امت مرحومه شرقا و غربا و شمالا تقلید این بزرگواران را به جان پسندیدند و غاشیه برداری این مقتدایان را سعادت خود دانستند علما و فضلا و صلحا و اتقیا و اولیا و اقطاب و اوتاد و جمله طالبان راه [صفحه ۸۴] حق جل شانہ و عاشقان رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خود را به این شهسواران میدان شریعت به کلی سپردند چون مفردات اقوال محدثین و مفسرین و مجتهدین به هم معجون شدند نام این معجون شریعت محمدی گشت پس بر ما کم علمان دور افتادگان اقتدا به آن امامان دین واجب است و راه نجات همین است یا بموجب هوای نفسانی خود تفسیر قرآن شریف به رای خود و تقریر احادیث مصطفوی بزعم فاسد کاسد خود کردن راه نجات است لا والله راه نجات پیروی مقتدایان دین است اولئك الذین هدی الله فهداهم اقتده نص قرآن است و بس سوال اگر غیر مقلد گوید قبول کردیم که مراد از اولوا الامر که ما مأمور با طاعت آنان می باشیم علماء مجتهدین اند و اهل الذکر هم همین بزرگان اند و تقلید اینها بر ما واجب اما تقلید یکی از اینها بشخصه دون الآخر او الجمیع از کجا معلوم شد بلکه اگر عمل ما خارج از این چهار امام نباشد در تقلید کافی است گوئیم که تقلید دو یا سه یا هر چهار امام ممکن نیست به این وجه که اختلاف حضرات مجتهدین در فروع احکام بسیار است یک فعل را یکی واجب میگوید دیگر همان فعل را حرام میگوید مثلا اخراج دم ناقض وضو است نزد امام اعظم رحمه الله و ناقض نیست نزد امام اعظم و علی هذا القیاس اختلافات است با امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمه الله علیهما پس اگر عمل بقول امام اعظم رح کند مخالف دیگران شد و اگر عمل بقول دیگر امامان کند مخالف امام اعظم شد پس تقلید هر چهار در مسائل اختلافیه غیر ممکن و همین حال است در تقلید سه امام و دو امام پس نماند در صورت تقلید مگر تقلید یک امام از این هر چهار و همین است تقلید شخصی و اگر گویند که در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض تقلید دیگری و در بعض تقلید سوم و در بعض تقلید چهارم می کنیم به هر حال از دائره تقلید بیرون نیستیم گوئیم که این تلاعب [صفحه ۸۵] است در دین و آن ممنوع و حرام است در حدیث شریف است مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین تعیر إلى اهذه مرة والی اهذه مرة رواه مسلم حدیث دوم ان شر الناس ذو الوجهین الذی یاتی هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه رواه البخاری و صادق می آید بر او قوله تعالی انما النسئ زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما و یحرمونه عاما یک چیز را یک سال حلال می گویند همان چیز را در سال دیگر حرام می گویند مثلا فی زماننا هذا علماء خلافتیه قبل از این دو سال پوشیدن جامه های ولایتی را حرام می گفتند و کرسی نشینی و منبری حکام وقت را حرام می گفتند و غیره و غیره حالا آن جمله را حلال می گویند و به عمل می آرند و هجرت به ملک افغانیه فرض می دانستند و بان هزارها خلق الله را بی خانمان کردند بعد شش ماه تقریبا آن حرام شد و علی هذا القیاس پس این اگر تلاعب در دین نیست دیگر چیست الحال چند عبارت علماء راسخین در وجوب تقلید شخصی بشنو شیخ ابن الهمام در تحریر الاصول و شیخ ابن الحاجب در مختصر الاصول و صاحب در مختار در کتاب در مختار به الفاظ صاحب بحر

رائق می نویسد فوجب علی مقلد ابی حنیفه العمل به ولا- يجوز له العمل بقول غيره كما نقل الشيخ قاسم في تصحيحه عن جميع الاصوليين انه لا يصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق در مسلم الثوبت از عبدالبر مالکی منقول است ان تتبع رخص المذاهب غير جائز بالاجماع در مجمع البحار می نویسد لكن منعه الاصوليون للمصلحة وحكى عن بعض الأئمة ان من اختار من كل مذهب هواهون نفس امام شعرانی در میزان می نویسد سمعت سيدى عليا الخواص رحمه الله عليه يقول امر علماء الشريعة بالتزام مذهب معين تقريبا للطريق شاه ولي الله محدث [صفحه ۸۶]

اجتهاد و احكام آن

دهلوی در انصاف می نویسد بعد المأتین ظهر فيهم التذهب للمجتهدين باعيانهم و قل من كان لا يعتمد على مذهب مجتهد بعينه وكان هذا هو الواجب في ذلك الزمان انتهى راقم گوید چونکه در آن زمان واجب بود در این زمان به طریق اولی واجب است ملا علی قاری در رساله تشييع الفقهاء نوشته است بل وجب عليه ان يعين مذهباً من هذه المذاهب در تفسير احمدی نوشته است اذا التزم مذهباً يجب عليه ان يدوم على ذلك ولا ينتقل عنه إلى مذهب آخر شيخ ابن الهمام در فتح القدير می نویسد فبهذا ظهر ان الصواب ما ذهب اليه ابوحنيفة وان العمل على المقلد واجب والافتاء بغيره لا يجوز لهم در عالمگیری می نویسد حنفی ارتحل إلى مذهب الشافعي يعزر كذا في جواهر الاخلاطى حموى در شرح اشباه می نویسد وفي الفتح قالوا ان المنتقل من مذهب إلى مذهب بالاجتهاد والبرهان آثم فيستوجب التعزير فبالا اجتهاد و برهان اولی قهستانی در نقايه شرح هدايه در كتاب القضاء می نویسد قال ابوبكر الرازي لو قضى بخلاف مذهبه مع العلم لم يجز في قولهم جميعاً در شرح مسلم الثبوت صفحه ۶۲۲ می نویسد غير المجتهد المطلق ولو كان عالماً يلزمه التقليد لمجتهد ما امام شعرانی از صفحه ۲۴ میزان می نویسد فان قلت فهل يجب على المحجوب عن الاطلاع على العين الاولى للشريعة التقليد بمذهب معين فالجواب يجب عليه ذلك لئلا يضل نفسه ويضل غيره در رد المحتار جلد چهارم صفحه ۲۸۳ می نویسد ليس للعامي ان يتحول من مذهب ويستوى فيه الحنفى والشافعى مولف گوید عامی در این عبارت به مقابله مجتهد است چنانچه از عبارتهای فوق ظاهر است ملا علی قاری در شرح عين العلم می نویسد فلو التزم احد مذاهب كابي حنیفه والشافعى فلا يقلد [صفحه ۸۷] غيره في مسألة من المسائل شاه ولي الله در عقد الجيد می نویسد اذا لم يجتمع آلات الاجتهاد لا يجوز له العمل على الحديث به خلاف مذهبه لانه لا يدري انه منسوخ مأول او محكم على ظاهره و مال إلى هذا القول ابن حاجب في مختصره وتابعوه ايضاً شاه ولي الله دهلوی در رساله فيوض الحرمین می نویسد عرفنى رسول الله صلى الله صلى الله عليه و سلم ان المذهب الحنفى طريقة ائيقه وهى اوفق الطرق بالسنة المعروفة التى جمعت ونقحت في زمان البخارى واصحابه حضرت داتا گنج بخش لاهوری در كتاب كشف المحجوب می نویسد که حضرت يحيى معاذ رازى رحمه الله عليه در خواب زیارت حضرت رسول مقبول صلى الله عليه و سلم کرد عرض کرد که این اطلبك يا رسول الله صلى الله عليه و سلم قال عند علم ابى حنیفه صاحب تحرير در كتاب خود می نویسد لا يرجع عما قلد فيه ای عمل به اتفاقاً مولنا عبد السلام در شرح جوهره می نویسد انعقد الاجماع على ان من قلد في الفروع و مسائل الاجتهاد واحداً من هؤلاء برى عن عهده التكليف به فيما قلد فيه حضرت امام ربانى مجدد الف ثانی رحمه الله عليه در رساله مبدء ومعاد می فرماید آخر الامر الله تعالى به برکت رعایت مذهب که نقل از مذهب الحاد است حقیقت مذهب حنفی در ترك قرأت ماموم ظاهر ساخت إلى آخره حضرت شاه عبدالعزيز دهلوی در تفسیر خود تحت آیه ولا تجعلوا الله اندادا می نویسد کسانی که اطاعت آنها به حکم خدا فرض است شش گروه اند از آن جمله مجتهدان شریعت و مشایخان طریقت حضرت امام غزالی رحمه الله عليه در کتاب کیمیای سعادت در بحث آداب الامر می نویسد مخالفت مذهب خود کردن نزد هیچکس روا نباشد حضرت شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادت می نویسد خانه دین این چهاراند هر که [صفحه ۸۸] راهی از این راه ها و دری از این درها گرفت و اختیار نمود به راه دیگر رفتن و دری دیگر گرفتن عبث و لهو باشد و کارخانه عمل را از ضبط و ربط بیرون افکندن است و از راه مصلحت

بیرون افتادن است انتهی باز دیگر جا می نویسد قرارداد علماء و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا هم در این صورت بود از اولی مخیر است که هر کدام راه که اختیار کند صورتی دارد لیکن بعد از اختیار یکی به جانب دیگر رفتن بی توهم سوء ظن و تفرق و تشتت در اعمال و اقوال خواهد بود قرار داد متاخرین علما بر این است وهو المختار وفيه الخير امام قهستانی در شرح مختصر وقابه قبیل کتاب الاشریه می نویسد و اعلم ان من جعل الحق متعددا كالمعتزلة اثبت للعامی الاختیار فی الاخذ من كل مذهب ما يهواه ومن جعل الحق واحدا كعلمائنا الزم للعامی اماما كما فی الكشف فلو اخذ من كل مذهب مباحه صار فاسقا كما فی شرح الطحاوی للفقیه سعید ابن مسعود سوال اگر کسی گوید سلمنا که تلفیق مذاهب تلاعب فی الدین است و هر که هر مذهب را از این مذاهب چهارگانه المتفق علی وجوب العمل به اختیار کرد باز او را جائز نیست که نقل به دیگر مذهب کند اما حنفیان را مثلا التزام مذهب امام ابوحنیفه نمودن و آن را احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است و همچنین شافعیان را مذهب امام شافعی احق بالاتباع دانستن از دیگران ترجیح بلا مرجح است گوئیم جواب شافعیان از شافعیان پرس و جواب حنفیان این است که ما مذهب خود را احق بالاتباع می دانیم و بر خود التزام همین مذهب معین کرده ایم و این ترجیح بلا مرجح نیست بلکه ترجیح را مرجحی هست الحال وجوه ترجیح بشنو اول اینکه حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان [صفحه ۸۹] بن ثابت رحمه الله علیه اعلم واقدم وافقه واورع امامان مذاهب است حضرت امام شعرانی رحمه الله تعالی اگر چه شافعی المذهب است [۲۰] از روی انصاف اوصاف حضرت امام اعظم را چنین می نویسد فلا ینبغی لاحد الاعتراض علیه (ای علی ابی حنیفه) لكونه من اجل الأئمة واقدمهم تدوینا للمذهب واقربهم سندا إلى النبی صلی الله علیه و سلم ومشاهد الفعل اکابر التابعین وکان متقیدا بالکتاب والسنة ومتبرئا من الراي مؤلف گوید چون امام شعرانی شخصی که از علماء ربانیین شمرده می شود او را متبرئا من الراي می نویسد و بعض اهل حدیث او را واصحاب او را اصحاب الراي لقب می دهند عفا الله عنهم وسامحهم ما اجرتیم علی تنقیض اکابر الدین حضرت شیخ ابن حجرمکی شافعی رحمه الله تعالی کتابی علیحده در مناقب حضرت امام ابوحنیفه تصنیف کرده است مسمی به خیرات الحسان فی مناقب النعمان مشهور و معروف است حضرت شیخ السید ابن عابدین حنفی در رد المحتار می نویسد وحسبک من مناقبه اشتهار مذهبه ما قال قولاً الا اخذبه امام من الأئمة الاعلام وقد جعل الله الحكام اتباعه من زمنه إلى هذه الايام وقد اتبعه علی مذهبه كثير من الاولياء الكرام الخ ای فی عامه بلاد الاسلام بل كثير من الاقاليم والبلاد لا يعرف الا مذهبه كبلاد الروم والهند والسند وماوراء النهر وسمرقند وقوله من زمنه إلى هذه الايام فالدولة انعباسية وان كان مذهبهم مذهب جدهم فاكثر قضاتها ومشائخ اسلامها حنیفه يظهر ذلك لمن تصفح كتب التواريخ وکان مدة ملكهم خمس مائة سنة تقريبا واما الملوك السلجوقيون وبعدهم الخوارزميون فكلهم حنفيون وقضاء ممالکهم [صفحه ۹۰] غالبا حنیفه الخ علامه محمد طاهر حنفی در مجمع البحار می نویسد ویدل علیه ما یسر الله له من الذکر المنتشر فی الآفاق فلو لم یکن لله تعالی سرفیه لما جمیع شطر الاسلام علی تقلیده ملا علی قاری هروی در رساله رد قفال می نویسد واتباع ابی حنیفه قدیما وحديثا ففی الازدیاد فی جمیع البلاد سیمافی بلاد الروم وماوراء النهر وولاية الهند والسند واكثر أهل خراسان و عراق مع وجود كثيرین منهم فی بلاد العرب بالاتفقا واطن انهم یكون ثلثی المسلمین بل اكثر عند المهندسين بالاتفاق مع ان السلاطین فی كل زمان ومكان ثابتون علی مذهب النعمان فی كل عصر و دهر حضرت امام ربانی قطب دورانی شیخ احمد فاروقی مجدد ألف ثانی رضی الله عنه در مکتوبات شریف خود می فرماید مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که به برکت ورع و تقوی و دولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجزند و مجتهدات او را بواسطه رقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند و او را اصحاب الراي پندارند کل ذلك لعدم الوصول إلى حقيقة علمه ودرايته وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته، مگر امام شافعی علیه الرحمه از فقاهت او علیه الرضوان شمه یافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفه فی الفقه بواسطه همین مناسبت که به روح الله دارد تواند بود آنچه حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصول سته نوشته است که حضرت عیسی بعد از نزول به مذهب امام ابوحنیفه حکم و عمل خواهد کرد الغرض علما و صلحاء اکثر امت مقلدین

مذهب حنفی اند غیر مقلدین به نسبت چنین فرد کامل عالم و عامل آنچه یاوه گویی ها می کنند و مقلدین مذاهب را حکم کفر می دهند بلکه می گویند که از خواندن کتب فقه مرد کافر می شود و در کتب این قوم چون الجرح [صفحه ۹۱] علی ابی حنیفه، و بوی غسلین و غیره به تصریح نوشته است معلوم نیست که این کم نصیبان را چه باعث است بر دشمنی چنین امام معظم و مکرم و در حقیقت دشمنی او دشمنی اکثر امت آن حضرت است صلی الله علیه و سلم راقم مؤلف گوید عفا الله عنه در این اصل رابع اکثر روایات مرقومه منقول است از کتاب المجید فی وجوب التقلید تصنیف مولانا محبوب احمد نقشبندی مجددی امرت سری در این وقت نبذی از کتاب مسند کبیر امام ابوحنیفه رضی الله عنه جمع کرده شیخ عالم محمد بن محمود الخوارزمی رضی الله عنه ذکر می شود شیخ موصوف در دیباچه کتاب مذکور در مناقب حضرت امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنین می نویسد الباب الاولی فی ذکر شیء من فضائله التي تفرد بها اجماعا نقول وبالله التوفيق مناقبه وفضائله كالحصى لاتعد ولا تحصى ولا يمكن ان يستقصى لكن من فضائله خاصة التي تفرد بها ولم يشاركه اجماعا من بعده فيها فحصرها في عشرة انواع الاول في الاخبار والآثار المروية في مدحه دون من بعده الثاني في انه ولد في زمن الصحابة والقرن الذي شهد له رسول الله عليه وسلم بالخير دون من بعده الثالث في انه روى عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم دون من بعده الرابع في تبرزه في عهد التابعين الخامس في رواية الكبار عنه من التابعين و علماء المسلمين السادس في انه تلمذ واستفاد عن اربعة الاف من التابعين وغيرهم السابع في انه اتفق له من الاصحاب العظماء المجتهدين مالم يتفق لاحد من بعده الثامن في انه اول من استنبط حكم الاحكام واسباب قواعد الاجتهاد التاسع في انه لم يقبل العطايا عن خلفاء البرايا بل افضل من كسبه الحلال على جماعات الفقهاء العاشر في وفاته و [صفحه ۹۲] شهادته بسبب تورعه عن الدنيا وجاهاها اما الاول فقد اخبرني الصدر الكبير شرف الدين احمد بن مويد بن موفق بن المكي بخوارزم قال اخبرني جدی الصدر العلامه ابوالمؤيد الموفق بن احمد المكي قال انا الشيخ الزاهد محمد بن اسحاق السراجي الخوارزمي انا ابو حفص عمر بن احمد الكرابيسي انا الامام ابو الفضل محمد بن حسن الناصحي ثنا ابو محمد الحسن بن محمد ثنا ابو سهل عبد الحميد بن محمد الطوافي ثنا ابی ثنا ابو القاسم بونس بن طاهر البصري حدثنا ابو يوسف احمد بن محمد الواعظ في رباط ابراهيم بن ادهم ثنا ابو عبيد الله محمد بن نصير الوراق قال انا ابو عبيد الله المامون بن احمد بن خالدنا ابو علي بن احمد بن علي الحنفی ثنا فضل بن موسى الشعيباني عن محمد بن عمر عن ابي سلمه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة هو سراج امتي يوم القيمة وبسند الخوارزمي عن محمد بن عمرو بن علقمة بن وقاص الليثي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان في امتي رجل وفي حديث القصري يكون في امتي رجل اسمه النعمان وكنيته ابو حنيفة هو سراج امتي هو سراج امتي هو سراج امتي وبسند عن ابان بن ابي عياش عن انس ابن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سيأتي من بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى ابا حنيفة ليحيين دين الله وسنتي على يديه وبسند عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يظهر من بعدي رجل يعرف بأبي حنيفة يحيي الله سنتي على يديه وبسند [صفحه ۹۳] عن عبدالله بن مغفل قال سمعت امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه يقول الا انبئكم برجل من كوفان من بلدتكم هذه او من كوفكم هذه يكنى بابي حنيفة قد ملئ قلبه علما وحكما وسيهلك به قوم في اخر الزمان الغالب عليهم التناز يقول لهم البنانية كما هلك الرافضة بابي بكر وعمر رضي الله عنهما انتهى مختصرا مؤلف گوید عفا الله عنه اگر بعض اصحاب حديث اعتراض کنند و گوید که روات این احادیث مجهول الحال هستند گوئیم جهل کسی از خلف سبب قدح بر سلف نمی تواند شد و اگر گویند که این احادیث در صحاح سته نیامده اند گوئیم احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم محدود در صحاح سته نیستند قطع نظر از این احادیث حدیث ترمذی در منقبت حضرت امام اعظم رضی الله عنه کافی است و آن این است عن ابي هريرة رض قال كنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم حين انزلت سورة الجمعة فتلاها فلما بلغ واخرين منهم لما يلحقوا بهم قال له رجل يا رسول الله من هؤلاء الذين لم يلحقوا بنا فلم يكلمهم قال وسلمان الفارسي فينا قال فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده على سلمان فقال والذي نفسي

بيده لو كان الايمان بالثريا لتناوله رجال من هؤلاء الحديث يعنى من اهل الفارس و در روايت ديگر لو كان العلم بالثريا لتناوله رجال من اهل فارس و معلوم است كه نسب امام اعظم فارسى است و اين هم معلوم كه چون امام اعظم كسى در فارسىان صاحب علم واجتهاد نگذاشته است ازان وجه شيخ عبدالحق در لمعات مى نويسد ولقد ظهر بسطة العلم والاجتهاد فى التابعين مالم يظهر فى غيرهم و تابعيت حضرت امام در نوع ثالث [صفحه ٩٤] بثبوت خواهد رسيد واما النوع الثانى من المناقب انه رض ولد فى زمن الصحابة وبسنده إلى ابى النعيم يقول ولد ابوحنيفة سنة ثمانين من الهجرة وبسنده إلى حماد ابن ابى حنيفة يقول ولد ابى سنة ثمانين وهكذا اخرج الحافظ ابوالقاسم طلحة بن محمد بن جعفر فى مسنده وقال توفى فى ايامه عبدالله بن جعفر بن ابى طالب وابوامامه الباهلى ووائله بن الاسقع وعمرو بن حريث وعبدالله بن ابى اوفى وجماعة من الصحابة يقول اضعف عباد الله محمد العربى الخوارزمى فثبت بهذا انه ولد فى زمن الصحابة وهو من اهل القرن الذى شهد لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضا وقد اجمعوا ان ولادته كانت فى القرن الاول و نشاءته فى القرن الثانى واجتهاد وافتى فى القرن الثانى وصدرا من القرن الثالث واما النوع الثالث من المناقب انه روى عن اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فان العلماء اتفقوا على ذلك وان اختلفوا فى عدوهم فمنهم من قال انهم ستة وامراء ومنهم من قال انهم خمسة وامراء ومنهم من قال سبعة وامراء فبسند الخوارزمى رض إلى ابى يوسف القاضى انا ابوحنيفة رضى الله عنه قال سمعت انس بن مالك يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضه على كل مسلم وبذلك الاسناد إلى ابى داود الطيالسى عن ابى حنيفة رض قال ولدت سنة ثمانين وقدم عبدالله بن انيس صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الكوفة سنة اربع وتسعين وراية وسمعت منه وانا ابن اربع عشرة سنة سمعته يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حبك الشئ يعمى ويصم وبسنده إلى ابى يوسف القاضى ثنا ابوحنيفة قال ولدت [صفحه ٩٥] سنة ثمانين وحجت مع ابى سنة ست وتسعين وانا ابن سنة عشر سنة فلما دخلت المسجد الحرام رأيت حلقة عظيمة فقلت لابي حلقة من هذه فقال حلقة عبدالله بن الحارث ابن جزء الزبيدى صاحب النبى صلى الله عليه وسلم فتقدمت فسمعت يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تفقه فى دين الله كفاه الله همه ورزقه من حيث لا يحتسب وبسنده عن يحيى بن قاسم عن ابى حنيفة قال سمعت عبدالله بن ابى اوفى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاه بنى الله تعالى له بيتا فى الجنة وبسنده إلى ابى سعيد الجندى عن ابى حنيفة قال سمعت وائله بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تظهر شماتة لاختيك فيعافيه الله وبيتليك وبسنده عن يحيى بن معين ان ابا حنيفة صاحب الرأى سمع عائشة بنت عجر وتقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر جند الله فى الارض الجرار لا امحله ولا احرمه فهؤلاء الخمسة من الصحابة وامراءه من الصحبايات واما من قال بانهم سبعة من الصحابة فالحق بهؤلاء الخمسة معقل بن يسار المزنى وفيه كلام لان معقل مات فى خلافة معاوية رض ومات معاوية رض سنة ستين وجابر بن عبدالله الانصارى وظن انه سمع منه ولم يكن سمع منه لانه معنع واما انس بن مالك وغيره من هؤلاء فلا مانع من ذلك وقد اشتهرت الروايات فى ذلك فان انس بن مالك رضى الله عنه مات سنة احدى وتسعين او ثنتين وتسعين او ثلاث وتسعين فيكون عمر ابى حنيفة يوم مات اكثر من عشر سنين بالاتفاق واما النوع الرابع من مناقبه فانه قد ثبت بسده [٢١] المتصل إلى يحيى بن معين قال [صفحه ٩٦] سمعت على بن مسهر يقول خرج الاعمش إلى الحج فشيعة اهل الكوفة وانا فيهم فلما اتى القادسية راوه مغموعا فقالوا فى ذلك فقال على بن مسهر شيعة قالوا نعم قال ادعوه لى فدعوني وكان يعرفنى بمجالسة ابى حنيفة فقال ارجع إلى المصر وسل ابا حنيفة ان يكتب لى المناسك فرجعت برسالته فاملا على ثم اتيت بها الاعمش وبسنده قال ثنا ابو يوسف قال لقينى الاعمش فقال صاحب هذا الذى يخالف عبدالله بن مسعود قال قلت له فيما يخالفه قال قال عبدالله بيع الامه طلاقها وصاحبك يقول ليس بيع الامه طلاقها فقلت له انت حدثنا عن النبى صلى الله عليه وسلم انه لم يجعل بيع الامه طلاقها فقال الاعمش واين حدث ذلك قال قلت له انت حدثنا عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة بنت الصديق ان النبى صلى الله عليه وسلم خير بريرة فقال ابو يوسف رحمه الله فلو كان بيع الامه طلاقها لما كان للتخير معنى لان عائشة ام المؤمنين رضى الله تعالى اشترتها فلو كان بيعها طلاقها لما خيرها النبى صلى الله عليه وسلم فقال الاعمش يا يعقوب هذا فى

هذا قال نعم قال محمد وفي رواية ان الاعمش قال ان ابا حنيفة يحسن المعرفة بمواضع الفقه الدقيقة وغور غوامض العلوم الخفية رآها ابوحنيفة في ظلمة اماكنها من فسح ضوء سراج قلبه حيث قال عليه الصلوة والسلام هو سراج امتي انتهى مختصرا واما النوع الخامس من فضائله رواية الكبار عنه فبسند الخوارزمي إلى الاستاذ ابي محمد عبدالله بن محمد بن يعقوب البخاري الحارثي في كتاب الكشف له قال لو لم يستدل على فضل ابي حنيفة الا برواية الكبار عنه كعمرو بن دينار فانه من شيوخ [صفحة ٩٧] ابي حنيفة وكبار العلماء وقد روى عنه ونظراءه واشباهه كعبدالله بن المبارك ويزيد بن هارون قال محمد بن اسماعيل يعنى البخاري روى عنه عباد بن العوام وهشيم ووكيع وهمام بن خالد وأبو معاوية الضرير وقد روى عنه عبدالعزيز بن ابي رواد وعبدالمجيد بن عبدالعزيز ابن رواد وسفيان بن عيينه وفضيل بن عياض وداؤد الطائي و ابن جريج وعبدالله بن يزيد المقرئ روى عنه تسع مائة حديث وسفيان الثوري وابن ابي ليلى وابن شبرمه روى عنه حديثا واحدا ومسعد بن كدام واسماعيل بن ابي خالد وشريك بن عبدالله وحمزة بن حبيب المقرئ روى عنه الكثير وعاصم بن ابي النجود امام القراء وشيخ ابي حنيفة كان يسأله وياخذ بقوله ويقول جزاك الله يا ابا حنيفة و كان يقول اتيتنا صغيرا واتيناك كبيرا انتهى مختصرا واما النوع السادس من مناقبه انه تلمذ عند اربعة آلاف من شيوخ ائمة التابعين فبسند الخوارزمي إلى ابي حفص عمر بن الامام ابي بكر رح انه قال وقعت منازعة بين اصحاب الامام الاعظم ابي حنيفة رح واصحاب الامام المعظم الشافعي رح ففضل كل طائفة صاحبها فقال ابو عبدالله بن ابي حفص الكبير وهو امام ائمة الحديث لاصحاب الشافعي عدوا مشائخ الشافعي رح كم هم فعدوهم فقالوا انهم بلغوا ثمانين شيخنا فقال لهم فعدوا مشائخ ابي حنيفة رح فعدوهم فقالوا انهم بلغوا اربعة الاف وبسنده إلى الربيع بن يونس يقول دخل ابوحنيفة رضى الله عنه على امير المؤمنين ابي جعفر المنصور وعنده عيسى بن موسى فقال للمنصور يا امير المؤمنين هذا عالم الدنيا اليوم فقال له المنصور يا نعمان ممن اخذت العلم فقال عن اصحاب عمر [صفحة ٩٨] بن الخطاب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب على بن ابيطالب رضى الله عنهم عنه وعن اصحاب عبدالله بن مسعود عن عبدالله وعن اصحاب عبدالله بن عباس عن عبدالله بن عباس وما كان في وقت ابن عباس على وجه الارض اعلم منه فقال له المنصور لقد استوثقت لنفسك و اما النوع السابع من مناقبه انه اتفق له من الاصحاب ما لم يتفق لاحد من بعده فبسندة إلى قاضى القضاة ابوبكر عتيق بن داؤد اليماني رحمه الله في ترجيح مذهب ابيحنيفة رحمه الله عليه على سائر المذاهب في كلام طويل فصيح إلى ان قال هو امام الائمة وسراج الامة ضخم الدسيعة السابق إلى تدوين علم الشريعة ثم ايده الله تعالى بالتوفيق والعصمة فجمع له من الاصحاب والائمة عصمة منه تعالى لهذه الامة عالم يجتمع في عصر من الاعصار في الاطراف والاقطار منهم ذوالفقه والدراية باو يوسف يعقوب بن ابراهيم الانصارى ومنهم العالم الرباني محمد بن الحسن الشيباني ومنهم ذوالزكاء الباهر زفر بن هذيل التميمي العنبري ومنهم الفاضل التزيه الحسن بن زياد اللؤلؤى ومنهم الفقيه البصير وكيع بن الجراح ومنهم الفقيه الكامل عبدالله بن المبارك ومنهم ازهد الامة داود بن نصير الطائي ومنهم حفص بن غياث النخعي ومنهم الامام بن زكريا بن ابي زائده ومنهم الامام حماد بن ابي حنيفة ومنهم يوسف بن خالد السمطي وعافيه بن يزيد الاودى وحبان ومندل ابنا على وعلى بن مسهر والقاسم بن معز واسد بن عمر والجلجلى ونوح ابن ابي مريم وغيرهم قال الخوارزمي فكان رحمه الله تعالى اذا وقعت واقعة شاوورهم وناظرهم وحاوورهم وسالهم فيسمع ما عندهم من الاخبار والاثار [صفحة ٩٩] ويقول ما عنده ويناظرهم شهرا واكثر حتى يستقر احد الاقوال فيثبته ابويوسف رحمه الله تعالى حتى اثبت الاصول على هذا المنهاج شورى لا انه تفرد بذلك كغيره من الائمة والدليل على ذلك ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) قال كنا عند وكيع ابن الجراح يوما فقال رجل اخطأ ابوحنيفة فقال وكيع وكيف يقدر ابوحنيفة ان يخطى ومعه مثل ابي يوسف وزفر ومحمد في قياسهم واجتهادهم ومثل يحيى بن زكريا ابن ابي زائده وحفص بن غياث وحبان ومندل ابنا على في حفظهم للحديث ومعرفتهم به والقاسم بن معن يعنى ابن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود في معرفته باللغة والغريبة وداود بن نصير الطائي وفضيل بن عياض في زهدهما وورعهما من كان اصحابه هؤلاء وجلسائه لم يكن ليخطئ لانه أن أخطأ ردوه إلى الحق ثم قال وكيع والذي يقول مثل هذا كالانعام بل هم اضل فمن زعم ان الحق فيمن خالف ابا حنيفة اقول له ما قال الفرزدق لجرير اولئك ابائى فجئنى بمثلهم اد اجمعتنا با

جرير الجامع واما النوع الثامن من فضائله التي لم يشاركه فيها من بعده انه اول من دون علم الشريعة ورتبه ابوابا ثم تابعه مالك بن انس رحمه الله تعالى في ترتيب الموطاء لم يسبق ابا حنيفة احد لان الصحابة رضوان الله عليهم والتابعين لهم باحسان لم يضعوا علم الشريعة ابوابا مبوبة ولا كتبا مرتبة وانما كانوا يعتمدون على قوة حفظهم فلما رأى ابو حنيفة العلم منتشرًا خاف عليه من الخلفاء السوء ان يضيعوه على ما قال عليه الصلوة والسلام ان الله لا يقبض العلم نزعًا ينتزعه وانما يقبضه بموت العلماء فيبقى رؤساء [صفحة ١٠٠] جهال فيفتون بغير علم فيضلون ويضلون فلذلك دونه ابو حنيفة فجعله ابوابا وكتبا فبدء بالطهارة ثم بالصلوة ثم بالصوم ثم سائر العبادات ثم المعاملات وهو اول من وضع كتاب الشروط وقد قيل بلغت سائل ابى حنيفة خمسمائة ألف مسألة وكتبه وكتب اصحابه تدل على ذلك مع تضمن مذهبه من المسائل الغامضة المشتعلة على دقائق النحو والحساب ما يتعب في استخراجها العلماء بالعربية والجبر والمقابلة وفنون الحساب وهو اول من استنبط حكم الاحكام وأسس قواعد الاجتهاد على سبيل الاحكام والدليل عليه ما قال الامام الشافعي رحمه الله تعالى الناس عيال على ابى حنيفة في الفقه وبسنده إلى يحيى بن معين يقول سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول لا تكذب على الله تعالى ماسمعنا باحسن من رأى ابى حنيفة وقد اخذنا باكثر اقواله انتهى مختصرا واما النوع التاسع في مناقبه انه رحمه الله تعالى كان يتعيز بكسبه الحلال ويفضل على جماعه المشايخ ولم يقبل الجوائز والعطايا والدليل على ذلك ما اخبرني فلان عن فلان (وساق السند) إلى مسعر بن كدام قال كان ابو حنيفة كلما اشترى شيئا لعياله انفق على شيوخ العلماء مثله واذا اكتسى ثوبا فعل ذلك وبسنده إلى شقيق بن ابراهيم البلخي قال كنت مع ابى حنيفة في طريق يعود مريضا فرآه رجل من بعيد فاختاب منه واخذ في طريق اخر فلما علم ان ابا حنيفة بصره خجل ووقف فقال له ابو حنيفة لم عدلت عن الطريق فقال لك على عشرة آلاف درهم وقد طال الوقت وامتدولم اقدر ان اودى فقال له ابو حنيفة سبحان الله بلغ الامر كل هذا وقد وهبته منك [٢٢] كله [صفحة ١٠١] واجعلني في حل مما دخل في قلبك حين رايتني قال شقيق فعرفت انه زاهد حقيقي وأما النوع العاشر من مناقبه التي لم يشاركه فيها احد من بعده انه مات مظلوما ومحبوسا ومسموما والدليل على ذلك ما انبأني فلان عن فلان (وساق السند) عن عبد الوهاب قال بعث المتصور إلى ابى حنيفة وسفيان الثوري وشريك بن عبدالله فادخلوا عليه فقال لهم لم ادعكم الا لخير وكتب قبل ذلك ثلاثة عهود فقال لسفيان هذا عهدك على قضاء البرة فخذها والحق بها وقال الشريك هذه عهدك على قضاء الكوفة فخذها والحق به وقال لابي حنيفة هذا عهدك على مدينتي هذه ثم قال لحاجبه وجه معهم او كما قال فمن ابى فاضربه مائة سوط فاما شريك فاخذ عهده ومضى واما سفيان فاخذ عهده وتركه في المنزل وهرب إلى اليمن واما ابو حنيفة فلم يقبل العهد فضرب مائة سوط وحبس فمات بالحبس وقد اتفق العلماء على انه ضرب على القضاء فلم يقبل ومات في الحبس ثم اختلفوا فقال بعضهم مات من الضرب وقال بعضهم سقى السم وذكر بعضهم اشياء آخر والله اعلم بالحقيقة فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب في تاريخ بغداد من المطا عن ابى حنيفة ما يعارض ما ذكرت من مناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل قال مؤلف الرسائل عفا الله عنه قد اظن المصنف أعنى الخوارزمي وأجاب فاحسن وأجار لكنى تركت نقله لان هذه العجالة لا تحتمل ذكره ومن أراد الاطلاع عليه فعليه بالسند الكبير له إلا أنى أحببت ذكر بعض استنباطاته رحمه الله تعالى من الجواب [صفحة ١٠٢] الخامس قال فمنها ما شنع هو وغيره على ابى حنيفة رضى الله عنه انه لا يعمل بالخبر وانما يعمل بالرأى وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شم رائحته وانصف اعترف ان ابا حنيفة رح اعلم الناس بالاخبار واتباع الاثار والدليل على بطلان مقاله من وجوه ثلاثة احدها ان ابا حنيفة رحمه الله يرى المراسيل حجة ويقدمها على القياس خلافا للشافعي رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو الذى يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المناسب وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب والثالث قياس الشبهه وهوان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهوان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد و ابو حنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا بان قياس الشبهه والاحالة باطل و اختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير بان قياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله بان انواع الاربعة من القياس حجة ويستعمل قياس

الشبه كثيرا ومن ذلك قولهم الخل مائع لاسى القطرة على حبسها فلايزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك موثرا فجمع الشافعي بين الخل والدهن لمشابهتهما في الصورة وابوحيفة رح جمع بين الخل والماء في المعنى المؤثر في ازالة النجاسة من الترتيق بالمجاورة والشيوخ بالدلك والتقاطر والزوال بالعصر ولذلك امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة رض لا يستعمل إلا نوعا أو نوعين من القياس والشافعي رح يستعمل الانواع الاربعة ويراها حجة ويقول الخطيب وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا [صفحہ ١٠٣] الغلبة الهوى وقله الوقوف على الفقه فمن عرف مأخذ ابي حنيفة رح د واصحابه عرف بطلان مقاله وبيان ذلك من حيث التفصيل ان ابا حنيفة قال القهقهة في الصلوة ناقضة لحديث الاعمى الذي وقع في البركة فضحك وبعض القوم قهقهة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامن قهقهه منكم فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان ضعيفا فقد وال به ابوحنيفة وترك قياس القهقهة في الصلوة على غير الصلوة خلافا للشافعي رح فانه اخذ بالقياس وقال ابوحنيفة بجواز الوضوء ببيد التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد اخذ به ابوحنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الاشربة خلافا للشافعي رح فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رح يقدم الاحاديث الضعيفة على القياس ولكن رأى الخطيب وامثاله انه ترك ابوحنيفة العمل ببعض الاحاديث التي اخذها الشافعي رح وظن انه تركها بالقياس ولم يعلموا انه انما تركها لاحاديث اصح منها فمنا قوله عليه السلام اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا تركه ابوحنيفه لانه ليرفي الصحيحين ولان القلة اسم مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان البخارى ومسلم وهو قوله عليه السلام لايبولن احدكم في الماء الدائم ثم يتوضاء منه ولفظ مسلم ثم يغتسل منه ومنها حديث ام هانى انها كرهت ان يتوضاء بالماء الذى يبيل فيه شئ تركه ابوحنيفة لان ام هانى روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا والحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلها [صفحہ ١٠٤]

مسائل في احكام

بصدر اجعلى في الاخير كافورا فلهذا الحديث اصحيح قال ابوحنيفه رض بان اسم الماء المطلق اذا زال باختلاط شئ طاهر كالسدر والكافور و الاشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي ومنها احاديث وردت في عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شئ منها في الصحاح تركوا العمل بهذا للحديث الصحيح الذى ذكره الترمذى في جامعه وهو حديث ميمونة قالت اجتنبت لنا ورسول الله صلى الله عليه وسلم فاغتسلت في جفنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها قلت انى اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليها جنابة ولا ينجسه شئ فاغتسل منه قال ابويعسى الترمذى رحمه الله هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال ابوحنيفه رحمه الله يجوز الوضوء بذلك خلافا لبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث العامة التى وردت في نجاسة الماء بموت الحيوان تركها ابوحنيفه في موت مالىس له دم سائل كالبق والذباب والزنايبر والعقارب للحديث الخاص الذى اخرجه البخارى في صحيحه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحيه شفاء وفي الاخر داء ومنها العمومات التى وردت في الميتة تركها ابوحنيفه رح في جواز دباغ جلدتها خاصة للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابن عباس قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم بشاة ميتة فقال الا استنغتم بها فقالوا يا رسول الله انها ميتة فقال انما حرم اكلها فلهذا قال يطهر جلدتها بالدباغ خلافا للجماعة ومنها هذه العمومات الواردة في الميتة ايضا تركها ابوحنيفه رحمه الله بهذا الحديث [صفحہ ١٠٥] الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدم وجوب غسل المنى وجواز القرص والفرك ظنوا ان ابا حنيفة تركها حيث قال بنجاسة المنى ولم يتركها بل عمل بها فقال يجزى الفرك في اليابس ويجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث عطاء بن يسار قال اخبرتنى عايشة رضى الله عنها انها كانت تغسل المنى عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم

فيخرج ويصلى وانا انظر إلى البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعي رح ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما على بيت حفصة فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجة مستقبل القبلة مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بل قال ابوحنيفة رحمه الله يحتمل انه كان قاعدا ليقضى حاجته فلما ابتداء في قضائها استدبر القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه وهو حديث ابي ايوب ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط ولا بول ولكن شرقوا او غربوا فلهذا الحديث قال رحمه الله تعالى لا يجوز اتسقبال القبلة في قضاء الحاجة في الصحارى والبنيان خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم توضع ثلاثا ثلاثا فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرارا المسح مستحبا وابوحنيفة رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار واما المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي رواه الترمذي في حديث على رضي الله عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه انه [صفحة ١٠٦] مسح بارسه مرة ثم قال هذا حديث حسن صحيح ومنها الاحاديث التي وردت في تعجيل المغرب وكرهه تاخيرها وظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر الصلوات وابوحنيفة يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث ولا يدل كراهه التاخير على انه ليس له وقت جواز الاداء كتأخير العصر إلى وقت اصرار الشمس فيجوز المغرب لواداه قبل غيوبة الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا قدم العشا فابدؤا به قبل ان تصلوا صلاة المغرب ولا تعجلوا عن عشاءكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها وفي اول الوقت فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الاسفار افضل وانما جمع ابوحنيفة بينهما لاحتمالها وبين الحديث الصريح الذي رواه الترمذي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اصبحوا [٢٣] بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه وبين الحديث الآخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها فان اخر الوقت ايضا وقتها واما قوله اول الوقت رضوان الله واخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزي في كتاب التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث التي وردت ان صلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابوحنيفة بموجب الحديث الصحيح الذي اخرجه الشيخان عن علي رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يوم الاحزاب ملاء الله قلوبهم وقبورهم نارا كما اشغلونا عن صلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس [صفحة ١٠٧] فلهذا قال الوسطى صلاة العصر خلافا للشافعي فانه قال الفجر ومنها الاحاديث التي وردت في الجهر بالتسمية ظنوا أن ابا حنيفة خالفها بالقياس وانما لم يعمل بها لأنها لم تصح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك فأما عن بعض الصحابة فقد صح منه شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي بن عمر الدارقطني حيث صنف كتابا في الجهر بالتسمية تعصبا وأورد فيه أحاديث موضوعه فأنكر عليه ذلك المحدثون ورموه عن قوس واحدة فلما قدم مصر قال له بعض المالكية انا شكك الله الذي لا إله الا هو هل صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر بالتسمية فقال لا فلهذا لم يعمل بها أبو حنيفة وإنما عمل بالحديث الصحيح الذي أخرجه الشيخان عن انس بن مالك قال صليت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان وكانوا لا يجهرون بيسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ فكانوا لا- يستفتحون القراءة بيسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال رحمه الله لايجهر خلافا للشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في الفاتحة نحو قول عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله كل صلوة لم يقرء فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة الكتاب صحيحة اذا قرء غيرها و لم يعلموا انه انما عمل بها ابوحنيفة وانما جمع بين الكل ابوحنيفة لانه قال الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا فهو عاص وصلوته ناقصة غير تامة وان كان تركها سبيا يجبر بسجود اسهو وقال لصلوة كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطله تبرك الفاتحة للحديث الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان على [صفحة ١٠٨] اخراجه ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسئ للصلوة فرائضها كلها فقال كبر ثم اقرء ما تيسر معك من القرآن والعمل به واجب لانه موافق لكتاب الله تعالى حيث قال فاقروا

ماتيسر من القرآن فلماذا قال لا تبطل الصلوة تبركها خلافا للشافعي رحمه الله تعالى ومنها تشهد ابن عباس رضى الله تعالى عنه ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة انما اخذ بتشهد ابن مسعود رضى الله عنه فانه اصح ما نقل قال ابو عيسى الترمذى اصح حديث روى عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد حديث ابن مسعود ثم قال الترمذى وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة والتابعين ومنها قوله عليه السلام اذا شك احد كوفي صلاته فليبين على اليقين ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة عمل به فيما اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان له غالب ظن يتحرى الصواب عملا بالحديث الصحيح الذى اخرج الشيخان فى صحيحهما عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم فى صلاته فليتحر الصواب خلافا للشافعي رحمه الله ومنها الاحاديث التى وردت فى القنوت فى صلوة الفجر ظنوا ان ابا حنيفة تركها برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم انها منسوخة والدليل عليه ما اخرج الشيخان فى الصحيحين عن انس بن مالك قال قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الفجر شهرا يد عوا على اجباء من العرب ثم تركه ومنها الحمومات الواردة فى صلاة الجنائز ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله خالفها برأيه حيث كره صلوة الجنائز فى الاوقات المكروهة الثلاثة وانما خصصها ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذى اخرج مسلم فى صحيحه عن عقبه بن عامر ثلاث ساعات كان ينهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم [صفحة ١٠٩] ان نصلى فيهن وان نقر فيهن موتانا ومنها قوله عليه السلام عفوت عن امتى عن صدقة الخيل والرقيق ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به بل عمل برأيه وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى اخرج الشيخان البخارى ومسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال وربطها تعفقا ثم لم يمنع حق الله تعالى فى رقابها ولا ظهورها فهى لذلك ستر فلذا قال فى الخيل زكوة خلافا للشافعي رح ومنها قوله عليه السلام اقطر الحاجم وللحجوم ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به برأيه ولم يعلموا ان ابا حنيفة علم معناه وتأويله فعمل بمعناه والحجامة لا تفطر للحديث الصحيح الذى اخرج الترمذى عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو صائم قال الترمذى هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذى اورد مسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج ظنوا ان ابا حنيفة تركه برأيه حيث قال القرآن افضل وانما رجح ابو حنيفة الحديث الصحيح الذى اخرج الشيخان فى الصحيحين عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمره ومنها قوله عليه السلام لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب انفرد مسلم باخراجه ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بالقياس وانما عمل ابو حنيفة رح بالحديث الذى اتفقا على صحته واخرجه فى صحيحهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم تزوج ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفعة فيما لو يقسم ظنوا ان ابا حنيفة تركه بالقياس وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى اتفق الشيخان على اخراجه وهو قوله عليه الصلوة والسلام الجار احق بسقبة ومنها الصومات الواردة فى الحث على نوازل العبادات ظنوا ان ابا حنيفة تركها [صفحة ١١٠] بالقياس حيث قال الاشتغال بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة بالحديث الصحيح ولكن اصوم واقطروا تزوج النساء فمن رغب عن سلتى فليس منى ومنها العمومات الواردة فى اشتراط الولي فى النكاح نحو قوله عليه السلام لانكاح الابولى ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بانه يصح النكاح بغير ولي فى البالغة وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح الخاص الذى اخرج الترمذى فى جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن فى نفسها واذتها صماتها والحديث الصحيح الذى رواه البخارى ان ختساء زوجها ابوها وهى كارهه وكانت ثيبه فرد النبي صلى الله عليه وسلم نكاحها فلماذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها من وليها والبكر تستأذن خلافا للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الدالة على اشتراط التسمية [٢٤]. فى النكاح ظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذى رواه الترمذى فى جامعه ان امراة انت عبدالله بن مسعود وقد تزوجها رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداق ولم يدخل بها فقال عبدالله ارى لها مثل صداق نساءها ولها الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى فى تزويج بنت واشق الاشجعية مثل ما قضى به عبدالله قال الترمذى هذا حديث صحيح فلماذا قال ابو حنيفة رحمه الله يصح النكاح خلافا للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الواردة فى اباحة الطلاق ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله عليه تركها بالقياس حيث قال بجهة ارسال الثلاث وانما اعتمد ابو حنيفة رح بالحديث الصحيح [صفحة ١١١] اتفق الشيخان على

اخراج و هو حدیث ابن عمر انه طلق امراته في حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال مره فليراجعها ثم يمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم ان شاء امسكها بعد وان شاء طلقها قبل ان يبين فتلك العدة التي امر الله تعالى ان يطلق لها النساء ومنها جريان القصاص في كسر السن خلافا للشافعي رحمه الله ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اخرج البخاري في صحيحه وهو حديث انس ان الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت سنها فعرضوا عليهم الارش فابوا فاعرضوا عليهم العفو فابوا فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم فأمرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها العمومات الواردة بقتل المشركين ظنوا ان ابا حنيفة ما عمل بها بل بالقياس حيث قال لا يقتل المرأة ولا الشيخ الفاني ولا الرهبان ولا العميان خلافا للشافعي رحمه الله وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت مقتولة في بعض مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل النساء والصبيان قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات الواردة في اباحة صيد الكلب ظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل بالقياس حيث قال بانه لا يوكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا للشافعي رحمه الله في احد قولي واما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله بالحديث الصحيح الذي اخرج الشيخان ان عدى بن حاتم سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا [صفحه ۱۱۲] اكل فلا تأكل فانما امسك على نفسه ومنها الرد على ذوى السهام الا على الزوج والزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع في بيت المال ظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله قال ذلك بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة رح بالحديث الصحيح الذي اخرج البخاري ومسلم وهو حديث ابي هريرة رضى الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قضى في جنين امرأة من بنى لحيان سقط ميتا بغرة عند اوامه ثم توفيت المرأة التي قضى لها بالغرة فقضى رسول الله صلى الله عليه وسلم بان ميراثها بينها وزوجها وان العقل على عصبتها واحاديث آخر أخرجه مسلم في صحيحه فعلم بهذا كله ان الذي قاله الخطيب وغيره ان ابا حنيفة كان يعمل بالقياس والرأى دون الاخبار بهت وافتراء وهو واصحابه برأء وانما يعملون بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله عليهم اجمعين انتهى ما قاله الخوارزمي رحمه الله مؤلف گوید عفا الله عنه اگر چه در این اصل رابع سخن به طول کشید اما برای برادران احناف از فوائد خالی نیست که اکثر کم علمان الحديث غير مقلدين همين وظیفه ورد زبان دارند که امام ابوحنيفه رح قیاس و رأى خود را بر حدیث مقدم می کند معاذ الله من ذلك که امام ابوحنيفه رح قیاس خود را بر قول صحابی هم مقدم نمی کند چنانچه مشهور است که خليفه منصور به طرف امام اعظم رحمه الله نوشت که من شنیده ام که تو قیاس خود بر حدیث مقدم می کنی امام در جواب نوشت ليس الامر كما بلغك يا امير المؤمنين انما اعلم اولاً- بكتاب الله ثم بستته رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم اقصية ابي بكر وعمر وعثمان وعلى ثم اقصية بقية الصحابة رضى الله عنهم ثم اقيس بعد ذلك و به این سخن محض از تعصب [صفحه ۱۱۳] و تحسد به نسبت امام اعظم رضى الله عنه نزد جهلا حجت می گیرند و بعض مواضع است که فکر آنها به غور مأخذ حضرت امام نمی رسد و به دقایق استنباطات خداداد او رحمه الله تعالى نمی توانند رسید زیرا که انتهاء عروج این جماعت تا صحاح سته است و زمانه اصحاب صحاح سته بعد از زمانه حضرت امام اعظم است رحمه الله تعالى به قدر صد سال زیاده و کم پس اگر کدام حدیثی در زمانه اصحاب صحاح ضعیف باشد از آن لازم نمی آید که همان حدیث در زمانه امام اعظم هم ضعیف باشد به جهت احتمال آنکه طریان ضعف در آن حدیث از سبب رواه متأخرین باشد چنانچه همين مضمون از فرموده حضرت شيخ عبدالحق محدث دهلوی در کتاب فتح المنان سابق ذکر یافت و شيخ عبدالحق اول کسی است بعد خیر القرون خلط و ملط در آرای عالم به عموم پیدا شد و زمانه رنگ دیگر گرفت اگر دیگر نمی گرفت تخصیص خیر القرون از زبان مبارک رسول امين مأمون برای چه بود. خاتمه در اول رساله تحرير یافته که وهابیان دو فرقه اند وهابی حقیقی که خود را اهل حدیث می گویند و مقلدین مذاهب را مشرکین و کفار و مباح المال والدم می دانند چون نجدیان و بعض افراد وهابیان هندو بنام حضرت امام ابوحنيفه رحمه الله عليه سخت توهين و طعن و لعن در کتب خود می نویسند چون ابوالقاسم بنارسی نو مسلم که کتابی مسمی به الجرح على ابي حنيفة تألیف کرده است در آن می نویسد که او یعنی ابوحنيفه قرآن

و حدیث نخوانده بود و او علم تاریخ و تفسیر مطلقاً نمی دانست و او مانند شیخ چلی خیالات داشت و از او یک حجام بهتر است و فقه او فقه بی علمی است و او در علم حدیث بالکل نادان بود که یک حدیث هم به او نرسیده و او ضعیف و تمامی استادان و شاگردان او ضعیف و او مرجیه و جهمیه زندیق بود و مرجیه از اسلام خارج اند لهذا حنفیان هم از اسلام خارج اند و او بنیاد شرک [صفحه ۱۱۴] قائم کرد لهذا او مشرک شد و طریقه او خلاف صریح قرآن است و او نه مجتهد بود و نه در او شروط اجتهاد موجود بودند و او قرن الشیطان است و او باغی است و از او هیچکس در مسلمانان زیاده رذیل و منحوس نگذشته اباطیل وهابیه نقل از الجرح علی ابی حنیفه طبع سعید المطابع بنارس سنه ۱۳۳۰ و چون عبدالجلیل سامردی که کتابی بنام بوی غسلین در سنه ۱۳۱۹ طبع کرده و در آن هم داد گستاخی داده است و باز دیگر مقتدایان متقدمین آنها چون ابن تیمیه و ابن قیم و ابن عبدالهاد و مقتدایان متأخرین اینها چون قاضی شوکانی مینی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی و غیرهم این جمله به نسبت فقه امام ابوحنیفه چیزها نوشته که ذکر آنها نهایت تطویل طلب است خیر آنها دانند عقائد و اعمال شان دانند به حکم آیه کریمه افرأیت من اتخذ الهه هواه واصله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله کیست که گمراه او تعالی راه به راه راست آرد اما سوال در اینجا از فرقه ثانیه وهابیه که خودها را در لباس حنفیت پوشانیده عوام و کم علمان را از راه می برند این است که ایماناً راست بگویند که آیا شمایان عقائد اعمال طائفه او لی را نیک و مستحسن می دانید یا قبیح و نا جائز اگر نیک و مستحسن دانند پس به حکم حدیث المؤمن من احب ایشان نیز جز ولا ینفک آنها می باشید و دعوی حنفیت شمایان به نفاق است پس آیات منافقین کفار که در اول رساله تحریر یافته است بر شمایان هو بهور است و صادق می آیند. و اگر عقائد و اعمال و اقوال آنها را قبیح و ناروا می دانید پس قسم به ذات پروردگار شمایان را داده می شود راست بگویند که کدام فردی از افراد شمایان کدام کتابی کدام رساله کدام تحریری و در تردید آنها نوشته است یا نه اگر نوشته است نامش چیست و مصنفش کیست و اگر نه نوشته است غیرت اسلامی و حمیت ایمانی [صفحه ۱۱۵] شمایان چه مقدار است از جماعه اولی که مقلدین را خطابه‌های شرک و کفر و غیره می دهند سوال است که شمایان در اعمال و عقائد پیروی مقتدایان خود چون قاضی شوکانی و مولوی اسمعیل دهلوی و صدیق حسن خان بهوپالی می کنید یا نه اگر می کنید شمایان هم مقلدین ثابت گشتید فرق ما و شما این است که مایان مقلدین امام ابوحنیفه و شمایان مقلدین شوکانی و غیره و نسبتی که از شرک و کفر و بدعت به جماعت مقلدین مذاهب می کنید بر شمایان هم راست می آید و اگر پیروی آنها نمی کنید پس چنانچه الجرح علی ابی حنیفه و غیره می نویسد کدام جرحی هم بر آنها نوشته اید یا نه اگر نوشته اید کدام است و اگر نه باعثش چیست و اگر گویند که مایان پیروی احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم می کنیم پس در اینجا سؤال این است که آیا شمایان را صحبت خیر البشر علیه الصلاة والسلام حاصل شده است و به گوش خود از حضور اقدس او صلی الله علیه و سلم احادیث شنیده اید یا نه اگر شق اول است ثابت کنید صحبت خود را و اگر شق ثانی است پس شمایان را احادیث مبارکه که رسانید اگر گویند که احادیث مایان را مصنفین کتب احادیث چون صحاح سته و غیرهم رسانیدند پس سوال این است که اصحاب صحاح و غیرهم از روایانی که نقلی احادیث می کنند معتمدین و موثقین بودند یا اگر موثقین نبودند بر قول و روایت آنها عمل کردن خطا است و اگر موثقین بودند به کدام دلیل اگر گویند به دلیل آنکه بزرگان دین چون امام بخاری و امام مسلم و ابو عیسی ترمذی و یحیی بن معین و حاکم و ابن جوزی و امام سیوطی و غیره هم آنها را معتمدین و موثقین نوشته اند گویم الحمد لله چشم ما روشن دل ما شاد که این عین تقلید شخصی است که معنای تقلید قبول کردن قول شخصی است بلا- طلب دلیل اما افسوس که برای شمایان آفتی دیگر پیدا کرده و تراشیده خود شمایان پیش می آید که تقلید شخصی کفر و شرک و بدعت است [صفحه ۱۱۶]

آن را علاج چیست در این وقت ختم رساله بر ذکر احادیث ثلثه می کنم به گوش هوش بشنو حدیث اول حدیث افتراق الامه است در صحیح ترمذی به روایت عبدالله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لياتين على امتي ما اتى على بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل حتى ان كان منهم من إلى امه علانية لكان في امتي من يصنع ذلك وان بنى اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة تفرق امتي على ثلاث وسبعين ملة كلهم في النار الا امه واحده قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي وفي رواية احمد وابي داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام تتجارى بهم تلك الاهواء كما تتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخلته اين حدیث شریف جنگ هفتاد و دو ملت را صلح نهاد رسول مقبول آیه کریمه و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى زينت بخش کلام مبارک اوست فرموده است که امت من چون بنی اسرائیل بر هفتاد سه ملة متفرق خواهند شد از آن جمله هفتاد و دو فرقه به آتش دوزه بروند مگر یکی اصحاب عرض کردند که ای پیغامبر خدا آن کدام فرقه خواهد بود که ناجیه باشد فرمود آنان که بروند بران راهی، که من و اصحاب من بر آن راهیم سوال آیا این هفتاد و دو فرقه در امت دعوتند یا در امت اجابت گویم که در امت اجابت است که در حدیث لفظ امتی مکرر آمده است و ملل زائغه که اهل قبله نیستند آنها را امه آن حضرت گفته نمی شود و علماء علم کلام هفتاد و دو فرقه را در اهل قبله شمرده اند و ثابت کرده اند که فرقه ناجیه همین فرقه اهل السنه والجماعه است که مقلدین مذاهب اربعه اند در اینجا سؤالی بس عظیم و سخت پیچیده در میان امت و آن [صفحه ۱۱۷] این ست که جمله طوائف هفتاد و سه فرقه کلمه گو هستند و هر کدامی از اینها همین حدیث شریف را قبول دارند سوال این است که هر یکی از این هفتاد و سه فرقه دعوی این می کند که فرقه ناجیه منم و ما انا علیه واصحابی در حق من راست است حالا کدام کس باشد که در میان این طوائف حکم و امین شده فیصله حق کند و اگر کسی فیصله هم کند کدام فرقه باشد که خلاف مقصود خود آن فیصله را قبول کند پس میان اهل السنه والجماعه علاجی دیگر ندانسته همان رسول مقبول را صلى الله عليه و سلم امین قبول کردیم که او را مأمون از زیغ و باطل یافتمم بالتجاوز اری عرض کردیم که ای رسول خدا صلى الله عليك و سلم هم تو فیصله این مهم بفرما دیدیم که به فضل خدا هم در این حدیث فیصله پیدا شد و آن جمله وهی الجماعة است بروایه ابو داود و احمد و لفظ جماعت در نام اهل السنه والجماعه موجود است و مراد از جماعه کثرت افراد امت است و کثرت افراد اهل السنه به نسبت و مقابله هر فرقه از این فرق هفتاد و دو بدیهی است اگر کسی را باور نشود آدم شماری عالم را که به حکم حکام وقت فیصل می شود پیش نظر نهد تا حق حق شود و باطل باطل گردد بلکه افراد اهل السنه والجماعه که پابند و مقلدین مذاهب اربعه اند اگر به مقابله جمله هفتاد و دو فرقه گرفته شوند تا هم به فضل الهی زیاده هستند اگر کسی گوید که مراد از جماعه در حدیث کسانی اند که بر راه صواب باشند گو تعداد افراد او کم باشد چنانچه بعض محرومین را همین گمان است گوئیم که فیصله این قصه باز هم رسول مقبول صلى الله عليه و سلم در حدیث دیگر فرموده است که مراد از لفظ جماعه کثرت افراد است و آن این است عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله لا یجتمع امتی او قال امه محمد علی ضلاله وید الله علی الجماعة و من شد شد فی النار رواه الترمذی وعن [صفحه ۱۱۸]

لا تجمع امتی علی الضلاله

ابی بصره قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سألت ربي ان لا تجتمع امتي على ضلالة فاعطانيها رواه الطبرانی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية رواه البخاری باز هم اگر کسی گوید در این احادیث شریفه اگر چه لفظ اجتماع امه و لفظ جماعه آمده است اما باز هم تصریح به کثرت افراد نیست گوئیم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اتبعوا السواد الاعظم فانه من شد شد فی النار رواه ابن ماجه وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الشيطان ذئب الانسان كذئب الغنم يأخذ الشاة القاصية والناحية واياكم والشعاب وعلیکم بالجماعه والعامه

رواه احمد وعن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه رواه احمد و ابو داود ومشكوة شريف لفظ سواد اعظم و عامه تصريح است به كثرت افراد و كثرت افراد در مقابله جميع فرق اهل قبله مر اهل السنة والجماعة و مقلدين مذاهب اربعة را است پس ثابت شد كه فرقه ناجيه هم فرقه اهل السنة والجماعة است، حديث دوم مردی است از حضرت عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدء غريبا وسيعور غريبا كما بدء فطوبى للغرباء ترمذی فی باب ما جاء ان الاسلام بدء غريبا صفحه ۳۷۷ غريب در اصطلاح عرب مسافر و تنها را گویند لینی دین اسلام در ابتدا ضعيف بود و از ضعف ترقی به قوت کرد تا كه رسید به حد كمال قوت بعد از آن رو به نزول کرد تا كه رسید در این زمان به حد كمال ضعف و هنوز تنزل او یوما فیوما در زیادت است و این صفت نیست در تمامی اهل قبله مگر اهل السنة والجماعة را زیرا كه معلوم و مشاهد هر ذی فهم [صفحه ۱۱۹] است كه تمامی فرق زائغه چون شیعه و خارجیه و وهابیه و نیجریه و مرزائیه و غیرهم در این زمان یوما فیوما در ترقی است اگر کسی را شك آید آدم شماری ده سال سابق را با آدم شماری حال مقابله کند و بیند كه فرق زائغه چه مقدار سال به سال زیادت می کنند و این زیادت از كجا می آید از افراد اهل السنة والجماعة كم می شوند و سبب اخراج عوام از تقلید و دخولش در فرق زائغه معلوم است كه در آن طرق پابندی اكثر محارم شرعیه نیست و هر كس مطلق العنان مجتهد وقت خود است هر چه خواهد آن كند و نفوس اماره این زمانه از تقلید و پابندی شرع شریف ابا می کنند از آن وجه ربقه تقلید از گردن های خود انداخته لا مذهبی اختیار می کنند و مطابق خواهشات نفوس خود بلا لومة لائم و او نفس پروری داده عمر خود را در مقتضیات نفوس به آخر می رسانند پس از این حدیث شریف معلوم شد كه اسلام حقیقی همین جماعت اهل السنة والجماعة مقلدين مذاهب اربعة است بلکه اسلام نام همین جماعت مقرر شد كه از غربت به ترقی رسید و باز از ترقی رو به غربت نهاد فالحمد لله على ذلك وانا لله و انا اليه راجعون و اگر کسی گوید كه در حدیث شریف لفظ اسلام است و اسلام در مقابله كفر مستعمل می شود پس معنای حدیث چنان باشد كه اقتدار و حكومت اسلام از ضعف به قوت رسید و از قوت باز رجوع به ضعف خواهد نمود گوئیم آن حاکمان ذوی الاقتدار اسلامیه كه بودند آیا وهابیه غیر مقلدين بودند آیا شیعه و نیجریه بودند آیا مرزائی و نجدی بودند آنها هم آخر مسلمانان مقلدين یکی از مذاهب اربعة بودند پس ضعف آنها در مقابله كفار باز هم ضعف جماعت مقلدين شد حدیث سوم عن انس رضی الله عنه قال جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم متى قيام الساعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم إلى الصلاة فلما صلوته قال اين السائل عن قيام الساعة فقال الرجل [صفحه ۱۲۰] انا يا رسول الله قال ما اعددت لها قال يا رسول الله ما اعددت لها كثير صلوة ولا صوم الا اني احب الله ورسوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب و انت مع من اجبت فما رایت فرح المسلمين بعد الاسلام فرحهم بها هذا حدیث صحيح ترمذی صفحه ۳۴۴ مقصود از حدیث شریف آنكه هر كه در دنیا کسی را محبوب دارد و در عقبی به همراه او در صف او و در درجه او خواهد بود پس کسانی كه دعوی حنفیت می کنند و با نجدیان محبت قلبی دارند و افعال شنیعه آنها را مستحسن می دانند و به قتل مسلمین اهل حرمین و هتك حرمت الله و تخريب شعائر الله بر او لقب غازی و موحد كامل و عظمة السلطان می نهند و تولای آنها می کنند پس به حكم همین حدیث شریف و حكم کریمه و من يتولهم منكم فانه منهم این کلمه گویان حنفی نما در روز قیامت در صف آنها و در درجه آنها خواهند بود پس به دعوی حنفیت آنها کسی فریفته نشود كه اینها عقیده عین آنهایند ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب اللهم ارزقنا حبك وحب من يحبك وحب عمل صالح يقربنا إلى حبك وحب عبد صالح يد لنا إلى حبك و ارزقنا اطاعتك واطاعة رسولك واطاعة عبادك الصالحين فقد قلت وقولك حق ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما وليكن هذا آخر ما اردنا تحريره في هذا المقام وصلى الله على سيدنا محمد واله واصحابه بارك وسلم وكان الفراغ من تحرير الرسالة ضحوه الاثني الثامن عشره من شهر جمادى الاولى المنسلكة في شهر سنة ست واربعين بعد الالف وثلاثمات وانا الفقير إلى الله

محمد حسن المجددی الفاروقی اللهم اختم لنا ولمن نظر فيها بعین الانصاف بالخير والسعادة يازالوجود والمغفرة تأليف ۱۳۴۶ تمت بالخير ۱۹۲۸ [صفحه ۱۲۱] تقریظ حضرت علامه العصر رأس العلماء مولنا عبد الباقي صاحب قاضي بلاد سنده و بلوچستان و سجاده نشین در گاه عالی حضرت مفتی و یار السنده استاذ الآفاق علامه مولنا محمد عبدالغفور الهامیونی علیه الرحمة بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده وعلى اله واصحابه الذين هم الموضوعيون عنده اما بعد فاني قد طالعت الرسالة المسماة بالاصول الاربعه في توحيد الوهابيه التي ضفها الجرح المقام والبحر الطمطم حافظ آيات القران ناشر احاديث رسول الرحمن المقتدى في مذهب الامام النعمان حضرة سيدى ومولايى الحاج محمد حسن جان لازالت شمس افاضة ساطعة وبدور افادته لامعة فوجدتها بحمد الله حاوية على تحقيقات انيقة وشاملة على تدقيقات رشيقة ماسمعتها الآذان ولا رأتها الاعين ولا خطرت على قلب بشر مشيدة بالدلائل الساطعة ومؤيدة بالحجج القاطعة نافعة نفاعجا و فاتحة قلبى با غلغا و اعينا عميا و آذانا ضمما ولا ريب فى انها ماء زمزم يشربونه بنيل الشفاء من كان قلوبهم غلغا وتنكشف افئدتهم بها انكشافا يقربهم إلى الله زلفى وماء الحيات يحيى به صدور الموتى وكحل الجواهر يبصره عيون اهل العمى فله در مؤلفها حيث اتى بدلائل شافية و تحقيقات كافية فيالت شعرى هذا كتاب ينطق علمك بالحق والصواب ولعمري ان هذا هو القول الفيصل فى الباب وفصل الخطاب فمن اعرض بعد هذا التحقيق وكان من مرض القلب عليلا فاقراء فى شأنه قوله تعالى من كان فى هذه اعمى فهو فى الآخرة اعمى واضل سبيلا واخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمين وسلام على جميع عباد الله الصالحين خصوصا على سيدنا وشفيعنا خاتم النبيين وعلى اله واصحابه اجمعين انا الفقير عبد الباقي الهامیونی عفا الله عنه [صفحه ۱۲۲] تقریظ حضرت علامه الدهر رئيس العلماء مولنا محمد حسن صاحب سجاده نشین در گاه کپسار شريف و مفتی بلوچستان - بسم الله الرحمن الرحيم محمده وتصلی على رسوله الكريم والا جميع من سلك صراط المستقيم اما بعد بر ضمائر ارباب بصائر مخفی نماند که در این زمان فساد و طغیان که شیطان و قرن الشیطان در اغواء بنی نوع انسان از سر تا پا مشغول ومنهمک اند از هیچ گوشه نداء ارحنى یا بلال مسموع نمی گردد و هیچ کسی از اصحاب فضل و کمال در احیاء معتقدات اهل السنة و اماته به دعوات عقائد خبیثه مستحده مشغول نمی نماید حال آنکه ارباب مذاهب باطله همچون روافض و مرزائیه و وهابیه در اغواء خلق الله به کمال جوش و خروش معین ابلیس پر تلیس اند و در این تکاپوی روزانه به تیز رفتاری تمام روز افزون ترقی می دارند خصوصا فرقه شاذه وهابیه که خود را در لباس متقیانه ملبوس نموده باجبه و دستار مهره دار و ریش مشروع و عصای دراز در پرده اشاعت توحید و اتباع سنت و تبلیغ اسلام در دین حضرت سید المرسلین عیارانه رهنزی ها می کنند و هر کس می داند که توحید ایشان مصنوع به توحید نجدی است نه اصلی توحید اسلامی و سنت ایشان سنت ابن عبدالوهاب و ابن تیمیه است نه سنت نبویه علی صاحبها الصلوة والتحیه و کسانى که در علم تاریخ ید طولی می دارند به وجه احسن می دانند که اکثر اهل مذاهب باطله عقائد فاسده خود را به بهانه تأیید و حمایت توحید الهی فروغ در اوج داده اند چنانکه طائفه معتزله که قرآن پاک کلام الهی را حادث می دانند و از قدیم دانستنش انکار می کنند و می گویند که در صورت اعتقاد قوم کلام الهی تعدد قدماء لازم می آید و آن منافی توحید است کما يستفاد من کتاب المامون العباسی خلیفه بغداد إلى نائبه اسحاق بن ابراهیم الخزاعی المذکور فی تاریخ الخلفاء فی ترجمه المأمون و نمی دانند که ممنوع و منافی توحید تعدد ذوات قدیمه است نه تعدد صفات قدیمه کما حقه فی شرح العقائد النسفیة بما لا يتصور المزيد علیه و همچون حکماء فلاسفه مثل افلاطون و جالینوس و ارسطاطالیس و غیرهم که توحید ذات پاک باری تعالی را به حدی که رسانیده بودند که می گفتند الواحد الحقیقی لا یصدر منه الا الواحد لهذا از باعث تضییق و تقریظ در توحید از افعال لما یرید بودن او تعالی و از خالق کل شیء بودنش انکار نموده در وادی ضلالت [صفحه ۱۲۳] سرنگون افتادند و خالقیات او تعالی شانه را فقط در خلق عقل اول محدود و محصور کردند همچنین وهابیان نیز در توحید اسلامی تضییق و تقریظ و تحریف نموده تعظیم غیر الله را اگر چه در حد اجازت شرعی محدود بوده باشد منافی توحید و مرادف شرک و کفر دانستند کما صرحوا به فی کتبهم المؤلفه فی ذکر التوحید النجدی صد هزار شکر باری تعالی بجا آورده می شود که در این زمان سعادت اقتران

ذات ملکی صفات حجة الخلف بقية السلف راس المشايخ الكرام ورئيس العلماء العظام مولنا ومقتدانا حضرت خواجه محمد حسن جان صاحب فاروقی مجددی سجاده نشین در گاه ننده سائینداد زیدت برکاته و فیوضاته در تردید اقوال و هابیان کتابی مستمی به (الاصول الاربعة فی تردید الوهابیه) تألیف نرده مسلمانان عالم را از شرائن طائفه مفسده نجات بخشیده است فبادروا الیها الطلاب الی مطالعة هذا الكتاب فانه عديم النظر في هذا الباب مشتمل على الحق والصواب وانا الفقير محمد حسن الکتباری عفا عنه الباری حیث من علی كافة المسلمين بما یفید حفظ عقائدهم واذعانهم جین ماسرع المنهبون من ارباب المذاهب الباطلة بنهب متاع ایمانهم وشفی من علیل العقائد السیئة من کان علی شفا وواضح من مراسم الدین ما قد تغیر وعفا ولیس هذا سنه مستحدثة استأثر بها المؤلف الحبر النحریز بل احقاق الحق وابطال الباطل سنه قديمة فی بیت هذا الشیخ الکبیر مستمرة فیهم عن الاکابر الی الاصاغر یرویها الاخلاف عن اسلاف العشائر کیف لاهو من نسل من هو الفاروق بین الحق والباطل صاحب الدرہ والاحتساب الی وضع الله الحق علی لسانه وجعل لایه موافقا للوحی و الكتاب ومن اولاد من هو الامام الربانی والمجمدد للالف الثانی رحمہ الله علیہ الذی شف کتابه المسمى بتحقیق النبوة حین رأى بعض متغلبه زمانه عذب كثيرا من علماء الاسلام بتشديدان إتعذیبات لا یناسب ذکرها لرسوخهم فی متابعة الشرائع واذعان الرسل وبلغ الامر الی ان یهجر التصریح باسم خاتم الانبیاء علیہ الصلوٰة والسلام فی مجلسه ومنع ذبح البقره وهو من اجل شعائر الاسلام فی الهند وخرب المساجد ومقابر اهل الاسلام وعظم معابد الکفار ورسوماتهم وعباداتهم وشف کتابه فی التردید علی الروافض حی راء فتنتهم قد فشت فی الهند واکنفاها فالخلف الصالح من اتم بسمات آباءه انصف بصفات کبرائه لیكون اتصافه بتلك الصفات علی صحة انتسابه برهانا کبیرا ومن لم یتصف فکأنه لم یأت بما یکون علی ما ادعاه سلطانا [صفحه ۱۲۴] نصیرا فیافاض الجود ویا غایه کل مقصود افضل علینا من برکات هذا الشیخ للمؤلف واجزه عنا وعن جمیع المسلمین ما یوازی غناءه ویخازی عنائه من جمیل الثناء والصالح الدعاء وخر دعوتنا ان الحمد لله رب العلمین والصلوة واسلام علی سید المرسلین وعلی آله وصحبه اجمعین کتبه الفقیر محمد قاسم المتوطن فی بلدة گروهی یاسین ضلع سکهر سنده تقریظ جناب قدوة السالکین علامه مخدوم بصرالدین صاحب سیوستانی - بسم الله الرحمن الرحمن الله تعالی در مولنا المؤلف الشیخ الکامل والعالم العامل المشتهر فی المشارق والمغرب صاحب المقامات العلیة والمناقب حیث بنی اربعة بسم الله الرحمن الرحیم نحمده ونصلی علی رسوله الکریم وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد پس چونکه دستور مقرر شده که قبل از شروع کتاب مختصر حالات منصف برای ازدیاد بصیرت ناظرین ذکر کرده می شوند بنابراین نبذی از حالات با برکات حضرت مؤلف این کتاب درج کرده می آید والله الموفق والمعین مخفی نماند که حضرت سیدنا المؤلف امام الوقت شیخ الاسلام خواجه محمد حسن جان صاحب قبله سجاده نشین در گاه ننده سائینداد مد ظله العالی خلف اکبر وقائم مقام حضرت شیخ قطب الوقت غوث الزمان سراج الاولیاء خواجه عبدالرحمن صاحب فاروقی مجددی معصومی می باشد در خاندان عالی سلسله فیوض و بکرات و علوم ظاهری و باطنی ابا عن جد مسلسل و متوارث جاری است بتاريخ ۶ شوال سنه ۱۲۷۸ هج حضرت مولانا المؤلف در دار الرشاد قندها رونق افروز عالم وجود گشتند و ایم طفلی به تحصیل به کمالات از خدمت والد بزرگوار خود مشغول شده علوم درسیه و کتب ابتدائیه را از آن حضرت درس می گرفتند و به نظر کیمیا اثر حضرت ایشان باعلی بمارح کمال رسیدند تا که در ایام انقلاب دولت افغانیه و تسلط حکومت انگریز بر آن دیار حضرت سراج الاولیاء بمعهم تمامی اهل و عیال در سنه ۱۲۹۷ هج به اراده توطن و سکونت به طرف عربستان هجرت فرمودند و هم درد آن زمان حضرت مؤلف قبله با وجود صغر سن در غزوات اسلامیة در صف مجاهدین و مبارزین اسلام داخل شده شامل زمره والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم می شدند و چون گذر حضرت ایشان بر ملک سنده افتاد حسب استدعاء مخلصین صادقین آن دیار چندی در قریه نکهر از توابع حیدر آباد سنده توقف افتاد و در آن ایام بعض علوم عقلیه و نقلیه از حضرت علامه الحاج الحافظ مولوی لعل محمد صاحب المتعلوی اخذ فرمودند چون بمعهم جمیع قبایل و عشائر در سنه ۱۳۰۰ هج [صفحه ۱۲۵] به بلاد حرمین شریفین رسیدند در آن بلاد متبرکه که پنج سال اقامتگزین شدند و از ماشهر علماء کرام آن دیار چون حضرت شیخ زینی

احمد دهلان و حضرت شیخ رحمه الله مهاجر هندی تکمیل علوم خصوصاً استفاده و استفاضه علم حدیث و اجازت روایت صحاح سته حاصل نمودند و با وجودی که خدمت ذوی الحقوق و سرپرستی جمله عائله و قافله و رفقاء سفر که مشتمل بر عجائز و اطفال و زائد از شصت نفر بودند مفوض بذات سامی صفات حضرت مؤلف قبله بوده تا هم مع بجا آوری حق الخدمت در ادای سعی و طواف و حج و عمره و زیارت مشاهد و مآثر متبرکه و درس علوم و کسب کمالات و حصول سعادات شب و روز کوشان می بودند و همدر آن ایام با وجود این همه اشغال و علائق محض بلطف الهی و حسن سعی و عالی همتی خویش به دولت حفظ کلام الله شریف مشرف شدند بعد از مدت پنج سال حسب الامر حضرت والد سراج الاولیاء قدس سره باز به ملک سنده معاودت فرمودند و در قریه نکهر تقریباً ده سال سکونت پذیر شدند و چون حضرت سراج الاولیاء در سنه ۱۳۱۵ هج به جوار رحمت الهی پیوستند حضرت مؤلف قبله به اتفاق اعزه و علماء و مریدین و مخلصین مسند آرای طریقه آباد اجداد شدند و در قریه ننده سائنداد خانقاه و مکانات و مسجد تعمیر فرمود سکونت اختیار نمودند و در سنه ۱۳۲۰ هج باز داعیه سفر حرمین شریفین (که همیشه مرکز خاطر عاطر می باشد) تازه شد و با جماعت مخلصین و محبین سفر میمنت اثر به خیر و خوبی تمام نموده مراجعت فرمودند باز در سنه ۱۳۲۲ هج معاودت حج و زیارت نمودند نوبت چهارم برای زیارت انبیاء و اولیاء باره عراق و بغداد شریف سفر حج اختیار فرمودند و در آن دیار جمیع مشاهد و مزارات متبرکه را زیارت نموده بعد از حج و زیارت روضه مطهره به راه شام و بیت المقدس معاودت فرمودند و از زیارت انبیاء کرام علیهم السلام مشرف و فیضیاب شدند حالات عجیبه و غریبه که در این اسفار مشاهده شده جمله در سفر تامهای خود مفصلاً مرقوم فرموده اند و الحال بر خانقاه شریف که مأوی الغربا و مرجع الفقراء و الصلحاء است در ننده سائنداد داکنانه ننده محمد خان ضلع حیدر آباد سنده به ارشاد و هدایتی بندگان خدا مشغول اند و اوقاب شریفه به وظائف عبادات و خیرات و مبرات معمور و مصروف خصوصاً در خدمت خلق الله و هم دردی بنی نوع انسان و حمایت مذهب اهل سنت و جماعت و قمع و قلع مذاهب باطله و ضلالات شائعه که به هر طرف عالم گیر شده اند وجود شریف حضرت ایشان در اینچنین زمانه قحط الرجال از مغنمات عزیزه و نعماء عظیمه است متع الله المسلمین به طول بقائه و افاض علینا من فیوضه و برکاته آمین و حضرت ایشان با وجود کثرت مطالعه و وسعت معلومات و تبحر در علوم دینی و قدرت بر تألیف [صفحه ۱۲۶] و تصنیف به کمال سلاست و نفاست به سبب قلت فرصت و عدم فراغت چند رساله های مختصره و چند کتب معدوده تصنیف کرده اند که اسماء بعضی از آنها مرقوم می شوند انیس المریدین کتابی است مشتمل بر اسرار و فواید عجیبه در ذکر مقامات و خوارق عادات حضرت قبله بزرگوار خود که نافع و مفید خاص و عام است انساب الانجاب در نسب حضرات مجددیه که اسماء تمامی حضرت مجددیه را تا این زمانه در آن درج فرموده اند رساله تهلیلیه در معنی کمله طیبه و بیان عقاید مذهب اهل السنه و الجماعه و این هر سه تألیفات خود را به سعی خویش طبع فرموده مفت تقسیم نموده اند و آنچه طبع نشده اند بسیارند منها شفاء الأمراض عربی در وظائف و اعمال و تعویذات مجربه منها رساله رد قادیانی منها رساله عالم برزخ در بیان روح عوبی منها رساله تحقیق الجمعه فی القرى عوبی منها اشاره إلى البشاره در تردید اقوال معترض بر مکتوبات شریف منها سفر نامه ها و شرح چهل کاف و اجازت نامه احادیث مسلسل از شیخ محمد ابی نصر شامی عربی منها شرح حکم شیخ عطاء الله الاسکندرانی منها ترجمه عهد و مواتیق شیخ عبدالوهاب شعرانی فارسی و منها الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه منها رساله فی احکام الطاعون عربی منها سرور المحزون فی اللطائف عربی منها رساله فی ذکر اولیاء الزمان الذین تشرف المؤلف بملاقاتهم منها رساله فی عجائب مصنوعات الله تعالی فارسی و غیرها و اخر دعوتنا ان الحمد لله رب العالمین و الصلوٰة علی سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین

پاورقی

[۱] راه چمار در اصطلاح هند طایفه ارذال است که کار پختن پوستهای جانوران کنند.

- [۲] راه مؤلف گوید نسبت این رباعی به مولوی اسمعیل غیر صحیح می نماید خلاف مشرب و مذهب اوست.
- [۳] یعنی از آنکه وجود مسعود تو در میان آنها است بر ایشان عذاب نخواهد کرد.
- [۴] ولنعم ما قال العارف الشیرازی فی بستانه اگر بوسه بر خاک مردان زنی ++ به مردی که پیش آیدت روشنی کسانی که پوشیده چشم دل اند ++ همانا کزین توتیا غافل اند مصحح عفی عنه.
- [۵] ای الجماعات.
- [۶] ای المستحدث من المال.
- [۷] ای الفرج.
- [۸] ای یسرع.
- [۹] ای طایفه.]
- [۱۰] ای نغبا.
- [۱۱] قرون البقر.
- [۱۲] ای الحدیده المعوجه.
- [۱۳] تجبذه جبذه.
- [۱۴] ای سودا.
- [۱۵] نمو بمعنی رسانیدن برای اصلاح.
- [۱۶] المزامله المعادله علی البعیر.
- [۱۷] المزامله المعادله علی البعیر.
- [۱۸] ونوف ترکردن مسک.
- [۱۹] من اهل السنه والجماعه و هم اهل المذاهب الاربعه ۱۲ (عقود الجواهر المنیفة).
- [۲۰] والفضل ماشهدت به الاعداء قال الشعرانی فی کتابه المسمى بلطائف المنن يقول الفقیر إلى الله تعالی عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی الشافعی عفا الله عنه....
- [۲۱] این بسند الخوارزمی.
- [۲۲] الظاهر لك.
- [۲۳] ای اسفروا.
- [۲۴] ای تسمیه المهر فی النکاح.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم
 جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
 با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۴۰۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

